وَيَضَعُ عَنهُم إصرَهُم وَالأغلَالَ الَّتي كانَت عَلَيهِم

انرژی‌های آزادشونده غیرهمسو

سیّدمهدی موسوی موشّح

انرژی‌های آزادشونده غیرهمسو

سَیِّدمَهدے موسَوے مُوَشَّح

محل درج فیپا

9 780064 420280

انرژی‌های آزادشونده غیرهمسو

نویسنده: **سیدمهدی موسوی موشّح**

انتشارات: [انتخاب نشده]

نوبت چاپ: [چاپ نشده] **شهریور ۱۴۰۲ (صفر ۱۴۴۵)**

شمارگان: [نامعلوم] **نسخه - ۱۷۶ صفحه**

قیمت: **صد و ده هزار تومان**

شابک: [دریافت نشده]

مرکز پخش: [نامشخص]

تصویر روی جلد با سلفون روکش شده است، تا آیه قرآن لمس نشود



اللَّهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاءُ
وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ
وَ انْقَطَعَ الرَّجَاءُ
وَ انْكَشَفَ الْغِطَاءُ
وَ ضَاقَتِ الْأَرْضُ
وَ مَنَعَتِ السَّمَاءُ
وَ إِلَيْکَ يَا رَبِّ الْمُشْتَکَى
وَ عَلَيْکَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
و فَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ

فهرست مطالب

فهرست مطالب ۷
پیشگفتار ۹
اجتماعِ بشر و قایقی که مسیر می‌خواهد ۱۱
کثرت انبیاء و گمراهی بشر در غیبت ۱۵
تقدّم امدادی کفر بر ایمان و هُلِش بر کِشِش ۱۷
نوزایی؛ تولّد توانمندی در مدیریت ساختاری ۲۱
شیوه هم‌مسیری بشر ۲۵
توجه روشنفکران به تفاوت نهضت با نهاد ۲۹
آیا نهضت می‌تواند در نهاد تداوم یابد؟ چگونه؟ ۳۳
منظور «میل» از «آزادی» و تلاشی خستگی‌ناپذیر ۳۷
عناصر ساختاری «انباشت‌محوری» «اسمیت» ۴۱
چگونگی تقابل «مکانیزم بازار» با «مکانیزم کار» ۴۵
اصلاح مستمر مکانیزم عمل بازار ۴۹
کانال‌سازی ربامحور ۵۹
ساعت شنی انقلاب روی ویبره ۶۳
اصل چهار تَرومن ۶۷
شکاف پلیمری ۷۳
تلاش موفق شهید صدر و تلاش ناموفق شهید مطهری ۷۷
ریشه‌های نظری ناتوانی هند در تقابل با استثمار ۸۳

و ایضاً ریشه‌های نظری ناتوانی ایرانیان ۹۳
در این دویست سال چه بر کشور گذشت؟ ۱۱۱
سال‌های تکرار و روزمرگی ۱۲۱
ناامیدی بستری و امیددهی رهبری ۱۲۵
تجربه بنی‌اسرائیل در قرآن و امّت برگزیده خداوند..... ۱۲۷
آیا امّت برگزیده باز هم عوض خواهد شد؟ ۱۳۳
بحران مشائی‌نژادی و فروغلتیدن جامعه در عرفان ۱۳۵
فرصت و مجال تمدّنی؛ از شعار سیاسی تا شعار فرهنگی.۱۳۷
تسریع حاکمیتی و ضرورت حمایت سیاست از فرهنگ ۱۴۱
تنها راه نجات قایق توفان‌زده ۱۴۷
امتناع اصلاحِ بخشی ۱۵۱
توضیح بدنامی آدم‌هایی که نقشی در خرابی نداشتند ۱۵۵
اصلاح سیستمی در نگرش سیستمی ۱۶۱
قیام فرهنگی؛ تنها راه برای انقلاب فرهنگی ۱۶۵
شیوه صحیح یافتن راهکار ۱۶۷
و در پایانی خوش: آزادسازی انرژی‌ها ۱۶۹
شرایط اضطرار ۱۷۳
و کلام آخر ۱۷۶

پیشگفتار

می‌چرخانی، با انرژی زیاد، کلّی نیرو مصرف می‌کنی، تا در مسیر درست بگردد و کار درست را انجام دهد. اما تا رها کنی، دوباره چپ‌گرد می‌شود، می‌افتد در مسیری که نباید، انگار سطح شیب‌داری بزرگ است و جاذبه طبیعی زمین مدام در حال مقابله با تو. چرا خداوند طبیعت را علیه تعالی نظام بشر خلق کرده است؟!

آیا واقعاً این‌طور است؟ یا ما این‌طور می‌پنداریم؟ آیا خودسقوطی اخلاقی بشر یک مکانیزم خودکار است یا ما خیال می‌کنیم که هست؟ اگر نیست پس چرا هست؟! و اگر هست، از کجا شده است؟ خدا کرده است یا بشر؟ اگر بشر، کی و کِی و کجا؟ چگونه اصلاً؟

در این نوشته مختصر، نوشته‌ای که تلاش شده به اصل مطلب بپردازد و از حواشی پیراسته باشد، خواهید یافت پاسخ سؤالات صفحه پیش را. امیدوارم، به حول و قوّه خدا.

با امید به تعجیل فرج مولی صاحب الزمان (عج)
سیدمهدی موسوی موشّح
۲۹ ذی‌القعده سنه ۱۴۴۰ - قم المقدسة

اجتماعِ بشر و قایقی که مسیر می‌خواهد

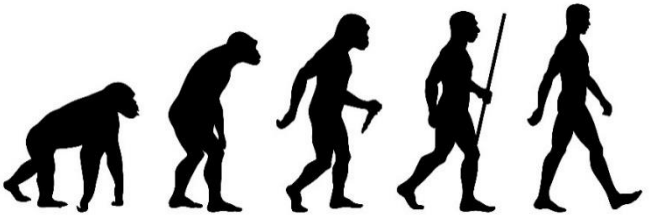
باستان‌شناسان سابقه تاریخی زندگی انسان را بر اساس استخوان‌ها و نقاشی‌هایی که در غارها پیدا کرده‌اند، بسیار مشابه نظریه «فرگشت»[1] داروین[2] ترسیم کرده‌اند. ما نیز این

---

۱. تکامل یا فرگشت یا برآیش (یا به‌گونه ویژه‌تر تکامل زیستی یا اندامی) عبارت است از دگرگونی در یک یا چند ویژگی فنوتیپی موروثی که طی زمان در جمعیت‌های موجودات زنده رخ می‌دهد. این ویژگی‌های فنوتیپی، که از نسلی به نسل بعد جابجا می‌شوند؛ صفات ساختاری، بیوشیمیایی و رفتاری را تعیین می‌کنند. داروین متأثر از نظرات توماس مالتوس در رساله اصل جمعیت؛ به این نتیجه رسید که رشد جمعیت به آسانی می‌تواند به «تنازع بقا» منجر شود؛ و در این رقابت زاده‌های با مطلوبیت بیش‌تر، بر دیگران برتری خواهند داشت. محدودیت منابع باعث می‌شود تا در هر نسل بسیاری از زاده‌ها پیش از رسیدن به سن تولیدمثل تلف شوند. این ایده می‌توانست گوناگونی جانوران و گیاهان را، در عین اشتقاق از اجداد مشترک توضیح دهد؛ و در عین حال این شرح تنها با استفاده از قوانین طبیعی که برای همه اشیاء یکسان بودند، فراهم می‌شد.

۲. چارلز رابرت داروین (به انگلیسی: Charles Robert Darwin) (زاده ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ انگلستان – درگذشته ۱۹ آوریل ۱۸۸۲ انگلستان) زیست‌شناس و زمین‌شناس انگلیسی بود. از آثار او می‌توان خاستگاه گونه‌ها یا «منشأ انواع» (۱۸۵۹) و تبار انسان، و انتخاب طبیعی در ارتباط با جنسیت (۱۸۷۱) را نام برد. او از اعضای انجمن سلطنتی بریتانیا بود. از کتاب ☜

نظریه را از آن رو که در کودکی نظام آموزشی به خوردمان داده است مسلّم دانسته و بدون هیچ تحقیق و بررسی پذیرفته‌ایم. این‌که انسان‌های اولیه نه سخن گفتن می‌دانستند و نه آداب شهرنشینی و اجتماعی زندگی کردن را. آن‌ها بیشتر شبیه به میمون‌هایی معرفی می‌شوند که تک‌تک و جدا از هم در غارها پناه گرفته و بدون ارتباط با هم زندگی می‌کردند. با این‌که می‌بینیم حتی میمون‌ها نیز زندگی اجتماعی دارند، باز هم باستان‌شناسان اصرار بر دور کردن زندگی انسان‌های اولیه از اجتماع دارند. تا پس از آن، ترس از جانوران درّنده و ناتوانی‌های فردی را محور تشکیل اجتماع و جامعه انسانی قرار دهند.



او با نام کامل «خاستگاه گونه‌ها به وسیله انتخاب طبیعی» به عنوان یکی از مهم‌ترین کتاب‌های دنیا یاد می‌شود.



اما در نظریه اسلامی، هنگامی که قرآن را مطالعه می‌کنیم و روایات را بر می‌رسیم، با رویکرد دیگری مواجه می‌شویم. تمام ادیان ابراهیمی[1] سرگذشت متفاوت و دیگرگونی برای بشر ترسیم کرده‌اند. انسان در این نگرش، از ابتدا نه تنها اجتماعی زندگی می‌کرده و جامعه داشته است، که رهبر داشته و سخن گفتن نیز می‌دانسته. آدم و حوا از روز نخست هبوط به دنیا می‌توانسته‌اند با یکدیگر گفتگو کنند و در همین اثنا، آدم به عنوان نبی و رسول از جانب خداوند منصوب بوده است، تا جامعه کوچک انسانی آن روز را هدایت و رهبری نماید. از این منظر، انسان از روز نخست خلقت به صورت اجتماعی زندگی می‌کرده و این اجتماع هرگز بدون مسئول و راهبر تعیینی و مشخص از جانب خالق رها نشده است.

انبیاء یا همان فرستادگان الهی برای هدایت بشر، جامعه انسانی را به «قایق» و «کشتی» تشبیه کرده‌اند[2]. جامعه با تمام

---

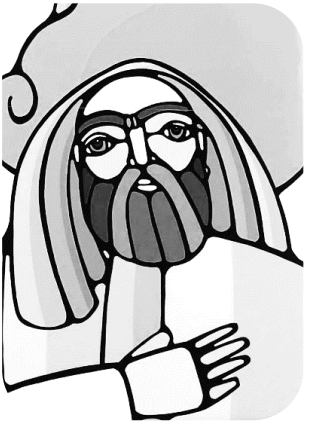
۱. عنوان دین‌های ابراهیمی یا اَدیان ابراهیمی در مطالعه تطبیقی، در مورد دین‌هایی استفاده می‌شود که از سنت باستانی ابراهیم در نوشته‌های سامی الهام می‌گیرند. اسلام، مسیحیت و یهودیت در این طبقه قرار می‌گیرند. در عین حال، ممکن است خود پیروان این دین‌ها باور متفاوتی داشته باشند.

۲. اشاره به حدیث نبوی(ص): «یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به ☜

ارزش‌های سیاسی و فرهنگی و عملکردهای اقتصادی‌اش مانند یک قایق آحاد بشر را در خود جای داده و به سوی مقصدی حرکت می‌دهد. طبعاً اگر سکان این قایق در اختیار فرزانگان و برگزیدگان نباشد، آن‌هایی که راه را می‌شناسند و از جانب خالقِ این قایق برای هدایت آن نصب شده‌اند، هر روز به سمتی می‌رود و گرفتار طوفان‌ها و گرداب‌های فتنه شده و در ناکجاآباد گم می‌شود. قایق یک مسیر واحد می‌خواهد. مسیری که تغییر نکند تا به مقصد برسد و در بندرگاه پهلو بگیرد. چگونه می‌شود با تغییر نسل به نسل رهبران اجتماعی، قایق بشریت تغییر مسیر ندهد؟

سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می‌کنم!، اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می‌شوند» (تفسیر نمونه، ج۳، ص۳۷)

کثرت انبیاء و گمراهی بشر در غیبت



اگر مسیر یکی‌ست و راه تغییر نمی‌کند، تا جامعه انسانی به مقصد برسد، یک نبی کافی نبود؟ همان حضرت آدم تمام راه را که به فرزندان خود نشان داد، سکان را سفت نگه می‌داشتیم و تا انتها می‌رفتیم. چرا نبوّتی پیاپی؟

راز کثرت انبیاء در گمراهی دم به دم بشر است. گمراهی‌ای که با رفتن هر پیامبر حادث می‌شد. آدم(ع) که به رحمت خدا رفت، بخشی از فرزندان او به گمراهی کشیده شدند، نبوّت «شیث»[1] را انکار کردند و سر

---

۱. نام شیث در قرآن نیامده است، اما در احادیث و روایات اسلامی، نام شیث به عنوان یکی از پیامبران در اسلام ذکر شده‌است. سومین فرزند آدم و حوّا پس از هابیل و قابیل است. شیث پس از قتل هابیل به‌دست قابیل، متولّد گشت و حوّا او را جانشینی برای هابیل دانست. عمر شیث ۹۱۲ سال نوشته شده‌است. او صاحب فرزندان بسیاری شد.

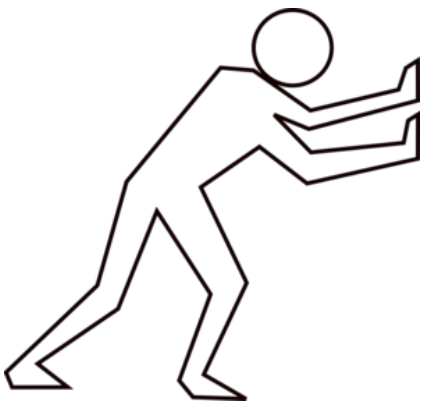
قایق جامعه را گرفتند و کشیدند به سمت فساد و گناه، مسیری که خداوند انسان را برای آن خلق نکرده بود. طبیعتاً باید یک روز نوح(ع) می‌آمد و کشتی بشریت را یک‌بار دیگر به مسیر صحیح باز می‌گرداند.

عادت تاریخی بشر بر همین رقم خورده است که با غیبت هر نبی به فساد کشیده شده و جامعه الهی را از مسیر صحیح خارج سازد. تا جایی‌که چهل روز نبودن موسی(ع) را نیز تاب نیاورده، گوساله‌پرستی اختیار کرد.

پروژه تاریخی انبیاء «رشد» بشر بوده است. انسان‌ها در هر مرحله از نبوّت گامی به پیش رفته و جامعه‌پذیری الهی را فرا گرفته‌اند. روزی که با لحظه‌ای غیبت نبی به فساد می‌افتادند گذشت و به دوره‌ای رسید که سال‌ها فقد نبی نتواند آن‌ها را از اصول اعتقادی دور سازد. این رشد تا جایی پیش رفت که باری تعالی دیگر نیازی به ادامه نبوّت ندید و آن را در آخرین فرد این گروه ختم کرد. جامعه انسانی به مرحله‌ای رسید که می‌تواند ولو در فرقه و گروهی کوچک از مؤمنین، آرمان‌ها و اندیشه‌های نبی را حفظ نماید و به دست نسل‌های بعد برساند، با تمام احکام و دستوراتش، بدون نیاز به این‌که دوباره نبی جدید بیاید و خبر از غیب بیاورد.

تقدّم امدادی کفر بر ایمان و هُلِش بر کِشِش

مسیر رشد انسان‌های مؤمن آسان نبوده است. حضور همیشگی و دائم کفار و منافقین دوشادوش جامعه مؤمنین، همواره دشواری‌هایی را برای آنان در طول تاریخ ایجاد کرده است. خصوص این‌که خداوند وعده فرموده که کفار را نیز «امداد» کرده و یاری می‌رساند؛ «كُلًّا نُّمِدُّ هَـٰؤُلَاءِ وَهَـٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا» (إسراء:۲۰) هر یک از دو گروه دنیا طلب و آخرت خواه را [در این دنیا] از عطای پروردگارت یاری دهیم، وعطای پروردگارت [در این دنیا از کسی] ممنوع شدنی نیست. (ترجمه انصاریان)



مرحوم استاد حسینی الهاشمی[1]، سیدمنیرالدین، فرزند آقاسیدنورالدین شیرازی، مؤسّس «دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی قم»، نظریه‌ای تاریخی ارائه کرده‌اند مبنی بر «تقدّم امدادی کفّار». این نظریه بر آن است تا با تفسیر رویدادهای تاریخی ادیان ابراهیمی نشان دهد همواره امداد کفار یک قدم جلوتر از امداد مؤمنین روی داده است و دلایلی برای آن وجود دارد. ❶ نخست استیصال کفار در مقابل جامعه مؤمنین است که چون توانایی مقابله ندارند، در زمانی که جامعه در وضعیت ثبات و اقتدار است، ناگزیر به تلاش بیشتر شده و شب و روز خود را صرف یافتن راه‌های ضربه زدن می‌کنند. خداوند این تلاش‌ها را بدون پاسخ نگذاشته و حسب سنّت دائمی خود، آن‌ها را در دست‌یابی به دنیایی قوی‌تر و ثروتمندتر یاری می‌کند. ❷ هدف پروردگار از یاری‌رسانی کفار اگر چه از یک‌سو بازگشت به عدالت ربوبی دارد تا تلاش‌ها را بی‌پاداش نگذارد و پاداش آن‌ها را هم برای آخرت باقی نگذارد، ❸ اما هدف اصلی، به‌کارگیری آن به مثابه یک

---

۱. سید منیرالدین حسینی الهاشمی فرزند سید نورالدین حسینی شیرازی در تاریخ ۱۳۲۴/۸/۲۰ (از مراجع دینی سرشناس شیعه که مرجعیت او در استانهای جنوبی بود) در شیراز متولد شد. سید منیرالدین تنها ۱۲ سال داشت که پدر در سال ۱۳۳۵ درگذشت. از صدور دستور انقلاب فرهنگی از سوی سید روح‌الله خمینی محور فعالیتهای او برای تأسیس یک آکادمی برای علوم اسلامی، آغاز شد. او در ابتدا مجامعی را در دانشگاه‌های بزرگ کشور برگزار کرد و تعدادی از اساتید را جذب اندیشه خود کرد. سپس در سال ۱۳۶۲ دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی را بنیان نهاد تا به تولید مقدمات علوم اسلامی بپردازند. او در نهایت موفق شد در پایان دهه ۶۰ اندیشه فلسفی جدیدی با عنوان «فلسفه نظام فاعلیت» بنیان نهد و تا اسفند ۱۳۷۹ که در سن ۵۷ سالگی درگذشت، نیز گام ضروری دوم اندیشه خود، یعنی بنیانگذاری روشهایی برای تولید علم بر اساس این فلسفه جدید التاسیس را به سرانجام برساند.

عامل فشار است. عامل فشاری به مؤمنین جهت حرکت و پیشرفت و رشد. مهم‌ترین علّت فرصت دادن به ابلیس و اعوان او، درگیر کردن مؤمنین با چالشَ‌های ایمانی در راستای ارتقاء و رشد ایمان آن‌هاست.

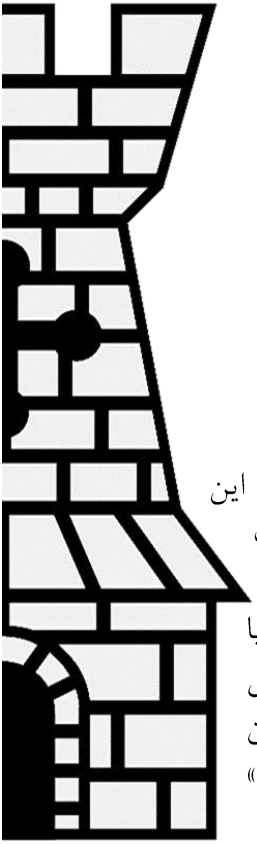


یکی از آفت‌هایی که هر فرد مؤمن را تهدید می‌کند تنبلی در ایمان است. انسان‌های دین‌دار به دلیل اتکال به خداوند متعال اندک‌اندک دچار آسیب کم‌کاری می‌شوند. به روند تغییرات تاریخ که بنگریم، در هر دوره‌ای که جامعه به دلیل ایمان خود از نعمت‌های فراوان پروردگار بهره‌مند شده است، دیری نپاییده که گرفتار غرور ایمانی شده و از حرکت و پیشرفت باز مانده است. این نشان می‌دهد که دعوت‌های انبیاء برای حفظ پیشرفت پایدار و دائمی بشر کفایت نمی‌کند و این کشش در زمان‌هایی نیاز به هل دادن هم دارد. در حقیقت تا «نیاز» به دعوت انبیاء در بشر پیدا نشود، انگیزه کافی برای «پذیرش» دعوت در آن‌ها آشکار نمی‌گردد.

این نظریه با تحلیل پدیده‌های تاریخی نشان می‌دهد ما با حرکتی سینوسی در رشد ایمانی بشر مواجه هستیم. هر گاه از سرعت این رشد کاسته شده، امداد الهی شامل کفار بوده و بر قدرت‌های مادی آن‌ها افزوده است. افزایش قدرت کفار عاملی



می‌شود برای فشار به مؤمنین تا بر تلاش مؤمنانه خود بیافزایند و در دوره تاریخی بعد، عرصه‌ای جدید در ایمان را رقم زده و تحصیل کنند. این‌گونه بوده که جامعه الهی گام به گام ارتقاء یافته و توانسته قله‌های جدیدی در ایمان و اخلاق کسب کند و با همین شیوه به نقطه‌ای که امروز در آن به سر می‌بریم رسیده است.



نوزایی؛ تولّد توانمندی در مدیریت ساختاری

اما امروز در چه مرحله‌ای از این حرکت هستیم؟ تمدن کفر جلوتر است یا ایمان؟ از حدود هفتصد سال پیش، رویدادهایی متوالی و پی‌درپی در اروپا آغاز شد که به تدریج تحوّلات بزرگی را در شیوه اداره جوامع رقم زد. این دوره را عصر «رنسانس»[1] یا «نوزایی» نامیدند.

فارغ از مبانی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی این جریان که

---

۱. رنسانس (به فرانسوی: Renaissance) یا دوره نوزایی یا دوره نوزایش یا دوره تجدید حیات، جنبش فرهنگی مهمی بود که آغازگر دورانی از انقلاب علمی و اصلاحات مذهبی و پیشرفت هنری در اروپا شد. دوران نوزایش، دوران‌گذار بین سده‌های میانه (قرون وسطی) و دوران جدید است. آغاز دوره نو زایش را در سده ۱۴ میلادی در شمال ایتالیا می‌دانند. این جنبش در سده ۱۵ میلادی، شمال اروپا را نیز فراگرفت. رنسانس، یک تحول ۳۰۰ ساله است که از فلورانس در ایتالیا آغاز شد و به عصر روشنگری در اروپا انجامید.

به نوزایی انجامید، آن‌چه دنیای کفر به دست آورد، قدرت مدیریت «ساختارها» به جای «افراد» بود. در نظام‌هایی که امروزه و پس از رنسانس آن‌ها را «سنّتی» می‌نامند جامعه در تبعیّت از «فرد» عمل می‌کند و همواره شخصی به عنوان شاه یا امپراتور تصمیم‌گیری را در تمام عرصه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی شخصاً و برأسه بر عهده دارد. اما وقتی ساختارها مدیریت جامعه را بر عهده می‌گیرند، اختیارات فرد مزبور مقیّد شده و قدرت تصمیم‌گیری در میان جمع کثیری از مدیران توزیع می‌شود، تا جایی‌که یک مدیر خُرد در کوچک‌ترین بخش دولت نیز کاملاً مستقل می‌تواند در حوزه مسئولیت‌های خود تصمیم بگیرد و اختیار داشته باشد.

این قدرت بزرگی بود. این قدرت را بشر تا پیش از این نداشت. همواره و در طول زمان همیشه افراد در تصمیمات خود مطلق عمل می‌کردند، ساختار نمی‌توانست اختیار آن‌ها را قید بزند. اما پس از این دوره، قدرت «عقل جمعی» در تصمیم‌گیری به طرز شگفتی مدیریت جوامع را متحوّل کرد. این شیوه تصمیم‌گیری تخصص‌های بسیاری را درگیر تولید «تصمیم» در نظام می‌کند که در کُنشی همسو «کیفیّت» و «سرعت» تصمیم‌گیری را بالا برده، موفقیت‌های اجتماعی را به صورت تصاعدی افزایش می‌دهد.

این - اساساً تغییر مقیاس- را «آلوین تافلر» در کتاب «جابه‌جایی در قدرت»[1] توضیح داده و با مثالی ساده نشان می‌دهد که در عصر اطلاعات حتی یک منشی و دفتردار نیز مسئولیت بخش مهمی از تصمیمات مدیریتی را بر عهده دارد.

---

۱. جابه‌جایی در قدرت، الوین تافلر، ترجمه شهیندخت خوارزمی، نشر نو



امروز به جای آن‌که یک فرعون، یک چنگیز، یک هیتلر، یک موسولینی و امثال آن‌ها بیایند و در مقابل دعوت حق ایستادگی کرده و مردم را به بردگی و استثمار کشیده، کشتار کنند، کفار توانسته‌اند ساختاری بسازند، مجموعه‌ای منسجم از قوانین اجتماعی که همان کار را انجام می‌دهد، بدون آن‌که نیازی به چنین رهبران مستکبری داشته باشد. نظام بانکی، نظام تولید، نظام توزیع، نظامی که الگوی مصرف را از طریق فاصله طبقاتی و نیازسازی رسانه‌ای کنترل می‌کند، همه این ساختارهای پیچیده، امروزه جایگزین افراد در ایجاد انحراف از مسیر حق و عدالت شده‌اند، به نحوی که آدم‌ها می‌آیند و می‌روند، اما تغییری در سمت و سوی حرکت دستگاه کفر پدید نمی‌آید و نظام باطل روزبه‌روز در باورهای خود غلیظ‌تر و شدیدتر و در حرکت خود سریع‌تر می‌گردد.

شیوه هم‌مسیری بشر؛ وحدت رهبر یا وحدت رهبری؛ پایانی بر بعثت انبیاء

انتظار انبیاء الهی از بشر چه بوده است؟ آیا آن‌ها تلاش می‌کرده‌اند با وحدت «رهبر» جامعه را یکپارچه کرده و هدایت نمایند؟ یا راهی می‌جستند تا «نظام رهبری» اجتماعی را به وحدت برسانند؟



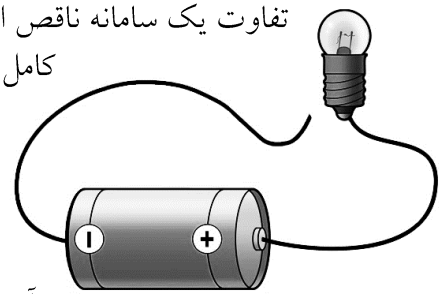
وقتی به تاریخ انبیاء می‌نگریم و حوادث دوران‌های متوالی را بر می‌رسیم، به وضوح می‌بینیم که پس از اتمام مأموریت و رسالت هر نبی، زمان زیادی طول نمی‌کشید تا انحراف بر همه غلبه کند و جز اندکی، همگان راه

باطل را برگزینند. بر همین سبیل بوده که پیوسته نبی پس از نبی مبعوث می‌شد و امّت بر اساس داشتن یک «رهبر» واحد همسو می‌شدند و مسیر حق را طی می‌کردند. اما آیا این روال و جریانی بود که مطلوبیت داشته است؟

اگر اراده و مشیّت الهی این بود که همواره جوامع از طریق «فرد» به وحدت رسیده و همسو شوند، نباید سلسله انبیاء را ختم می‌کرد و به جریان تاریخی بعثت پایان می‌داد. اصرار فراوانی که رسول خاتم (ص) در مدیریت جامعه اسلامی بر مشاوره داشت، گویی آموزشی برای آینده مؤمنین بود، تا فرا بگیرند آن‌چه یکپارچگی نظام اسلامی را باید حفظ کند، «ساختار واحد» است و نه «فرد واحد».

با رحلت رسول مکرّم اسلام (ع) ارتباط بشریت با وحی رسماً متوقف شد و این چه معنایی می‌تواند برای ما داشته باشد؟ یعنی تمام آن‌چه از حضرت خاتم الأنبیاء (ص) و جانشیان بر حق ایشان (ع) فرا گرفته‌ایم، کافیست تا بتواند جامعه اسلامی را حفظ نماید و رشد دهد تا آماده حضور آخرین ولی الهی (عج) گردد.

تفاوت جامعه «فردمحور» با جامعه «ساختارمحور» مانند تفاوت یک سامانه ناقص الکتریکی با یک سامانه کامل است. در سیستم ناقص، مانند یک لامپ، برق باید پیوسته متصل باشد تا روشنایی به دست آید و به محض قطع برق، نور هم می‌رود. جامعه بشری این طور بود که سبب شد با



رحلت هر نبی، دست از حق بر دارد و به گمراهی برگردد. اما در یک سامانه کامل، «ساختار» توانایی تولید برق را می‌دهد. ساختاری که اگر لامپی برای تولید نور دارد، در بخشی دیگر نیز ابزاری برای تولید نیرو. یک مدار بسته و کامل. این خداوند است که در شایعه جنگ احد، مبنی بر شهادت رسول خدا (ص)، مردم را آن‌طور با تندی عتاب می‌کند که: «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به روش گذشتگان و نیاکان خود برمی‌گردید؟!»[1]

روشن است که انتظار پروردگار و انبیاء عظام الهی از بشر این بوده و هست که وابسته به فرد نبوده و بتوانند با قوانین و ساختارهایی که خداوند تشریع فرموده و با لسان ایشان به بشر رسانده، جامعه خود را در مسیر حق پیوسته حفظ نمایند. جامعه‌ای کامل که بدون اتصال مستقیم و پیوسته به وحی قابل اداره باشد. پس اگر روزی بَعث انبیاء پایان می‌یابد و به آخرین ختم می‌گردد، ریشه در چنین مطالبه‌ای الهی دارد.

---

۱. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران:۱۴۴) و محمّد جز فرستاده ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده و] گذشته اند، نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترک می‌کنید و] به روش گذشتگان و نیاکان خود برمی گردید؟! و هر کس به روش گذشتگان خود برگردد، هیچ زیانی به خدا نمی رساند؛ و یقیناً خدا سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. (ترجمه انصاریان)



توجه روشنفکران به تفاوت نهضت با نهاد

در این میان، آن گروهی که متوجه تفاوت سیستم‌های «فردمحور» با «ساختارمحور» شدند، با تفکیک «نهضت» از «نهاد» سرنوشت ناخوشایندی را برای تمامی نهضت‌های اصلاحی عالم پیش‌بینی کردند[1].

---

۱. ارجاعی‌ست به نظریاتی مانند این: «علی شریعتی از اینکه نهضت ها پس از پیروزی به نهاد تبدیل می‌شوند، به تلخی می‌نالد و خواستار ادامه نهضت پس از پیروزی آن نیز می‌شود» شریعتی در واقع با این درخواست، غیرممکن را طلب می‌کند، زیرا یک نهضت و یا جنبش سیاسی – اجتماعی پس از آنکه به قدرت رسید، بنا به جبر موقعیت خود، راهی جز فاصله گرفتن از شیوه گذشته خود و تبدیل شدن به نهاد ندارد. نهضت و نهاد دو موقعیت متمایز با استراتژی و اهداف و کارویژه کاملاً متفاوتند و در هم تنیدن آنها جز به وضعیتی آشوبناک و ناکارآمد نمی افزاید. (روزنامه شرق، ۱۳۸۵/۱/۸، احمد زیدآبادی) توصیف علی شریعتی در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی در سال ۱۳۵۰: «در جامعه‌شناسی یک اصلی است به این نام : تبدیل موومان (Mouvement یعنی نهضت و حرکت) به ☜

ما می‌دانیم که هر نهضتی از آن رو که قیام در برابر ساختارهای موجود است، کاملاً بر توانایی‌های «فرد» رهبر اتکا دارد. او با شناخت دقیقی که از شرایط دارد، در بهترین زمان و مناسب‌ترین وضعیتی که جامعه از فشارها انباشته شده و سرکوب‌ها نزدیک است به خروش‌هایی متشتّت منجر گردد، با شعارهای همه‌پسند خود پرچم قیام را بر می‌افرازد.

طبیعتاً نهضت بهَ همین دلیل که تابع فرد است، در غیاب او نمی‌تواند دوام بیاورد. هنگامی که نیروهای جدید امورات کشور را به دست بگیرند، دوباره ساختارها را به کار خواهند انداخت و جامعه به دام نهادی خواهد افتاد که نمی‌تواند مانند یک نهضت عمل کند و مورد پسند همه اقشار جامعه واقع

انستیتوسیون (Institution یعنی نظام و سازمان). به این معنی که در جامعه، حرکتی بر اساس ایدئال‌ها و هدف‌هایی ایجاد می‌شود و یک فکر، یک گرایش، یک ایمان جوان متحرک است که این نهضت را (به آن معنای حقیقی کلمه، یعنی حرکت و ورزش) ایجاد می‌کند. ... این نهضت در مسیر خودش حرکت می‌کند. یک حرکت مدعی زمان و تغییردهنده نظام موجود که می‌خواهد ویران کند و با یک حالت انتقادی شدید نسبت به هرچه که وضع موجود را نشان می‌دهد و یا می‌سازد وضع دیگری را پیش آورد و شرایط نوی را بیافریند.... همه چیز را تغییر می‌دهد نهضت به هدف می‌رسد. یا بی‌آنکه به هدف برسد به اوج قدرتش می‌رسد. اما بدانجا که رسید، درگیری و مبارزه‌اش از بین می‌رود، سد و مانعی دیگر در برابرش نیست به قدرتش که رسید حالتش عوض می‌شود. می‌ایستد! متوقف می‌شود! حالت متحرک و انقلابی‌اش را از دست می‌دهد و حالت محافظه‌کاری می‌گیرد. چون اول می‌خواست دشمن را خلع سلاح کند و نظام را عوض کند حالا خودش قدرتمند و حاکم است و می‌خواهد خودش را حفظ کند و نگه دارد. لذا حالت ضدانقلابی پیدا می‌کند، چون خودش روی کار آمده انقلاب‌های بعدی را شورش و خیانت یا ضدانقلاب می‌خواند.در اینجا از نظر جامعه‌شناسی که مطلب را بررسی می‌کنیم می‌بینیم آن واقعیت که در اول نهضت بود و موومان حالا در قدرت خودش تبدیل گردیده به انستیتوسیون یا نهاد، و یک پایه ثابت اجتماعی شده است، و به صورت خیمه‌ای درآمده بر روی جامعه، و یک قدرت سازمان‌یافته دولتی شده که در ظاهر به اوج قدرت رسیده است اما در روح به توقف و رکود افتاده است.»

گردد.

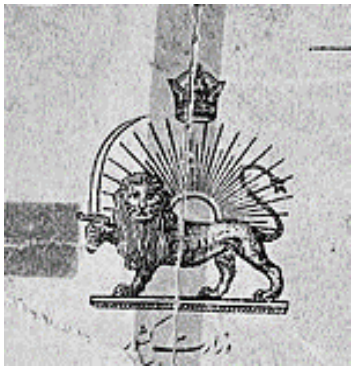
آن نخبگانی که از دوگانه «نهضت/نهاد» سخن می‌گویند، در نهایت به یک پاسخ بیشتر نمی‌رسند؛ نهضت یک دوره گذار است و سرانجام هر نهادی ساختارهایی دارد که در برابر شعارهای نهضت مقاومت می‌کند و جز این ممکن نیست!

آیا نهضت می‌تواند در نهاد تداوم یابد؟ چگونه؟

اما این برداشت صحیح نیست و این تحلیل به بن‌بست می‌رسد. منابع تحقیق و مطالعه‌ای که به چنین قضاوتی رسانده است ناقص است و به درستی گزینش نشده. به همین دلیل است که به چنین نتیجه ناامیدکننده‌ای منجر شده.

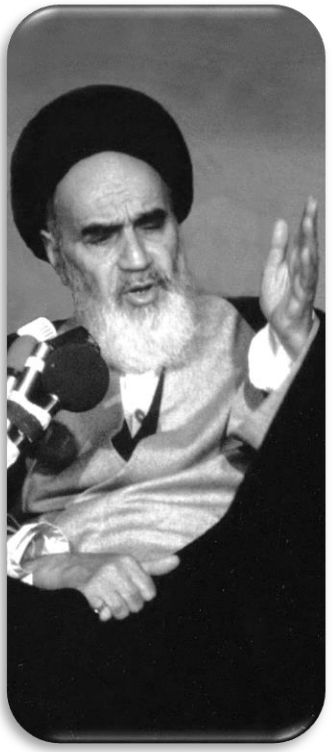
وقتی بدانیم «ساختار» طراحی شده در هر نهادی قدرت دارد تا چرخه‌های حرکت جامعه را به سمت و سوی آرمان‌هایی که برای آن طراحی شده بگرداند، می‌فهمیم که وقتی نهضت را بدل به نهادی نامتناسب کنیم، با دست خودمان شعارهای انقلابی را به دام ساختارهای ضدانقلابی انداخته‌ایم.

هر نهضتی لاجرم برای تداوم خود بایستی نهادی متناسب با آرمان‌های خود طراحی و اجرا کند و چنین کاری زمان‌بر و پرهزینه و نیازمند عزمی ملّی در نخبگان است. جمهوری اسلامی ایران پس از استقرار، نیروهای انسانی خود را در قالب ساختارهایی ریخت که پیش از انقلاب طراحی شده بود. همان وزارتخانه‌ها و ادارات با همان قوانین و ساختارها. حقوق‌ها به



همان شیوه پرداخت می‌شد و بودجه‌ها در همان سازمان برنامه تدوین می‌گردید. بانک‌ها به همان شیوه سابق اعتبار خلق می‌کردند و بازار با همان ابزارها، تولید و توزیع و مصرف را مدیریت می‌کرد. چیزی از روش‌ها تغییر نکرد. فقط آدم‌ها بودند که در این میانه جابه‌جا شدند و ما، انقلابی‌های بی‌اطلاع از قدرت ساختار، گمان می‌کردیم با عوض شدن نیروهای انسانی رأس قدرت، تمام عملکردهای نظام را تغییر مسیر می‌دهیم.

مع الأسف این اتفاق نیافتد و امروز می‌بینیم آن‌چه شد که نمی‌خواستیم بشود. «نهاد این نهضت» طراحی نشد و بعینه دیدیم ساختار آن‌قدر تواناَست که نیروهای انسانی خوب ما را فاسد می‌کند و از بهترین‌ها بدترین رفتارها را بیرون می‌کشد. ابرار را وادار می‌کند اخلاق رذیله را محور مدیریت خود قرار دهند و همان‌طور رفتار کنند که مدیران شاهنشاهی می‌کردند و در پاسخ بگویند: «نکنیم نمی‌شود!» یعنی اصلاً بدون روش‌های کفر نمی‌شود مدیریت کرد و چرخ‌های نظام را در حال چرخش نگه داشت! این همان تعبیر پیش‌بینی شگفت‌آور مؤسّس نهضت (ره) است:



«درباره فرهنگ هر چه گفته شود کم است. و می‌دانید و می‌دانیم اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگان‌ها و مقامات آن رژیم به صراط مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند، و به استقلال و آزادی ملت از قیود شیطانی عقیده داشته باشند و آن را تعقیب کنند، و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته‌های ارزنده آن پایبند باشد، دیری نخواهد گذشت که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند، و همه را خواهی نخواهی به انحراف کشاند، و نسل آتیه را آنچنان کند که انحراف به صورت زیبا و مستقیم را راه نجات بداند، و اسلام انحرافی را به جای اسلام حقیقی بپذیرد و بر سر خود و کشور خود، آن آورد که در طول ستمشاهی و خصوصاً پنجاه سال سیاه بر سر کشور آمده. و مجلس و ملت و متفکران متعهد باید این حقیقت را باور کنند و اصلاح فرهنگ و از آن جمله اصلاح مدارس از دبستان تا دانشگاه را جدی بگیرند، و با تمام قوا در سد راه انحراف بکوشند. اشخاصی معدود قدرت ندارند تا این امر عظیم‌الحجم مهم را اصلاح کنند و صددرصد آن را اسلامی و ملی و در

خدمت کشور قرار دهند. همه مسئولیم و همه باید در پیشگاه خدا و خلق خدا جواب تهیه کنیم. و در این زمان که فرصتی ارزنده داریم از هیچ کس هیچ عذری پذیرفته نیست و همه باید به مقدار توان خویش در این امر حیاتی کوشش نماییم تا خون جوانان برومند مجاهد و کوشش ملت و مجاهدات بیدریغ آن هدر نرود.»[1]

فرهنگ همان ساختارهایی‌ست که انسان‌ها در آن عمل می‌کنند و نهادی را می‌سازد که رفتارهای مردم و مسئولین را شکل و سمت و سو می‌دهد.

۱. پیام به ملت ایران و مسئولین نظام، ۱۳۶۱/۱۱/۲۲، صحیفه امام، ج۱۷، ص۳۲۲

منظور «میل» از «آزادی» و تلاشی خستگی‌ناپذیر

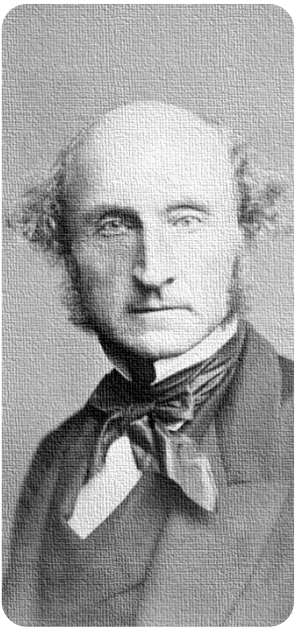
«جان استوارت میل»[1] انسان زحمتکشی بود. او که از سه سالگی درس‌های کشیشی را آغاز کرد، تا آخر عمر بر سر آرمان‌های خود ایستاد و تحوّلی بزرگ را در تمدن غرب رقم زد. البته نه آرمان‌هایی که به کار انسان مسلمان بیاید.

این عبارت از اوست: «از این رو در قرآن است، نه در انجیل ما، که ما این آیه آسمانی را می‌خوانیم: هر آن فرمانروایی که مردی را به منصبی بگمارد در حالی که خود بداند در قلمرو حکومتش مرد دیگری هست که صلاحیتش برای احراز آن

---

۱. جان استوارت میل (به انگلیسی: John Stuart Mill) (زاده ۲۰ مه ۱۸۰۶ در لندن – درگذشته ۸ مه ۱۸۷۳ در آوینیون)، فیلسوف بریتانیایی سده نوزدهم است. او گذشته از آن که نویسنده بود و در زمینه منطق، شناخت‌شناسی، اخلاق و اقتصاد قلم می‌زد، در عرصه سیاست نیز فعال بود. میل دوره‌ای دراز کارمند کمپانی هند شرقی بود و چندی هم رئیس آن شد. در دهه ۱۸۶۰ او نماینده مجلس عوام در پارلمان بریتانیا شد و به دفاع از سیاست لیبرال در مسائل قانون‌گذاری و آموزش همت نهاد. نوشته‌های سیاسی میل در باره مسائل مربوط به حقوق و آزادی سیاسی، حکومت پارلمانی و جایگاه و پایگاه زنان در جامعه بوده است. میل در شناخت‌شناسی قائل به تجربه‌گرایی و در فلسفه اخلاق فایده‌گرا بود. مکتبی که بنیادگذارانش جرمی بنتام و پدرش جیمز میل بودند.

منصب بیشتر است، چنین فرمانروایی مرتکب معصیت بر ضد خدا و دولت وقت می‌گردد»[1]



او کسی‌ست که سال‌ها برای «آزادی» مبارزه می‌کند و برای همین منظور به مجلس انگلیس راه یافته و ده‌ها سال شعار خود را تکرار می‌نماید، تا قوانین آن را به تصویب می‌رساند و ساختارهایی را پدید می‌آورد که نهضت رنسانس به آن نیاز داشت تا مستدام بماند. این آزادی در حقیقت رها کردن انرژی‌های انباشته اجتماعی بود که تا پیش از آن توسط فئودال‌ها و ملاّکان و به قول خودمان خوانین، سرکوب و مهار می‌شد. چه که اگر نمی‌شد، برای ثروت‌اندوزی و کفر آن‌ها خانمان‌برانداز می‌نمود. اما، پس از طراحی ساختار کفر، وقتی نهاد اجتماعی به نحوی سامان یافت که ثروت‌اندوزی و فاصله طبقاتی «وصف» نظام کفر شد، دیگر نیازی به چنین جبرهایی نبود.

---

۱. رساله درباره آزادی، جان استوارت میل، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی، ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ص۱۳۴

It is in the Koran, not the New Testament, that we read the maxim—"A ruler who appoints any man to an office, when there is in his dominions another man better qualified for it, sins against God and against the State." (On Liberty, John Stuart Mill, The Walter Scott Publishing, p93)

امثال جان استوارت میل برای آزادی‌ای قیام کردند که دیگر نیازی به سرکوب آن احساس نمی‌شد. نظام بانکی و نظام مدیریت کارخانه‌ها و نظام آموزشی و دانشگاه‌هایی که برای خدمت به کارخانه‌ها تأسیس شده بودند، همگی به خوبی می‌توانستند افسار جامعه را دست گرفته و در مسیر دنیاپرستی سوق دهند. این چنین آزادی‌ای کمک می‌کرد تا قدرت‌های انسانی، بیشتر و بهتر در خدمت ساختارهای این نهاد، یعنی کفر، قرار بگیرد.



عناصر ساختاری «انباشت‌محوریِ» «اسمیت» در مسیردهی آزاد

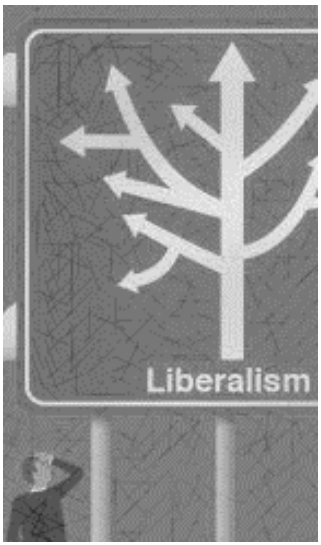
اساس و بنیان ساختاری که کفر مدرن را سازماندهی کرد توسط «آدام اسمیت»[1] طراحی شد. او که درس کشیشی نیز خوانده بود، برای نخستین بار نظام بانکی ربامحور مبتنی بر پول اعتباری یا همان اسکناس را تحلیل و توصیف کرد و مدعی شد با انباشتگی پول و سرمایه در نزد بخشی از اشراف و متموّلین جامعه، بیکاری به صفر می‌رسد و اشتغال کامل سبب خواهد شد ثروت کشور به بالاترین حدّ قابل تصوّر و ممکن برسد.

---

۱. آدام اسمیت (۵ ژوئن ۱۷۲۳ – ۱۷ ژوئیه ۱۷۹۰) فیلسوف اخلاق‌گرای اسکاتلندی در دوران روشنگری اسکاتلند است که از او به عنوان پیش‌گام در اقتصاد سیاسی و «پدر علم اقتصاد مدرن» یاد می‌شود. وی همچنین از نظریه‌پردازان اصلی نظام سرمایه‌داری مدرن به‌شمار می‌رود. اسمیت ایده‌های خود در زمینه اقتصاد را در کتاب ثروت ملل خود به تفصیل شرح داده‌است. این نخستین کتاب مدرن علم اقتصاد و شاهکار آدام اسمیت محسوب می‌شود.

اسمیت که پدر علم اقتصاد نامیده می‌شود در کتاب «ثروت ملل»[1] نوعی از تعادل بازار را تعریف کرد که گویا توسط یک دست نامرئی هدایت و کنترل می‌گردد و نیازی نیست تا دولت‌ها و ساختارهای قدرت در آن دخالت نمایند. کافیست انسان‌ها را در این تنازع بقا رها کنی، تا به صورت طبیعی در یک توازن جبری و غیرارادی قرار بگیرند؛ تولید، متناسب با مصرف شده و نرخ کار، متناسب با نیاز کارفرما.

او به عنوان بنیانگذار اقتصاد آزاد و لیبرال معتقد بود اگر سرمایه را رها کنی، به دلیل این‌که انسان‌ها ذاتاً دنبال نفع شخصی خود هستند و بر هم انباشتگی نفع شخصی انسان‌ها به نفع عمومی منجر می‌شود، کشور به صورت خودبه‌خودی در بهترین وضعیت قرار می‌گیرد و علّت نابسامانی‌های اقتصادی، فشارهایی‌ست که بر این بازار آزاد وارد می‌شود و آن را از تعادل خارج می‌کند.



این یعنی اختراع یک «نهاد» جدید که «ثروت‌اندوزی» را محور زندگی بشر قرار می‌دهد و جوامع بشری را «اقتصادمحور» تعریف می‌کند. وقتی «پول» اصل می‌شود، معنویات و اخلاق و تمام ارزش‌های انسانی به محاق رفته و در ذیل ارزش‌های مادی تعریف

---

۱. ثروت ملل، آدام اسمیت، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، انتشارات پیام، ۱۳۵۷

می‌گردد. او ساختاری را طراحی کرد که بن‌مایه آن کفر است و همچون یک قایق به صورت طبیعی تمام سرنشینان خود را به سمت رفتارهای ضددینی سوق می‌دهد.



چگونگی تقابل «مکانیزم بازار» با «مکانیزم کار» و نگرانی «مارکس»

اشتغال کامل هرگز اتفاق نیافتاد. ادعای آدام اسمیت هیچ‌وقت محقق نشد. همیشه بخشی از نیروی کار جامعه بیکار بوده و نمی‌توانستند سهمی از بازار کار در اختیار داشته باشند.

«مارکس»[1] متوجه این نقص ساختاری شد و تلاش کرد با

---

۱. کارل هاینریش مارکس (به آلمانی: Karl Heinrich Marx) (زاده ۵ مه ۱۸۱۸ در شهر تری یر پروس – درگذشته ۱۴ مارس ۱۸۸۳ در لندن، انگلستان) متفکر انقلابی، فیلسوف، جامعه‌شناس، شاعر، تاریخدان، اقتصاددان آلمانی و از تأثیرگذارترین اندیشمندان تمام اعصار است. او به همراه فردریش انگلس، مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) را که مشهورترین رساله تاریخ جنبش سوسیالیستی است منتشر کرده‌است. مارکس همچنین مؤلّف «سرمایه» مهم‌ترین کتاب این جنبش است. این آثار به‌همراه سایر تألیفات او و انگلس، بنیان و جوهره اصلی تفکر مارکسیسم را تشکیل می‌دهد. «تاریخ همه جوامع تا کنون، تاریخ مبارزه طبقاتی ☜

تکیه بر منطق دیالکتیک و تضادمحور هگل بتواند این مشکل اقتصادی را که بر تمام جامعه غرب سایه انداخته بود حل کند.

در زمان او، کارخانه‌دارها با کمک ضوابط و قوانینی که مجلس‌ها و دولت‌ها برای امنیت‌شان تأمین می‌کردند و برای تدارک سود و ربای وام‌هایی که بانکدارهای نزول‌خوار بر آن‌ها تحمیل، فشارهای غیرقابل تحمّلی را بر کارگران وارد ساخته و با ساعت‌های کار زیاد، پرداخت کم دستمزد، محیط کار بسیار ناهنجار و غیربهداشتی و رفتارهای غیرانسانی، آن‌ها را رسماً به بردگی گرفته بودند.

مارکس نتوانست در مقابل این همه ظلم خاموش بنشیند و تلاش کرد با ارائه نظریه‌ای جدید در تحلیل رفتار پرولتاریا[1]

بوده‌است.» از جمله مشهورترین جملات مارکس درباره تاریخ است که در خط اوّل مانیفست کمونیست خلاصه شده‌است.

۱. پرولتاریا (تلفظ /pʁo.le.ta.ʁja/ از واژه لاتین proletarius، به معنای فرزندمند، از Proles به معنای فرزند) اولین بار در امپراتوری روم، در قرن ششم پیش از میلاد، پدیدار شد. در آن زمان به موجب قانون، زمین‌داران و دیگر طبقات می‌بایست با پرداخت مالیات یا خدمت سربازی به دولت خدمت کنند. و آنانی هم که چیزی نداشتند تا به دولت بپردازند، می‌بایست فرزندان خود را به خدمت دولت بفرستند. این کلمه در سده دوم میلادی ناپدید شد و در سده‌های پانزدهم و شانزدهم به معنای مردمی که زمین خود را از کف داده و تنها با نیروی کار خود زندگی می‌کنند، به کار رفت. اما در سده نوزدهم نویسندگان سوسیالیست مانند سیسموندی، کابه، لویی بلان و پرودون آن را دوباره به کار بردند، و کسی که آن را رواج عام بخشید یک نویسنده اجتماعی آلمانی به نام لورنتز فن اشتاین (Lorenz von Stein) بود. مارکس در کتاب «مانیفست کمونیست» (۱۸۴۸) تعریفی از پرولتاریا به دست می‌دهد: «مقصود از پرولتاریا طبقه کارگران مزدور جدیدی است که مالک هیچ وسیله تولیدی نیست و نیروی کار خود را برای تأمین زندگی می‌فروشد.»



و کارگران بی‌کار و طراحی سندیکاها[1] و اتحادیه‌های کارگری، ساختاری اشتراکی[2] برای اقتصاد ارائه کند. اقتصادی که محور نهاد اجتماعی غرب شده بود. غرب دنیاپرست این‌بار روشی جدیدتر و اصلاح‌شده برای دنیاپرستی اقتصادمحور به دست آورده بود که انقلاب‌های بزرگی در عالم پدید آورد. اتحاد جماهیر شوروی[3] از

---

۱. برخلاف اتحادیه صنفی، سندیکا یک تشکیلات خودگردان از افراد، بنگاه‌های اقتصادی، شرکت‌ها یا افراد حقوقی است که برای این متشکل می‌شوند تا منافعی که در آن سهیم هستند را ارتقاء دهند. در اکثر موارد هدف این تشکل‌ها این است که سود اقتصادی خود را به حداکثر برسانند.

۲. کلکتیو (Collective) به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که حداقل دارای یک هدف یا محرک مشترک هستند یا مشترکاً بر روی یک پروژه خاص همیاری می‌کنند تا به یک هدف مشترک دست یابند. تفاوت یک کلکتیو با یک تعاونی در آن است که اعضای کلکتیو لزوماً بر اساس منفعت یا پس انداز اقتصادی دور هم جمع نشده‌اند (البته ممکن است که منفعت اقتصادی هم جزءی از هدف مشترک باشد). یکی از مشخصه‌های بارز کلکتیو، سهیم کردن اعضا در اعمال قدرت و تصمیم گیری‌های سیاسی و اجتماعی است. اعضای دارای رأی مساوی هستند و غالباً تصمیمات بر اساس اتفاق نظر کل اعضا گرفته می‌شود.

۳. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یا به‌طور خلاصه شوروی، اتحادیه سوسیالیستی بود در اوراسیا که متشکل از روسیه و چندین جمهوری متحد، که از زمان تأسیس در سال ۱۹۲۲ تا زمان انحلال در سال ۱۹۹۱ بخش بزرگی از شرق اروپا و شمال آسیا را در ☜

مقتدرترین آن‌ها بود.

هر دو شیوه اسمیت و مارکس در یک چیز شریک بودند و تفاوتی نداشتند؛ چارچوبی بودند سخت و خشک که انسان‌ها نمی‌توانستند از آن خارج شده و تخطّی کنند. اساساً غرب مدرن با طراحی همین ساختارهای رفتارساز است که توانست به این پیشرفت‌های سریع برسد. ساختارهایی که «فردمحور» نیستند و با آمد و شد آدم‌ها تغییر رویه و سمت و سو نمی‌دهند. آن‌قدر می‌مانند و کنترل می‌کنند، تا زمانی که ایرادی در آن‌ها پیدا شده و بازطراحی و اصلاح شوند.

برمی‌گرفت و پهناورترین کشور جهان شناخته می‌شد. در دهه ۱۹۸۰ آثار فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ظاهر شد و بالاخره در ۱۹۹۱ این کشور رسماً منحل شد و به چند کشور دیگر تجزیه شد. پس از فروپاشی ۱۵ کشور جدید تأسیس شدند و فدراسیون روسیه وارث حقوقی شوروی شد.



اصلاح مستمر مکانیزم عمل بازار؛ مالتوس، میل، مارکس، کینز و جریان نئومارکسیست‌هایی مانند اینگلهارت

مکانیزمی که آدام اسمیت طراحی کرد، با تحلیل نظام بانکداری اسکاتلند و کاغذهایی که به جای طلا و نقره به گردش افتاده بودند و اعتباری قلابی و جعلی را به جامعه تزریق می‌کردند، بارها و بارها اصلاح شد و توانمندی خود را افزایش داد.

نخستین بار «مالتوس»[1] بود که متوجه ایراد این سیستم

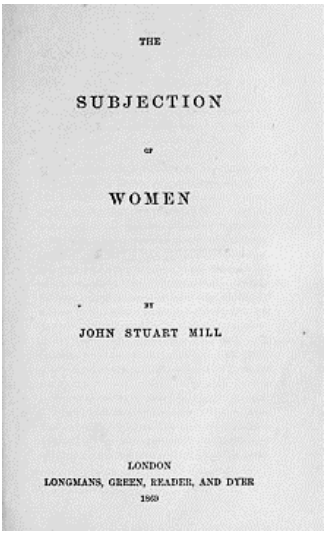
---

۱. توماس رابرت مالتوس (به انگلیسی: Thomas Robert Malthus) (۱۴ فوریه ۱۷۶۶– ۲۹ دسامبر ۱۸۳۴) استاد دانشگاه انگلیسی بود که تأثیر بسیار زیادی روی جمعیت‌شناسی و اقتصاد سیاسی گذاشته‌است مالتوس به خاطر پایه‌گذاری نظریه رانت مشهور است. البته کتاب مشهوری نیز به نام اصل جمعیت نگاشته است و اولین بار به این موضوع اشاره کرده‌است که افزایش جمعیت راه‌حلی برای پیشرفت نیست. وی در کمبریج به تحصیل ☜

شد. تعادلی که اسمیت ادعا می‌کرد، با نظریه‌ای که مالتوس ارائه داد غیرقابل وصول و تحقق بود. اسمیت می‌گفت: هر چقدر که سرمایه در دست اشراف انباشته شود، چون قابل مصرف نخواهد بود، به چرخه تولید وارد می‌گردد و تقاضای کار را بالا می‌برد. طبیعتاً چون عرضه، یعنی تعداد کارگر، تغییر نکرده است، دستمزد افزایش یافته و از سوی دیگر، اشتغال کامل نیز ممکن می‌شود. اشتغال کامل وضعیتی در اقتصاد است که تمامی آحاد جامعه در حال کار باشند و هیچ‌کس بیکار نباشد. اما مالتوس می‌گوید: اسمیت توجه نداشته که وقتی دستمزد کارگر بالا برود، بهداشت و تغذیه در میان کارگران که قشر مستضعف جامعه بودند بهتر می‌شود و در نتیجه مرگ و میر فرزندان‌شان کمتر شده و بیشتر زاد و ولد می‌کنند و در زمانی کوتاه عرضه کارگر در جامعه آن‌قدر زیاد می‌شود که دوباره از تقاضا بالا زده و بیکاری را با وضعیت سابق باز می‌گرداند.

طبیعتاً مالتوس دخالت در بازار آزاد را برای دولت لازم دانست، کمکی که بتواند در تعارض مکانیزم کار با مکانیزم بازار، طرف بازار را گرفته و تعادل را حفظ کند. پیشنهاد او

الهیات پرداخت و پس از تکمیل تحصیلات در سال ۱۸۰۵ استاد تاریخ و اقتصاد در کالج هال بیوری گردید. مالتوس کتاب خود را تحت عنوان اصل جمعیت در سال ۱۷۹۸ و چاپ دوم و کامل آن را در سال ۱۸۰۳–۱۸۱۷ انتشار داد. مالتوس معتقد بود که موجودات زنده با سرعت سرسام‌آوری تکثیر پیدا می‌کنند و اگر قحطی و جنگ و غیره وجود نداشته باشد جمعیت به شکل تصاعد هندسی زیاد می‌شود و ممکن است در هر ۲۵ سال دو برابر گردد در حالی که وسایل ارتزاق در بهترین شرایط با یک تصاعد ریاضی بالا می‌رود و لذا هر ۲۵ سال جمعیت دو برابر می‌شود و حال آنکه ازدیاد خواربار و مواد غذایی بسیار ناچیز است ولی برخی عوامل چون جنگ و قحطی می‌توانند موانع طبیعی در امر ازدیاد جمعیت باشند.


THE

SUBJECTION

OF

WOMEN

BY

JOHN STUART MILL

LONDON
LONGMANS, GREEN, READER, AND DYER
1869

تشویق مردم به جلوگیری از زاد و ولد بود. اما تلاش‌های او و دنباله‌روانش مثل «ریکاردو»[1] کفایت نکرد و عملاً نتوانستند افزایش جمعیت کارگران را کنترل کنند. این‌جا بود که نظریه «جان استوارت میل» کارساز شد و تلاش ناکام مالتوس را به کام نظام غرب کرد.

«میل» با نگارش «بردگی زنان»[2] به همراهی همسر[3] و دخترخوانده‌اش[4] توانست انقلابی عظیم در جامعه

---

۱. دیوید ریکاردو (به انگلیسی: David Ricardo) (زاده ۱۸ آوریل ۱۷۷۲ در لندن – درگذشته ۱۱ سپتامبر ۱۸۲۳ در لندن) اقتصاددان انگلیسی است که در کنار رابرت مالتوس، آدام اسمیت و جان استوارت‌میل در زمره تأثیرگذارترین اقتصاددانان کلاسیک قرار دارد. ریکاردو از ۱۸۱۹ تا پایان عمرش نماینده مجلس عوام بریتانیا بود.

۲. انقیاد زنان (به انگلیسی: The Subjection of Women) ، جان استوارت میل، ترجمه علاءالدین طباطبایی، ناشر هرمس

۳. هریت تیلور میل مشهور به هریت هاردی (زاده ۱۸اکتبر ۱۸۰۷ در لندن – درگذشته ۳ نوامبر ۱۸۵۸ آوینیون)، فیلسوف و مدافع حقوق زنان بود. همسر دوم او جان استوارت میل، یکی از متفکران برجسته قرن ۱۹ بود. مجموعه نوشته‌های اصلی او را می‌توان در «آثار کامل از هریت تیلور میل» مطالعه نمود. گفته می‌شود او تا حد زیادی الهام بخش و تأثیرگذار بر نوشته‌های جان استوارت میل بوده‌است.

٤. هلن تیلور که دختر هریت تیلور از شوهر اولش بود. بعدها و پس از مرگ مادرش هریت، کمک بسیاری به نشر آراء میل در بحث آزادی زنان کرد.

Helen Taylor (1831–1907) was an English feminist, writer and actress.

☜

اقتصادمحور غرب راه بیاندازد و آن‌چه امروز با عنوان جریان «فمینیسم»[1] شناخته می‌شود زاده اندیشه «میل» و تلاش هر سه آن‌هاست. نکته اصلی و راز ماندگاری نظریه «میل» این بود که: زنان به این دلیل سختی مادر شدن و زاد و ولد و نگهداری از فرزند و خانه‌داری را می‌پذیرند که «نمی‌توانند» و قادر نیستند مقاومت کنند. آن‌ها تحت ظلم پدران و شوهران خود ناگزیر هستند تا به تولید نسل ادامه دهند. پس: اگر دولت با وضع قوانین و تغییر ساختارها فرصتی پدید آورد که زن‌ها از این

She was the daughter of Harriet Taylor Mill and stepdaughter of John Stuart Mill. After the death of her mother she lived and worked with Mill, and together they promoted women's rights. From 1876 to 1884 (when she quit due to her health) she was a member of the London School Board. In 1881, she joined the Democratic Federation.

۱. فمینیسم (به انگلیسی: Feminism) گستره‌ای از جنبش‌های سیاسی، ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های اجتماعی است که هدفی مشترک را دنبال می‌کنند: تعریف، برقراری و دستیابی به سطحی از حقوق زنان که در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، شخصی و اجتماعی، با مردان برابر باشد. این هدف شامل تلاش برای برقراری فرصت‌های برابر برای زنان در اشتغال و برابری حقوق مادی به ازای کار برابر با مردان می‌شود. فعالین حقوق زنان (فمنیست‌ها) باور دارند که جنسیت در زندگی انسان‌ها نباید عاملی تعیین‌کننده برای جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنها باشد، زیرا باور دارند زن و مرد باید از حقوق برابری در زمینه‌های مختلف برخوردار باشند و به برابری جنسیتی معتقدند. اعتقاد به برابری حقوق زن و مرد دارند. فمینیسم بیش‌ترین تمرکز خود را معطوف به تهدید نابرابری‌های جنسیتی و پیش‌برد حقوق، علایق و مسایل زنان کرده‌است. فمینیسم عمدتاً از قرن ۲۰ میلادی «انتشار اولین اساس‌نامه حقوق بشر» پدید آمد. زمانی که مردم به‌طور گسترده‌ای این امر را پذیرفتند که زنان در جوامع مرد محور، سرکوب می‌شوند. بخشی از حقوق زنان دربرگیرنده این موارد می‌شود: تمامیت بدنی و خودمختاری، حق رأی، حق کار، حق دستمزد برابر به‌خاطر کار برابر، حق مالکیت، حق تحصیل، حق شرکت در ارتش، حق مشارکت در قراردادهای قانونی و در نهایت؛ حق سرپرستی فرزندان، حق ازدواج آزادانه و آزادی مذهبی، و آزادی در برابر تمام تصمیمات، حق انجام کارها بدون اجازه همسر یا پدر.

بردگی خلاص شوند، به صورت طبیعی هیچ زنی تلاش نمی‌کند صاحب اولاد شود، مگر در رفاه فراوان باشد. طبیعتاً آن‌طور که مالتوس می‌خواست جمعیت کارگران کاهش یافته و آن‌طور که اسمیت می‌گفت وضعیت اشتغال کامل حاصل خواهد شد.

این نگرش میل اگر چه به کاهش جمعیت کارگران حقیقتاً انجامید، ولی نتوانست وضعیت زندگی آن‌ها را بهبود بخشد، وعده‌ای که اسمیت به کارگران می‌داد. این‌جا بود که مارکس نظریه اقتصاد اشتراکی[1] خود را طرح کرد و مدعی شد دولت باید بازار آزاد را کنترل کند و تمام منافع آن را به صورت برابر میان مردم تقسیم نماید. همه انسان‌ها تحت یک نظام یکپارچه و واحد به مثابه یک شرکت فعالیت کنند و از انباشتگی سرمایه جلو بگیرند. در حقیقت مارکس پی برد نظریه اسمیت از اساس نادرست و ناتوان است و قادر به ایجاد تعادل در زندگی بشر نیست. زندگی‌ای که البته بر اقتصاد مبتنی‌ست، یک زندگی دنیاپرستانه و کافرانه. مارکس فهمید انباشتگی ثروت همواره به بردگی بخش عظیمی از جامعه منتهی می‌شود که در قاعده آن قرار دارند.

---

۱. جامعه‌خواهی، جامعه‌گرایی یا سوسیالیسم (به فرانسوی: Socialisme، سوسیالیسم)، اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که برای ایجاد نظم اجتماعی مبتنی بر انسجام همگانی می‌کوشد، جامعه‌ای که در آن تمامی قشرهای اجتماع سهمی برابر در سود همگانی داشته‌باشند. هدف سوسیالیسم لغو مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولید و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزارهای تولید است. این «مالکیت اجتماعی» ممکن است مستقیم باشد، مانند مالکیت و اداره صنایع توسّط شوراهای کارگری، یا غیرمستقیم باشد، از طریق مالکیت و اداره دولتی صنایع.



زندگی در تحت لوای نظریه مارکس دوام زیادی نداشت. مردم نمی‌توانستند بدون رقابت و منافع شخصی انگیزه کافی برای تلاش و حرکت داشته باشند و اقتصاد دنیاپرستی در این ساختار از هم پاشید و ناتوانی آن خیلی زود معلوم شد. نگرانی بیکاری و مشکلات اجتماعی آن، «کینز»[1] را به تکاپو واداشت تا نظریه جدیدی در عرصه اقتصاد طرح نماید. کینز بر خلاف اسمیت، مالتوس، ریکاردو و میل از اساس مخالف دست نامرئی بازار آزاد بود. او مدعی بود حتی اگر

---

۱. جان مینارد کینز (به انگلیسی: John Maynard Keynes)، (زاده ۵ ژوئن ۱۸۸۳ – درگذشته ۲۱ آوریل ۱۹۴۶)، یکی از اقتصاددانان برجسته قرن بیستم محسوب می‌شود. کینز، در زمان جنگ جهانی اول در خزانه‌داری انگلیس مشغول به‌کار بود و پس از جنگ، ریاست هیئت نمایندگی خزانه‌داری انگلیس در کنفرانس صلح پاریس را بر عهده داشت. در سال ۱۹۱۹ نماینده وزیر دارایی در شورای عالی اقتصاد انگلستان شد. کینز در سال ۱۹۳۶ کتاب نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول را منتشر نمود که یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های اقتصادی قرن بیستم محسوب می‌شود. پیش از کینز، تصور عمومی اقتصاددانان بر آن بود که نوسان‌های اقتصادی، عدم تعادل‌هایی هستند که در کوتاه‌مدت توسط مکانیزم بازار اصلاح می‌شوند و شرایط اشتغال کامل مجدداً احیا می‌شود. اما کینز معتقد بود که این چرخه‌های مخرب ممکن است در بلندمدت برگشت‌ناپذیر باشند و لذا دولت می‌بایست برای رسیدن به اشتغال کامل در اقتصاد دخالت نماید.

چنین تعادلی به صورت خودکار و بدون دخالت بخواهد محقق شود، آن‌قدر به طول می‌انجامد که نیمی از مردم کره زمین از بین رفته‌اند. یا به تعبیری دیگر، پرولتاریای مارکس دست به کار شده و نظم اجتماعی را بر هم زده است. بنابراین وظیفه دولت است که مستقیم دخالت کرده و بازار را متوازن کند. یعنی با افزایش هزینه‌های خود اشتغال را افزایش داده و از بیکاری بکاهد. او توانست رئیس جمهور آمریکا را متقاعد کند تا مدیریت اقتصادی‌اش را بر نظریه او بنیان نهد. برخلاف سایر اقتصاددانان که می‌گفتند: رفتار اقتصادی مردم برای رسیدن به منافع شخصی‌شان کاملاً عقلانی است، او معتقد بود بازارها غیرعقلانی عمل می‌کنند و به همین جهت نمی‌توانند به تعادل برسند.



اقتصاد آمریکا که بر مبنای نظریه کینز مدیریت می‌شد، چند بحران را تجربه کرد که ناتوانی مدل کینز را به اثبات رساند. پس از آن بارها و بارها نظریات گوناگونی سر کار آمده و زمام طراحی ساختارهای نظام اقتصادمحور غرب را بر عهده گرفتند. یکی از آخرین نظریات مربوط به گروهی می‌شود که خود را «نئومارکسیست» می‌نامند. این گروه که «رونالد اینگلهارت»[1] یکی از معروف‌ترین چهره‌های آن‌هاست معتقدند

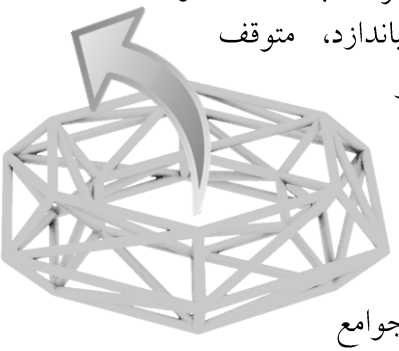
۱. معرفی فارسی از وی در دسترس نیست. معرفی او به زبان انگلیسی چنین است:
Ronald F. Inglehart (born September 5, 1934) is a political scientist and professor emeritus at the University of Michigan. He is director of the ☜

نظریه تاریخی مارکس صحیح بوده، ولی نیاز به اصلاحاتی دارد تا بتواند دوباره ساختارهای پیشین خود را بازپس بگیرد.

شگفتی مطلب در چیست؟ و این فهرست بلندبالایی که جمع کردم؟ «حفظ جهت»! وقتی می‌بینیم با تغییر یک رئیس جمهور تمام روندهای اجرایی کشور ما تغییر می‌کند و نهادها جابه‌جا می‌شوند، تعجب می‌کنیم که غرب چطور قرن‌های متمادی تغییر جهت نداده و با آمد و شد این‌همه آدم‌های متفاوت که از پایه و اساس در سلیقه و شخصیت با هم در

World Values Survey, a global network of social scientists who have carried out representative national surveys of the publics of over 80 societies on all six inhabited continents, containing 90 percent of the world's population. The first wave of surveys for this project was carried out in 1981 and the latest wave was completed in 2014. Since 2010 Inglehart has also been co-director of the Laboratory for Comparative Social Research at the National Research University - Higher School of Economics in Moscow and St Petersburg. This laboratory has carried out surveys in Russia and eight ex-Soviet countries and is training PhD-level students in quantitative cross-national research methods. In the seventies Inglehart began developing an influential theory of Generational Replacement causing intergenerational value change from materialist to post-materialist values that helped shape the Eurobarometer Surveys, the World Values Surveys and other cross-national survey projects. Building on this work, he subsequently developed a revised version of Modernization theory, Evolutionary Modernization Theory, which argues that economic development, welfare state institutions and the long peace between major powers since 1945, are reshaping human motivations in ways that have important implications concerning gender roles, sexual norms, the role of religion, economic behavior and the spread of democracy.

تعارض‌اند، همچنان همان سمت و سوی دنیاپرستی اقتصادمحور را تداوم بخشیده. راز این هماهنگی تاریخی در «ساختارمحوری» است. وقتی ساختار، محور تعریف و توصیف جهت و برنامه حرکت باشد، ساختار که بر جامعه سایه بیاندازد، متوقف نمی‌شود. حرکت می‌کند و مردم را «وادار» به حرکت در جهت خود می‌نماید. ساختارمحوری بسیار قدرتمندتر از فردمحوری می‌تواند جوامع بشری را کنترل کند.



کانال‌سازی ربامحور و عدم توانایی بشر برای هجرت؛ از بین رفتن وسعت زمین

اختیار این‌طور حذف می‌شود. محدود می‌گردد و قدرت انتخاب انسان را می‌گیرد. غرب با ساختاری که پس از نوزایی طراحی کرد، رفتار مردم را کانالیزه کرده است. کانال‌هایی که مسیر حرکت جامعه را مشخص می‌کند و هیچ راه گریزی باقی نمی‌گذارد. حتی دست مؤمنین را نیز می‌بندد و مانع هجرت می‌شود.

پروردگار سه بار در قرآن تذکر می‌دهد که زمین من وسیع است و اگر در منطقه‌ای نمی‌توانید ایمان خود را حفظ کنید، هجرت کرده و مکان زندگی خود را تغییر دهید:

«قطعاً کسانی که [با ترک هجرت از دیار کفر، و ماندن زیر سلطه کافران و مشرکان] بر خویش ستم کردند [هنگامی که] فرشتگانْ آنان را قبض روح می کنند، به آنان می گویند: [از نظر دین‌داری و زندگی] در چه حالی بودید؟ می گویند: ما در زمین، مستضعف بودیم. فرشتگان می گویند: آیا زمین

خدا وسیع و پهناور نبود تا در آن [از محیط شرک به دیار ایمان] مهاجرت کنید؟! پس جایگاهشان دوزخ است و آن بد بازگشت‌گاهی است.»[1]

«ای بندگان من که ایمان آورده اید! یقیناً زمین من وسیع



و پهناور است؛ پس [با انتخاب سرزمینی مناسب و شایسته که ارزش‌ها در آن حفظ شود] فقط مرا بپرستید»[2]

«بگو: ای بندگان مؤمنم! از پروردگارتان پروا کنید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده‌اند، پاداش نیکی است و زمین خدا گسترده است [بر شماست از سرزمینی که دچار مضیقه دینی هستید به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید]. فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد.»[3]

اساس اقتصاد کاپیتالیزم؛ انباشت‌محور سرمایه‌داری، از

---

۱. «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّـهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَـٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء:۹۷)

۲. «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ» (عنکبوت:۵۶)

۳. «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَـٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّـهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ» (زمر:۱۰)



روز نخستی که آدام اسمیت آن را ترسیم کرد بر «ربا»[1] بنیان نهاده شد. هر روز هم بر توسعه ربا در ابعاد مختلف جامعه دامن زده است. به نحوی که امروزه با نگاه مختصری به زندگی خودمان، در کشوری اسلامی، سرنخ‌های آن را می‌بینیم. مهریه زوجه را هنگام پرداخت، اگر وجه نقد باشد، به نرخ روز محاسبه می‌کنند و قضات به آن حکم می‌دهند. نرخ روز را نیز بر اساس نرخ تورّم سالانه اعلامی بانک مرکزی حساب می‌کنند، همان ربا. خانه که اجاره کنی، قیمت رهن و تبدیل آن به اجاره کاملاً تابع سود ماهانه پول است. اجناسی را که نقد و نسیه می‌فروشند، در تبدیل قیمت نقد به نسیه از نرخ ربا استفاده می‌شود.

تمام زندگی انسان امروز را اقتصاد ربامحور گرفته است و اما، انسانی که نخواهد تحت ربا زندگی کند هم، راهی برای فرار ندارد. نظام سیاسی تابعی از نظام اقتصادی جامعه شده و

---

۱. رباخواری به عمل دریافت ربا گفته می‌شود که معمولاً به صورت شغل در جوامع گذشته و امروزی می‌باشد و فرد رباخوار با دریافت وثیقه و تضمین از فرد وام‌گیرنده، به وی به جنس یا پول وام با بهره می‌دهد. گاهی اوقات ربا به معنی سود بیش از حد و گاهی به عنوان هر نوع سودی در نظر گرفته می‌شود. به صورت تاریخی در جوامع مسیحی و اسلامی گرفتن هر نوع سودی بر روی پول ممنوع بوده‌است. مذمت رباخواری در بسیاری متون در بسیاری کشورها یافت می‌شود. مهمترین تغییر در تاریخ رباخواری در کشورهای غربی در سال ۱۵۴۵ میلادی توسط هنری هشتم صورت گرفت که بر اساس آن گرفتن سود بر روی پول آزاد گردید.

اجازه خروج از مرزها را نمی‌دهد. گمرکات و عوارض ورود و خروج کالا، پاسپورت و شناسنامه‌ها، طوری دست و پای مردم را در تمام دنیا بسته‌اند که راهی برای هجرت باقی نگذاشته‌اند و البته جایی هم. تمام مناطق دنیا تحت کنترل دولت‌های اقتصادمحور درآمده و «حیازت»[1] هم دیگر ممکن نیست. هر جا بخواهی زندگی کنی فوراً جلوگیری و مجوّز زمین‌شهری[2] مطالبه می‌کنند. تمام سازمان‌ها و نهادها به سراغ فرد می‌آیند؛ آب و گاز و برق و شهرداری و نهادهایی که نمی‌گذارند انسانی در خارج از چارچوب دولت زندگی کند. اگر فردی خیلی اصرار کند که خارج از این ساختارهای کفر زندگی کند، سازمان‌های بهداشت و سلامت روح و روان به سراغ وی رفته و او را کَت‌بسته نزد روان‌شناس می‌برند و در تیمارستان بستری کرده، به قرص و دارو می‌بندند، به مثابه یک بیمار!

---

۱. اصطلاحی در فقه و حقوق ، به معنای تصرف مالکانه در اموال مباح منقول می‌باشد. در اسلام با پذیرش این رویه عقلایی و وضع مقررات جدید برای حیازت مباحات کوشش شده از انحصار منابع طبیعی به مالکان خاص و احتکار این منابع و زیان رسیدن به حقوق دیگران و محیط زیست پیشگیری شود. مراد از مباحات که بخشی از مشترکات به‌شمار می‌روند، ثروت های طبیعی است که مالک خاص ندارند و عموم مردم در حق استفاده کردن از آن‌ها مشترک‌اند و هیچ مانع شرعی برای بهره‌برداری یا تملک آن‌ها به شکل متعارف وجود ندارد؛ مانند اموال گمشده، آب‌ها ، مراتع ، گیاهان ، شکارهای خشکی و دریایی و معادن زمینی و دریایی . امروزه دولت‌ها برای حفظ مصالح عمومی با وضع قوانین خاص، موارد حیازت مباحات را بسیار محدود کرده‌اند.

۲. سازمان زمین شهری در سال ۱۳۶۱ از ادغام سازمانهای عمران اراضی کلیه استانهای کشور تشکیل میگردد و شرکتی است سهامی با مدت نامحدود و وابسته به وزارت مسکن و شهرسازی که دارای شخصیت حقوقی و استقلال مالی است. مجری مفاد قانون اراضی شهری و حافظ حقوق و اعمال مالکیت دولت نسبت به اراضی خالصه و همچنین اراضی موات و واگذاری زمین به صورت قطعی و اجاره به بخش خصوصی یا عمومی.

ساعت شنیِ انقلاب روی ویبره؛ ساختاری که قبل از انقلاب بسته شد



پس انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ چه کرد؟ آیا بالا و پایین را بر هم نزد و ساختار کفر شاهنشاهی را از هم نپاشید؟! آن دوستانی که ابتدای انقلاب بر مسند اداره دولت نشستند، حتی تصمیم نداشتند نمادهای شاهنشاهی را از اَسناد دولتی پاک کنند. اگر عتاب حضرت امام (ره) نبود اسکناس‌ها را هم عوض نمی‌کردند.

نگاه اصلاً این نبود. نیست هم. تصوّر بر این بود که ما با یک آدم فاسد به نام شاه مواجه بودیم که بحمدالله فرار کرد و رفت و امروز خودمان، انقلابیون، کار را به دست می‌گیریم.

آدم‌ها عوض می‌شوند و این‌بار به خوبی رفتار می‌کنند. هیچ تغییری هم در ساختارها و قوانین لازم نیست، مگر مواردی که مربوط به مشروبات الکی و حجاب و مراکز فحشا باشد که آن‌ها را دستور مناسب می‌دهیم، تا اسلامی شود؛ «عدم مخالف قطعیه» با اسلام. تصوّر فقط همین بود.



این مثال می‌تواند واقعیت را آن‌طور که اتفاق افتاد روشن کند. فرض کنیم یک ساعت شنی داریم، تعدادی دانه درشت در آن است. دانه درشت‌ها آمده‌اند بالا و سَروری می‌کنند. شن‌ها نیز کف ساعت نشسته و محروم از حقوق‌شان. حالا انقلاب چه می‌کند؟ جاها را تغییر می‌دهد. ساعت شنی را وارونه می‌کنیم. دانه‌های درشت می‌روند کف ساعت و شن‌ها رو را می‌گیرند؛ خیلی خوشحال هم. مستضعفین این‌گونه بود که سال‌های نخست انقلاب خیلی شاد بودند. این یک موفقیت بزرگ بود.

اما این ساعت شنی روی یک سطحی قرار دارد لرزان. ساعت شنی که مانند گذشته می‌لرزد، زمان زیادی طول نمی‌کشد که بر اثر یک فرآیند کاملاً فیزیکی و طبیعی دانه‌های درشت بالا می‌آیند و دانه‌های ریز به کف باز می‌گردند.

امروز وقتی نگاه می‌کنیم، چهل سال پس از انقلاب، کاملاً روشن و واضح می‌بینیم که دانه‌درشت‌ها سروری می‌کنند.

آدم‌هایی که فرار کرده بودند و اموالشان را بنیاد مستضعفان توقیف کرد، صاحبان فاسد پارک‌های تفریحی که اعدام شدند، امروز کسانی مثل آن‌ها با ثروت‌هایی فوق‌العاده انباشته علناً و در پیش روی ملّت مستضعف تفریحگاه‌های شاندیز و پارک‌های آبی هیولاوَار می‌سازند و خودروهای میلیاردی در خیابان سوار می‌شوند و نه تنها هیچ دستگاه انتظامی با آن‌ها برخورد نمی‌کند، خودشان هم شرم نمی‌کنند، بلکه ملّت هم به دیدارشان افتخار می‌کند و ازدواج و رفت و آمد با این



خانواده‌ها تبدیل به ارزش می‌شود.

مشکل این است که هیچ چیزی تغییر نکرد. ساختار همان ساختار پیش از انقلاب، همان قوانین و طبیعتاً ارزش‌های مادی دوباره غلبه کرد و ارزش‌های معنوی را به محاق برد. امروز دوباره مانند زمان شاه، ثروت‌اندوزی تبدیل به ارزش شده و انسان‌های ثروتمند احترام به دست آورده‌اند و این تمام دستاوردهای انقلاب را محو و نابود می‌کند.

حالا مثلاً یک‌بار دیگر بیاییم و انقلاب کنیم، دوباره همه رؤسای جمهور و وزرا و مسئولین را زیر و رو، دولتمردهایی

که از اعلام ثروت بی‌حدّ و حصر خود شرم ندارند سرنگون، رجایی‌ها را پیدا کنیم و بگذاریم سر کار، مانند آن‌چه سال ۱۳۸۴ مردم کردند، چه می‌شود؟ هیچ! ساختار همان ساختار است و ساختار، محور است و فرد، تابع ساختار است، پس احمدی‌نژاد هم بالاخره کاپشن خود را در می‌آورد و کت می‌پوشد، چنان که کرد. از همان روز هم رفتارش تغییر کرد[1]. نکرد؟!

۱. گاردین در گزارشی تحت عنوان "تکامل نوع پوشش احمدی نژاد" نوشت: رئیس جمهور ایران در پروسه تبدیل از «مردی از جنس مردم» به «مرد جهانی»، کاپشن سفید خود را با کت و شوارهای شیک تعویض کرد.

اصل چهار ترومن؛ اصلاحات ارضی و بودجه‌ریزی و استخدامی و نظام پرداخت ناهماهنگ

کدام ساختارها؟ زمان شاه چه ساختارهایی بسته شد که چنین قدرتی ایجاد کرد؟ تا قبل از ناصرالدین‌شاه[1] نبود. به فرنگ که رفت و برگشت راه انداخت. ساختار نداشت. کشور به شیوه سنّتی و فردمحور اداره می‌شد، مثل زمان صفویه و قبل از آن. ناصرالدین‌شاه فرنگی‌ها را آورد و شهردار کرد. شهرسازی را دست‌شان سپرد و زندگی مردم را.

رضاقلدر[2] هم دنبال ساختار است. شناسنامه صادر می‌کند

---

۱. ناصرالدین‌شاه قاجار (تولد ۲۵ تیر ۱۲۱۰ – مرگ ۱۲ اردیبهشت ۱۲۷۵) که پیش از پادشاهی ناصرالدین میرزا خوانده می‌شد، معروف به «قبله عالم»، «سلطان صاحبقران» و بعد «شاه شهید»، چهارمین شاه از دودمان قاجار ایران بود. او طولانی‌ترین دوره پادشاهی را در میانِ دودمان قاجار دارد. ناصرالدین‌شاه قاجار اولین پادشاه ایرانی بود که در رأس هیئت حاکمه برای بازدید از تمدن و تکنولوژی غرب عازم اروپای نوین شد.

۲. رضا پهلوی (زاده ۲۴ اسفند ۱۲۵۶ در آلاشت، سوادکوه، مازندران – درگذشته ۴ مرداد ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی) معروف به رضا سوادکوهی، رضاخان، رضاخان ☜

تا آدم‌ها را تک به تک بشناسد و بتواند از روی سن‌شان سربازگیری کند. سربازی را اجباری می‌کند و ورود و خروج از کشور را ضابطه‌مند. شهرها را به سبک اروپا در هم می‌ریزد و تمام خانه‌های دلباز ایرانی را می‌دهد کریم‌آقا[1] خراب کرده و دو طبقه‌های «شمالی» و «جنوب» بسازد. شیوه زندگی مردم مسلمان ایران را بر هم می‌زند.



اما این‌ها هیچ کدام به اندازه تأسیس سازمان برنامه و

میرپنج، رضا شصت‌تیر، رضاخان سردارسپه و پس از آن رضاشاه، نخست‌وزیر ایران از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ خورشیدی و پادشاه ایران از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ خورشیدی و بنیان‌گذار دودمان پهلوی بود. پادشاهی رضاشاه پایان فرمانروایی قاجاریان و آغاز دوران نظام پهلوی بود.

۱. سرلشکر کریم آقا بوذرجمهری (۱۲۶۵، توابع کاشان – ۱۳۳۱، تهران) از جمله کسانی بود که رضاشاه فوق‌العاده به او اعتماد داشت. بعضی مشاغل مهم وی در قشون متحدالشکل عبارت بودند از: رئیس اداره نقلیه قشون، فرمانده تیپ پیاده مرکز، وزیر فواید عامه و رئیس املاک سلطنتی. وی به مدت ۱۰ سال نیز شهردار تهران بود. وی در نوسازی شهر تهران و خیابان‌کشی و ساختن عمارات مورد لزوم زحمات زیادی متحمل شد. بوذرجمهری توانست سهم عمده‌ای در مدرنیزه کردن تهران بین سال‌های ۱۳۰۲ تا ۱۳۱۲ داشته باشد. ویران ساختن دروازه‌های دوازده‌گانه شهر تهران نیز در همان زمان صورت گرفت.

بودجه در تحوّلات کشور تأثیر نداشت. پس از جنگ جهانی دوم رئیس جمهور آمریکا نقشه بزرگی برای سلطه بر جهان داشت. بخشی از آن در قالب اصل چهار ترومن[1] به ایران کشیده شد. ترومن یک هیئت تحقیق به ایران اعزام کرد تا در طیّ چهار ماه نیازهای اقتصادی ایران را ارزیابی کنند. آن‌ها یک برنامه توسعه هفت‌ساله برای ایران تنظیم کردند و به تبع آن آمریکا وعده داد تا وامی دلاری به دولت ایران بدهد، ولی برای پرداخت آن شروط بسیاری گذاشت و پیوسته و به هر بهانه‌ای گروه‌های کارشناسی در ایران مستقر ساخت. مستشاران آمریکایی زمان زیادی نگذشت که در تمام صنایع ایران حضور پیدا کردند و مدیریت‌های کلان را بر عهده گرفتند؛ صنایع، معادن، ساختمان، راه‌ها، ارتباطات، راه‌آهن، کشاورزی، برق، آبیاری، و امور مالی.

«امور مالی» مهم‌ترین بخش دخالت آمریکا در اداره کشور بود که با تأسیس سازمان عریض و طویلی با نام «اداره اصل چهار ترومن» در سال ۱۳۲۸ به اوج خود رسید. مسئولین ارشد آن آمریکایی بودند و دو ساختمان بزرگ برای استقرار آن در تهران ساختند. عملیات بودجه‌ریزی کشور در این سازمان انجام می‌شد. سازمانی که بعدها تبدیل به «سازمان برنامه و بودجه» شد.

---

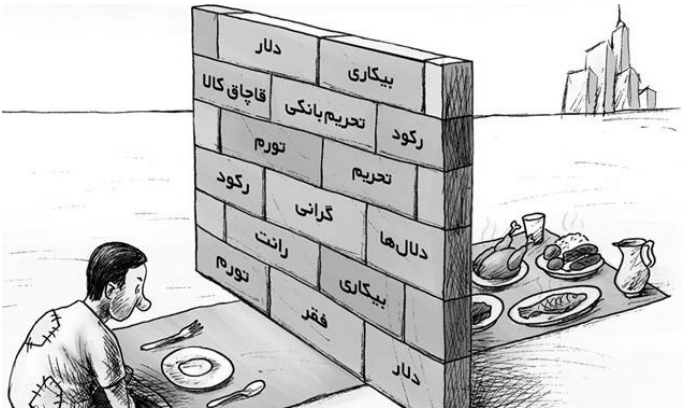
۱. برنامه اصل چهار (به انگلیسی: Point Four Program) اشاره به نکته چهارم از سخنان هری ترومن رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در نطق استیت او یونیون ۱۹۴۹ دارد. ترومن در این سخنرانی خود گفت که کشورهای غنی یک مسؤلیت اخلاقی برای کمک به کشورهای فقیر دارند. در آن زمان برنامه کمک‌های ایالات متحده آمریکا محدود به کمک‌های فنی بود ولی از سال ۱۹۵۰ برنامه امنیت مشترک آمریکا برای کمک به کشورهای ضعیف، جهت جلوگیری از گرایش آنان به سوی اردوگاه شرق بود.

وقتی دخل و خرج یک کشور دست تو باشد، این‌که کجا خرج شود و در چه پروژه‌ای، بانک چقدر بگیرد و صنعت چقدر و کشاورزی چقدر، قطعاً این قدرتمندترین ابزار برای طراحی و تولید «ساختار» است.



دولت آمریکا با اصلاحات ارضی در ایران، تمام زمین‌های کشور را ملّی کرد. همان امری که هجرت را غیرممکن می‌کند. آباد کردن زمین را اصلاً. دیگر نمی‌شود کسی برود در بیابان و با تلاش و همّت خود آبادی بسازد. با خُرد کردن زمین‌های ملاکان و خوانین، قدرت‌های رقیب دولت را از میدان خارج کرد. هم به دلیل کوچک شدن زمین‌ها هزینه تولید محصول بالا رفت و در نتیجه ورشکستگی‌ها، کشاورزان به شهرها کوچ کردند، هم این‌که انحصار زمین سبب شد تا بانک‌ها قدرت بر

تأدیه وام‌های ربوی خود داشته باشند. و همه این‌ها جالب‌تر می‌شود که بدانیم در قوانین انگلستان، از صدها سال پیش تا کنون، تلاش شده تا زمین‌ها خُرد نشود و حتی در قوانین ارث، اجازه نمی‌دهند همه ورثه از زمین پدری ارث ببرند. این را آدام اسمیت به عنوان یک اصل مهم برای افزایش راندمان و



بهره‌وری کشاورزی در کتاب ثروت ملل می‌نویسد.

نظام استخدامی و حقوقی را همین اصل چهاری‌ها در ایران بنیان نهادند. طوری ساختار آن را بستند که فاصله طبقاتی را نهادینه کنند و با ایجاد تفاوت در الگوی مصرف کارمندان ادارات، انگیزه کار را در کارمندان رده پایین افزایش دهند. یعنی همان ساختاری که مادیات و دنیاپرستی را محور کانال‌سازی خود قرار می‌دهد و به رفتارهای مردم جهت می‌بخشد. این ساختار استخدامی پس از انقلاب نیز باقی ماند و اگر چه شهید رجایی[1] مدت کوتاهی آن را دور زد، با مساوی

---

۱. محمدعلی رجایی معروف به شهیدرجایی (زاده ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ در قزوین – درگذشته

کردن حقوق وزرا با کارمندان جزء ادارات، اما با شهادت او، هاشمی رفسنجانی[1] که ریاست را برعهده گرفت، تمام ساختارهای فاصله طبقاتی‌ساز را به جای خود بازگرداند و با قدرت زیاد از آن‌ها دفاع کرد. این ساختارها فرهنگ مردم را عوض کرد و دوباره همه چیز به وضعی که پیش از انقلاب داشت برگشت؛ دنیاپرستی و ارزش‌های مادی.

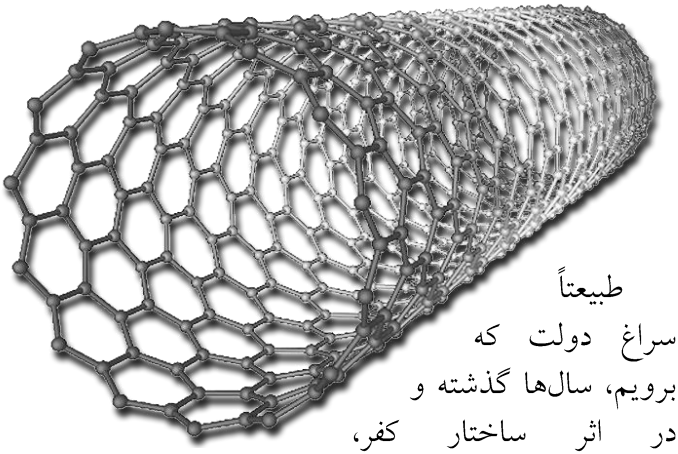
---

۸ شهریور ۱۳۶۰ در تهران) دومین رئیس‌جمهور ایران بود. وی در بمب‌گذاری دفتر نخست‌وزیری ترور شد. محمد علی رجایی دارای درجه کارشناسی ریاضیات از دانشسرای عالی و کارشناسی ارشد آمار بوده و پیش از انقلاب ۱۳۵۷ ایران، به دبیری ریاضیات اشتغال داشته‌است. پس از انقلاب در کابینه مهدی بازرگان وزیر آموزش و پرورش بود و با انتخاب ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور، رجایی به عنوان نخست‌وزیر معرفی شد. وی از ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ تا ۸ شهریور همان سال، یعنی به مدت ۲۸ روز، رئیس‌جمهور منتخب مردم بود.

۱. اکبر هاشمی بهرمانی (زاده ۳ شهریور ۱۳۱۳ در رفسنجان – درگذشته ۱۹ دی ۱۳۹۵ در تهران) مشهور به علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی روحانی، مفسر قرآن، و سیاستمدار ایرانی بود که به عنوان یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های سیاسی جمهوری اسلامی شناخته می‌شد. او از ۲۵ مرداد ۱۳۶۸ تا ۱۲ مرداد ۱۳۷۶ چهارمین رئیس‌جمهور ایران بود. پیش از آن وی اولین رئیس مجلس شورای اسلامی از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ بود. در طول جنگ ایران و عراق رفسنجانی به عنوان نماینده رهبر در شورای عالی دفاع عملاً فرماندهی نیروهای مسلح را برعهده داشت. رفسنجانی از سال ۱۳۶۸ تا زمان مرگ، ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را برعهده داشت. او در همه ادوار مجلس خبرگان رهبری نمایندگی استان تهران در آن را بر عهده داشت و از ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰، دومین رئیس این مجلس بود. رفسنجانی رئیس هیئت مؤسس و هیئت امنای دانشگاه آزاد اسلامی بود. هاشمی رفسنجانی در حال شنا در استخر کوشک متعلق به مجمع تشخیص مصلحت نظام واقع در نزدیکی مجموعه سعدآباد در روز یکشنبه ۱۹ دی ۱۳۹۵ دچار عارضه قلبی شد.

شکاف پلیمری با یافتن عناصر تشکیل‌دهنده زنجیره‌های قدرت

ما می‌دانیم که ساختارها ایراد دارند و تمامی تقصیرات گردن آن است. بهترین آدم‌ها را هم بگذاریم در رأس قدرت، زمان زیادی نمی‌گذرد که یا ریزش می‌کنند و یا قادر به تأثیر نخواهند بود. پس از کجا و چگونه باید ساختار را تغییر دهیم؟



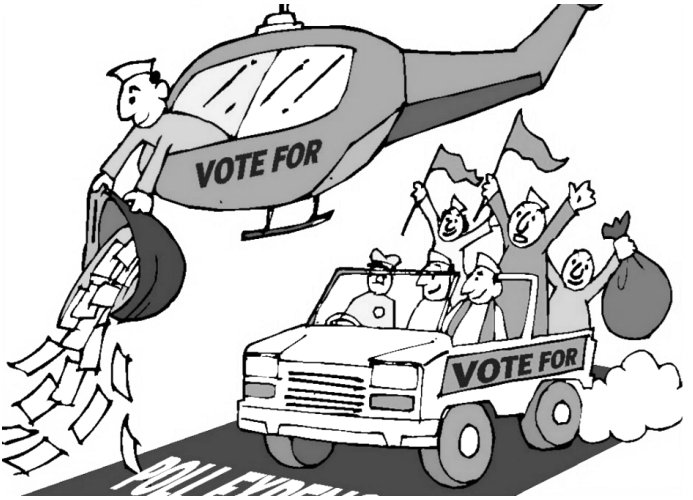
طبیعتاً سراغ دولت که برویم، سال‌ها گذشته و در اثر ساختار کفر،

دنیاپرست‌ترین‌ها بالا آمده و باتقواها ریخته‌اند. در تمام بخش‌ها و قسمت‌ها، چرا که وقتی دستمزد بالایی، بیشتر از پایینی باشد و این فاصله زیاد، انگیزه افراد برای دستیابی به آن مقام زیاد خواهد شد. انگیزه چه کسانی؟ انگیزه پول‌پرستان همکار. در این میانه، دنیاپرست‌ترین‌ها حاضرند از چیزهای بیشتری بگذرند تا ایمان‌داران. اگر یک روز مدیر کاری بخواهد که خلاف باشد، معاون خوب قبول نمی‌کند چون با ارزش‌هایش نمی‌سازد. ولی معاون دنیاپرست می‌پذیرد و در ساختار بالا می‌رود و نسل بعدی مدیران را تشکیل می‌دهد. این از دولت. پس باید قوّه قضاییه را اصلاح کنیم تا این مدیران را بگیرد و ببندد و جابه‌جا کند.



اما این‌جا هم مشکلاتی در بین است. نخست این‌که همان نظام پرداخت ناهماهنگ در سیستم قضایی هم وجود دارد و همان فساد را پدید آورده. انگیزه‌ها مادی شده و دنیاپرستی وصف نظام قضایی گردیده. دیگر این‌که مسئولین قضایی دست‌شان بسته شده و ساختار آن‌چنان محدودیت‌هایی در قوانین رقم زده که قاضی دیگر اختیاری از خود ندارد. امروزه قاضی تنها یک ماشین و دستگاه است که فقط بر مواد قانونی نظارت می‌کند و از خود حق تصمیم ندارد؛ طبق ماده فلان این‌قدر زندان و طبق ماده فلان این‌قدر جریمه! قاضی دیگر قاضی اسلامی نیست. قاضی اسلامی خودش تشخیص می‌دهد و خودش فقیه است و مجتهد و رأی صادر می‌کند.

باید قانون را اصلاح کنیم و قانون در مجلس نوشته شده است. سراغ نماینده‌های مردم می‌رویم. اما آن‌ها انگیزه‌ای برای اصلاح قوانین ندارند. بیشتر تلاش می‌کنند تا قوانینی بنویسند که به نفع شخص خودشان باشد و حقوق خودشان را افزایش دهد. چرا؟ زیرا ساختار اساساً نفع شخصی را رسمیت داده است. چگونه؟



در نظام لیبرال، اقتصاد محور همه چیز است. قوانین سیاسی را هم برای سود بیشتر مادی طراحی می‌کند. این است که دموکراسی و انتخابات آزاد را طوری پیش می‌برد که این آزادی، راهبردی باشد برای سر کار آمدن دنیاپرست‌ترین‌ها. وقتی انتخابات را آزاد اعلام می‌کند و شیوه معرفی نامزدها را تبلیغات آزاد، خُب معلوم است که هر که پول بیشتری بدهد و مشاور گران‌تری استخدام کند، آن‌که هدایای مادی بیشتری به سلبریتی‌ها و چهره‌های تأثیرگذار بدهد و رأی آن‌ها را بخرد، مردم هم تبعیّت می‌کنند؛ یا از قدرت تبلیغات و یا از

موضع‌گیری افراد مشهور. چه می‌شود؟ نماینده‌ای به مجلس راه می‌یابد که مادی‌تر از دیگران باشد. و همه این‌ها به مدد سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران است که قطعاً منافع خود را در حمایت از یک فرد خاصّ می‌بینند.

نتیجتاً انتخابات آزاد هم یکی دیگر از ساختارهای کنترلی‌ست که اقتصاد اسمیتی بر کشور ما تحمیل کرده است. دست نامرئی اسمیت در همه ابعاد نظام اجتماعی ما حضور دارد. این نماینده‌ها تمام تلاش‌شان حفظ وضع موجود است و هرگز برای تغییر شرایط و ساختارها کاری انجام نخواهند داد.

بله، با یک چرخه بسته مواجه می‌شویم. زنجیره‌ای پیوسته از ساختارهای قدرتمند، درست مانند رشته‌های پلیمری که نایلون و پلاستیک را می‌سازند و آن‌قدر طویل‌اند که هر چه بروی به نهایت آن‌ها نمی‌رسی. چطور باید این زنجیرها را پاره کرد و از این پیله تاریکی که انقلاب اسلامی را در بر گرفته و اسیر کرده خلاص شد؟ برای نابود کردن یک پلیمر کافیست عناصر تشکیل‌دهنده آن را بشناسیم، حلاّل آن عناصر را پیدا کنیم و تا اضافه کنیم، رشته می‌گسلد و عناصر از هم می‌پاشند. راه فقط همین است. راهی که امام راحل (ره) طیّ فرمود و با شناخت عناصر قدرت در نظام شاهنشاهی و مقابله با آن‌ها، نظام سلطنت را فروپاشید.



تلاش موفق شهید صدر و تلاش ناموفق شهید مطهری

«شهید صدر»[1] این را یافت. کتاب «اقتصادنا»[2] را برای همین نوشت. این کتاب سه فصل دارد که در فصل نخست اقتصاد سرمایه‌داری و در فصل دوم اقتصاد اشتراکی یا همان سوسیالیستی نقد می‌شود. فصل سوّم هم به

---

۱. سید محمدباقر صدر (زاده ۱۳۱۳ / ۱۳۵۳ قمری – درگذشته ۱۳۵۹ / ۱۴۰۰ قمری) فقیه، اصولی، مجتهد، فیلسوف، اندیشمند، مرجع تقلید مبتکر و نظریه‌پرداز شیعه و سیاستمدار عراقی بود. از او گاه به لقب شهید خامس و سید ذبیح القفا نیز یاد می‌شود. در سال ۱۳۶۵ (قمری) که دوازده ساله بود به همراه برادرش سید اسماعیل به نجف رفت تا نزد استادان حوزه علمیه آن شهر به تحصیلات عالی بپردازد. او بخشی از سطوح را نزد برادرش آموخت. دوره عالی فقه و اصول را نزد سید ابوالقاسم خویی و شیخ محمدرضا آل یاسین گذراند. فلسفه اسلامی (اسفار ملاصدرا) را از صدرا بادکوبه‌ای آموخت و در کنار آن فلسفه غرب و نظرات فلاسفه غیرمسلمان را هم آموخت. گفته شده وی در دروس علامه جعفری در این زمینه شرکت کرده‌است. او در فلسفه، اقتصاد، منطق، اخلاق، تفسیر و تاریخ نیز مطالعه و تحقیقاتی داشت. وی را می‌توان بنیانگذار منطق استقرائی در حوزه دانست.

۲. اقتصادنا، سیدمحمدباقر صدر، ناشر بوستان کتاب قم، ۱۳۸۷

اقتصاد اسلامی می‌پردازد. مهم‌ترین عنصری که در زنجیره ساختار اقتصاد غربی مورد توجه شهید صدر قرار می‌گیرد «انحصار زمین» است. او ادله شرعی و فقهی فراوانی ارائه می‌کند که در اسلام مالکیت زمین مشروط است و بسیاری از زمین‌ها در تملّک افراد نمی‌آیند. این پاشنه آشیل نظام سرمایه‌داری‌ست. او کتاب خود را به زبان عربی نگاشت و سال‌ها بعد که به فارسی ترجمه شد، چندان مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفت.

اما «شهید مطهری»[1] وضعیت دیگری داشت. وی نیز عباراتی شبیه به شهید صدر دارد. در یادداشت‌های اقتصادی خود می‌نویسد: «نظر اسلام در مورد اقتصاد مبتنی است بر یک اصل فلسفی و آن این‌که زمین و منابع اوّلیه برای بشر، یعنی برای این‌که زمینه فعّالیت و بهره‌برداری بشر قرار بگیرد، آفریده شده است: «ولقد مکناکم في الارض و جعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون (اعراف:۱۰)؛ و همانا شما را در زمین مأوا دادیم و در آن برای شما روزی‌ها قرار دادیم و چه کم شکرگزاری می‌کنید» در هیچ‌کدام از این دو عامل، یعنی عامل مورد استفاده و عامل استفاده کننده نباید موجبات حبس و تعطیل و رکود فراهم شود... کسی نباید گمان کند که اگر

---

۱. مرتضی مطهری (زاده ۱۳ بهمن ۱۲۹۸ برابر با ۳ فوریه ۱۹۲۰ میلادی در فریمان – ترورشده ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ در تهران) روحانی شیعه، استاد فلسفه اسلامی و کلام اسلامی و تفسیر قرآن، عضو هیئت موتلفه اسلامی و از نظریه‌پردازان نظام جمهوری اسلامی ایران بود. وی قبل از انقلاب سال ۱۳۵۷ استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران بود. بعد از انقلاب به ریاست شورای انقلاب منصوب شد. سید روح‌الله خمینی علاقه زیادی به وی داشت، تا بدانجا که بعد از مرگش گفت: «فرزند عزیزی را که پاره تنم و حاصل عمرم بود، از دست دادم»

مالک خصوصی مالی شد، اختیار مطلق دارد می‌تواند آن را حبس کند؛ زیرا مطابق آن‌چه گفتیم، خداوند، انسان را فاعل، و منابع اوّلیه را قابل آفریده است، و این قوّه فاعلی خواسته که از آن مادّه قابله استنتاج کند. خود زکات برطلا و نقره عنوان جریمه دارد؛ لهذا علی علیه‌السلام فرمود: انکم مسؤولون حتي عن البقاع والبهائم»[1]

بنابراین در نظر شهید مطهری نیز، مانند شهید صدر، اگر فردی زمینی را رها کند و در آن نه بنایی بسازد و نه کشاورزی کند و اگر هم بنایی ساخته، نه خود ساکن شود و نه منفعت سکونت در آن را واگذار کند، این زمین از ملکیت وی خارج می‌شود و هر شخص دیگری یا حکومت اسلامی می‌تواند آن را تصرّف کند و به بهره‌برداری برساند. زمین عنصر مهمی در زنجیره عناصر نظام سرمایه‌داری‌ست که اگر تحلیل شود و قوانین آن اصلاح شده، به اسلام بازگردد، از اساس ساختار اقتصاد لیبرال را بر هم می‌زند.



برخورد با شهید مطهری اما متفاوت بود. پس از شهادت ایشان این یادداشت‌ها توسط برخی از روزنامه‌ها منتشر شد و مخالفت‌های شدیدی را برانگیخت. چون این نگاره‌ها در تقابل با نظام سرمایه‌داری بود، توجیهی شد تا دیدگاه وی را به رویکرد سوسیالیستی نزدیک کند. حرف‌ها و

۱. مرتضی مطهری، نظری به نظام اقتصادی اسلام، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸

سخن‌هایی علیه شهید مطهری به راه افتاد: «مطهری التقاطی است «یا» مارکسیسم زده است».

یادداشت‌های وی بعدها در قالب یک کتاب منتشر شده که در فصل سوّم از بخش اول آن عنوان «سرمایه‌داری جدید» ذکر شده است. استاد در این فصل سرمایه‌داری جدید را «رأس و رئیس مسائل مستحدثه(یا نوپدید)» معرفی می‌کنند و با نقد شیوه رایج اجتهاد، در این زمینه می‌نویسند: «فقهای عصر، از مسائل بانک و بیمه و چک و سفته به عنوان مسائل مستحدثه کم و بیش بحث‌هایی کرده و می‌کنند ولی توجه ندارند که رأس و رئیس مسائل مستحدثه، خود سرمایه‌داری است. زیرا ابتدا چنین تصور می‌رود که سرمایه‌داری یک موضوع کهنه قدیمی است که شارع اسلام برای آن، حدود و موازین مقرر کرده است. تجارت، اجاره، مستغلات، مزارعه، مضاربه، مساقات، شرکت‌ها، همه اینها سرمایه‌داری است که در اسلام برای آنها احکام و مقرراتی تعیین کرده(شده) است. اما اینکه مقدار سرمایه کمتر یا بیشتر باشد ربطی به مطلب ندارد. ولی حقیقت مطلب اینطور نیست. سرمایه‌داری جدید یک پدیده جداگانه و مستقل و بی‌سابقه‌ای است و جداگانه و مستقلاً باید درباره آن اجتهاد کرد». در همین فصل، برهان مارکسیسم بر نامشروعیت سرمایه‌داری جدید را رد می‌کنند و سپس خود از منظری متفاوت و البته ریشه‌ای‌تر، به عدم مشروعیت سرمایه‌داری جدید فتوا می‌دهند.

دیدگاه‌های شهید مطهری دچار سوء برداشت شدند و به همین جهت مخالفت‌هایی را در میان بزرگان روحانیت بر انگیختند و در نهایت در آن زمان، از انتشار یادداشت‌های ایشان جلوگیری شد. آن‌ها تصوّر کرده بودند مخالفت شهید



مطهری با «سرمایه‌داری» به معنای مخالفت با مالکیت خصوصی مورد نظر اسلام بوده و در نتیجه در غلتیدن به نظام سوسیالیستی و اشتراکی‌ست.

«آیت‌الله معرفت»[1] هم مقاله[2] مفصلی در موضوعی مرتبط نوشته و از اساس، مالکیت خصوصی زمین را خلاف ادله شرعی اسلامی دانسته است. دقّت‌های ایشان بیشتر فقهی بوده و جای تردید و شکی باقی نمی‌گذارد.

---

۱. محمدهادی معرفت (۱۳۸۵-۱۳۰۹ش) از عالمان شیعه و محققان علوم قرآنی است. در کربلا متولد شد و خاندانش از نوادگان شیخ عبدالعالی میسی هستند. تحصیلات حوزوی را در حوزه‌های علمیه کربلا، نجف و قم گذراند و سپس در کنار فقه و اصول، توان خود را در تفسیر و علوم قرآن گذارد. کتاب‌هایی از وی در این عرصه باقی مانده، که مجموعه ده جلدی التمهید و صیانة القرآن من التحریف و التفسیر و المفسرون از جمله آن‌هاست. محمد هادی معرفت در دی ۱۳۸۵ش درگذشت و در حرم حضرت معصومه به خاک سپرده شد.

۲. مالکیت زمین در منابع اسلامی، محمدهادی معرفت، اندیشه حوزه، ۱۳۷۴، شماره ۲: «موضوع این نوشتار، بحث درباره مسأله زمین است:آیا آباد نمودن آن موجب ملکیت می‌شود یا صرفا حق اولویت می‌آورد؟صریح کلمات فقهای بزرگی همچون شیخ، محقق، علامه، شهید و مانند ایشان، صرف حق است، و نیز ظاهر کلمات دیگران بر همین است، زیرا گرچه تعبیر به ملک کرده‌اند، ولی مقصودشان ملک تبعی(تبعا للآثار) می‌باشد و به قول شهید ثانی، ملکیت غیر تامه.دلیل آن است که همگی قائلند که ولی امر مسلمین در صورت ظهور و قدرت، می‌تواند از آنان خلع ید کند.لذا پی می‌بریم که همچنان، این گونه اراضی بر ملک امام باقی بوده، و احیای آن از سوی دیگران موجب خروج از ملک امام نگردیده است. این بحث با این برداشت، کاملا بی‌سابقه است و در آن سعی شده با دقت و احتیاط لازم، عمیقانه مسائل دنبال شود، و مطالب در چهارچوب فقه استدلالی سنتی با همان روش تحقیقی سلف عرضه گردد، لذا از جاده مستقیم دلالت کتاب و نصوص صحیح و صریح اهل بیت علیهم السّلام پا فراتر نهاده‌ایم.امید است پسند اهل تحقیق واقع گردد و مقبول درگاه احدیت قرار گیرد.»

به صورت خلاصه، نظام سیاسی‌ای که اقتصاد در آن محور است و در اقتصاد نیز کلید توسعه بر اساس طرح آدام اسمیت «انباشتگی سرمایه» است و سرمایه نیز تبدیل شده به برات‌ها و حواله‌هایی اعتباری و بدون پشتوانه حقیقی که اساس محاسبه تورّم و نرخ و سرعت بی‌ارزش شدن این اَسناد جعلی، «ربا» است، در چنین ساختاری مهم‌ترین عنصر قدرت مبتنی بر نقدشوندگی «وام»های ربوی‌ست. این نقدشوندگی از طریق گرو و رهن میسّر می‌شود و هیچ رهن و گرویی بادوام‌تر و پایدارتر از «زمین» و «ملک» نیست و این تنها از طریق «انحصار زمین» حاصل می‌شود. پس انحصار مالکیت زمین پاشنه آشیل نظام سرمایه‌داری‌ست و اگر آن را از زیر برج عاج آن بیرون بکشیم، تمام سرمایه‌داری آناً فرو می‌پاشد و چیزی از آن باقی نمی‌ماند. همین است که ترومن اولین نفوذ اقتصادی در ایران را «اصلاحات ارضی» قرار می‌دهد. فاجعه‌ای که تحت عنوان «انقلاب سفید شاه و مردم»[1] در این کشور روی داد. باور کردنی نیست که بخش مُعظَم همان قوانین استثماری همچنان در کشور ما رسمیت دارد و در دادگاه‌ها مورد ارجاع حقوقی و قضایی قرار می‌گیرد!

---

۱. انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم نام یک سلسله تغییرات اقتصادی و اجتماعی شامل اصول نوزده‌گانه است که در دوره پادشاهی محمدرضا شاه پهلوی و با یاری نخست وزیران وقت علی امینی، اسدالله علم، حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا در ایران به تحقق پیوست. انقلاب سفید در مرحله نخست، پیشنهادی شامل شش اصل بود که محمدرضا شاه در کنگره ملی کشاورزان در تهران و در تاریخ ۲۱ دی ماه ۱۳۴۱ خورشیدی خبر اصلاحات و همه‌پرسی را برای پذیرش یا ردّ آن به کشاورزان و عموم مردم ارائه داد. پس از آن و در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۴۱ عموم مردم نیز در یک همه‌پرسی سراسری، به اصلاحات رأی مثبت دادند. شاه این اصلاحات را انقلاب سفید نامید زیرا انقلابی مسالمت‌آمیز و بدون خون‌ریزی بود.

ریشه‌های نظری ناتوانی هند در تقابل با استثمار

اندکی به گذشته باز گردیم. برای تحلیل این‌که چطور چنین بلایی سر یک کشور می‌آید و تمام منابع خود را در اختیار کفار قرار می‌دهد.



انگستان ۱۵۰ سال حدوداً بر هندوستان حکومت کرد. آن

را بخشی از خاک خود اعلام کرده و تمامی منابع طبیعی آن را به سرقت برد. هندی‌ها را به بردگی گرفت و به عنوان سربازان خود به اقصی نقاط جهان کشاند. تا سال‌ها بخشی از ارتش انگلستان را همین هندی‌ها تشکیل می‌دادند.

این چند گزارش تاریخی را بخوانید:



«ویل دورانت»[1] درباره هند می‌نویسد: «به خاطر داشته باشیم که مردم شمال هند با یونانی‌ها، رومی‌ها و خود ما هم‌نژاد هستند یعنی از همان نژاد هند و اروپایی یا آریایی هستند.» زبان سانسکریت ریشه زبان اروپایی است. وی یادآور می‌شود که ریاضیات هندی چگونه توسط اعراب وارد غرب گردید و همچنین پرداختن به مسائل دیگری چون فلسفه، مذهب و تمدن در هند و به طور عام در شرق، که در

---

۱. ویلیام جیمز دورانت (به انگلیسی: William James Durant) (زاده ۵ نوامبر ۱۸۸۵ ـ مرگ ۷ نوامبر ۱۹۸۱)، فیلسوف، تاریخنگار و نویسنده آمریکایی بود. مهم‌ترین اثر او تاریخ تمدن، مجموعه کتابی ۱۱ جلدی است که با همکاری آریل دورانت، همسرش نوشته‌است. وی در این کتاب توانسته‌است با استفاده از آثار مورخان دیگر (از هرودوت تا آرنولد توین‌بی)، که از ابتدای تاریخ مکتوب بشر تا کنون زیسته‌اند، مکتب نوینی از تاریخ‌نگاری را به وجود آورَد. او برای نوشتن هر فصل از کتاب به گوشه‌ای از دنیا سفر می‌کرد؛ از مصر و ایران تا سیبری و ژاپن. مقصد او برای نوشتن جلد اول کتاب تاریخ تمدن با عنوان «مشرق‌زمین، گهواره تمدن» بود. بعد چاپ جلد اول، سفرهای دور دنیایش شروع شد که ۵۰ سال ادامه یافت. در نهایت، در ۱۹۷۵، نوشتن تمامی ۳۰ جلد کتابش و همچنین سفرهایش به اتمام رسیده است.

جای خود قابل توجه است.

در ادامه وی به این نکته اشاره دارد که چگونه هندوستان توسط دزدان دریایی انگلیسی و فرانسوی مورد تهاجم و غارت قرار گرفت و استعمار و استثمار چگونه در این کشور غلبه یافت و مردم این سرزمین را در خود فروکشاند. وی می‌نویسد که انگلیسی‌ها همه چیز را در هندوستان به فروش می‌رساندند آنها حتی حاکمان ایالت‌ها را با دریافت رشوه به قدرت می‌رساندند، و هندوها را وادار می‌کردند گران بخرند و ارزان بفروشند و این سیاست امپریالیستی بود که سبب گردید ۳۰ میلیون هندی در کلکته به اوج بدبختی برسند.



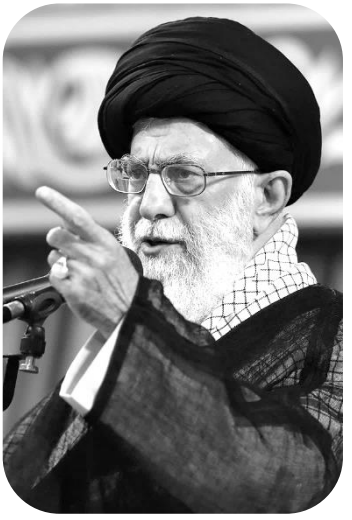
طی اشغال هند توسط نیروهای بریتانیا، بر اساس منابع مختلف تاریخی، در دهه ۱۷۷۰ میلادی بیش از ۱۰ میلیون هندی تنها در ایالت بنگال این کشور، بر اثر قحطی و گرسنگی، بیماری، بدرفتاری و شکنجه به دست نظامیان انگلیس و یا بر

اثر فشار کار اجباری جان خود را از دست دادند.

در حقیقت هندی‌ها می‌بایست در کشور خود به انگلیسی‌ها مالیات می‌پرداختند؛ «درصد مالیات‌ها نسبت به تولید ناخالص ملی در هند بیشتر از هر کشور دیگری در دنیا است تا همین اواخر این رقم معادل دو برابر درصد مالیات‌ها در انگلیس و سه برابر اسکاتلند بود.» انگلیسی ها به واسطه این مالیات‌های سنگین، هزینه سربازان هندی را، برای سلطه بر کل این شبه قاره تامین می‌کردند و بدون صرف هیچ هزینه اقتصادی و انسانی توانستند خود را بر کل هندوستان مسلط سازند، در حقیقت از خود هندی‌ها برای استعمار و استثمار هندوستان بهره بردند. وی معتقد است که هندوها در برابر این همه ستم هیچ فریادرسی نداشتند. ویل دورانت در ادامه به چگونگی انهدام اقتصادی هندوستان می‌پردازد و می‌نویسد: «شرایط اقتصادی هند نتیجه اجتناب‌ناپذیر استثمار سیاسی آن است.»

از سال ۱۹۴۲ نیز قحطی دیگری به دلیل تصمیم استعماری دولت بریتانیا و شخص چرچیل در هندوستان به وقوع پیوست که در حدود ۵ میلیون هندی دیگر را به کام مرگ کشاند. طی سال‌های ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ بین ۵/۳ تا ۵ میلیون هندی بر اثر قحطی جان باختند. به دستور چرچیل در این سال‌ها، تمامی کشتی‌هایی که برای انتقال مواد غذایی به هند مورد استفاده قرار می‌گرفت، به انتقال تجهیزات و آذوقه برای نیروهای نظامی انگلستان در شمال آفریقا به کار گرفته شدند و بدین ترتیب قحطی بزرگی این بار نیز در ایالت بنگال هند جان میلیون‌ها هندی را گرفت.

مقام معظّم رهبری در همین مقوله می‌فرمایند: «ثروتی که انگلستان در قرن هجدهم و نوزدهم بدست آورد و توانست به وسیله‌ی آن ثروت و پول نقد و طلای نقد، سیاست خودش را بر کل اروپا و مناطق دیگر سیطره بدهد، بخاطر پولی بود که انگلیسی‌ها از استعمار کشورهای شرقی و عمدتاً شبه قاره‌ی هند بدست آورده بودند؛ شبه قاره‌ی هند و کشور سیام سابق و بقیه‌ی کشورهای آن منطقه را غارت کردند! شما به تاریخ مراجعه کنید، مطالعه کنید؛ واقعاً در یکی دو کلمه نمیشود گفت که اینها با هند چه کردند؛ انگلیسی‌ها ثروت هند را و ثروت آن منطقه را - که منطقه‌ی بسیار پرثروتی بود - مثل یک انار آب‌لمبوئی فشردند و همه رفت توی خزانه‌ی دولت انگلیس و کشور انگیس تبدیل شد به یک ثروتمند! دیگر سؤال نمیشود این ثروت از کجا آمد. این ثروت احترام دارد!»[1]



آن‌چه تعجب انسان را بر می‌انگیزد این‌که هند در اوج اقتدار و صنعت و دانش و هنر، در مقابل گروه اندکی از سربازان انگلیسی شکست خورده است. گزارش‌های رسمی

۱. بیانات در دیدار استادان و دانشجویان کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۷



حاکی از آن است که نیروهای انگلیسی مستقر در کشور پهناور هندوستان، کشوری با چند صد میلیون جمعیت، به چهل هزار نفر هم نمی‌رسید! چه چیزی مانع شد تا این جمعیت در مقابل دشمنانی اندک قیام نکند و ۱۵۰ سال مدارا نماید؟!

راز آن در ریشه‌های نظری و اعتقادی انسان‌هاست. مردم هند با باورهای هندویی[۱] و بودایی[۲] رشد

---

۱. هندوئیسم، هندوگرایی یا آئین هندو یا هندوتوا، یک دین هندی است که بیش از سه هزار سال دیرینگی و میلیون‌ها پیرو دارد. هندو پس از مسیحیت و اسلام سومین دین بزرگ جهان است. به باور هندوها، یک روح واحد کیهانی به نام برهمن وجود دارد. هر موجود زنده یک روح ذاتی (آتمان) و خدایی دارد که با برهمن یکی است. از آن‌جا که موجودات زنده این را درک نمی‌کنند و فریب این تصاویر ناماندگار جهان ظاهری را می‌خورند روح‌های ذاتی افراد در تله بدن‌ها گیر افتاده و نمی‌تواند به برهمن بپیوندد. تنها زمانی که فرد این یگانگی ارواح (وحدانیت وجود) را کاملاً درک کرد، آتمان می‌تواند از چرخه زایش دوباره و قانون کارما بگریزد و به برهمن جاویدان بپیوندد.

۲. آیین بودا یا آیین بودایی، بودیسم یا بوداگرایی دین و فلسفه‌ای مبتنی بر آموزه‌های سیدارتا گوتاما که در حدود ۵۶۶ (پیش از میلاد) تا ۴۸۶ (پیش از میلاد) می‌زیسته، است. آیین بودا به تدریج از هندوستان به سراسر آسیا، آسیای میانه، تبت، سریلانکا، یمن، آسیای جنوب شرقی و نیز کشورهای خاور دور مانند چین، مغولستان، کره و ژاپن راه یافت. آیین بودایی به عنوان دین پاکان در نظر گرفته می‌شود و با ۵۰۰میلیون پیرو یکی از ادیان اصلی ☜

کرده و اندیشه‌هایشان با مکتب‌های درون‌گرا و فردمحور عجین شده بود. مکاتبی که انسان‌ها را به مدارا با رنج و حتی لذّت بردن از آن دعوت می‌کند. پیش از آن‌که انگلیس وارد هند شود، سلاطین و اشراف هند برای استثمار ملّت خود، ذهن آن‌ها را با اندیشه‌هایی باطل مسموم کرده بودند. اندیشه‌هایی که ظاهری عرفانی و صوفیانه دارند.



چکیده آموزه بودا این است: «ما پس از مرگ در پیکری دیگر باز زاییده می‌شویم. این باززایی ما بارها و بارها تکرار می‌شود. این را چرخه هستی یا زاد و مرگ می‌نامیم. هستی رنج است. زایش رنج است. پیری رنج است. بیماری رنج است. غم و اندوه، ماتم و ناامیدی رنج است. پیوند با آنچه نادلخواه است، رنج است. دوری از آنچه دلخواه است، رنج است؛ و

جهان به‌شمار می‌آید. آیین بودا بیشتر بر کردار نیک، پرهیز از کردار بد و ورزیدگی ذهنی تأکید دارد. آماج این ورزیدگی‌ها پایان دادن به چرخه تولد مجدد یا سمساره است که از طریق بیداری یا درک واقعیت راستین، رسیدن به رهایی یا نیروانا صورت می‌گیرد. اخلاقیات بودا گرایانه بر دو اصل بی‌گزندی و رواداری برپا شده‌است. از دیدگاه بودا ما اگر خواسته باشیم که از چرخه زاد و مرگ رهایی یابیم (در صورتی که به آن چرخه باور داشته باشیم) باید گرایش‌های نفسانی را کنار بگذاریم، درستکار باشیم، به یوگا پرداخته به حالات خلسه روحی دست پیدا کنیم که این تجربیات باعث مهرورزی ما به همه موجودات و بوندگان می‌شود و سپس از راه این درک‌ها و تمرکزهای ژرف به روشنی و بیداری می‌رسیم و از این دور باطل خارج می‌شویم.

خلاصه این‌که دل بستن رنج‌آور است. ما اگر خواسته باشیم که از چرخه زاد و مرگ رهایی یابیم باید گرایش‌های نفسانی را کنار بگذاریم، درستکار باشیم، به یوگا پرداخته به حالات خلسه روحی دست پیدا کنیم که این تجربیات باعث مهرورزی ما به همه موجودات و بوندگان می‌شود و سپس از راه این درک‌ها و تمرکزهای ژرف به روشنی و بیداری می‌رسیم و از این دور باطل خارج می‌شویم.»



افسران انگلیسی وقتی با چنین نگرش‌های مذهبی مواجه شدند، مردمی بی‌آزار را در مقابل خود یافتند که هر چه از آن‌ها بدزدی بیشتر با تو دوستی می‌کنند و هر چه بیشتر آن‌ها را آزار دهی بیشتر به تو دل می‌بندند! در حقیقت این پادشاهان هندوستان بودند که با تحمیق ملّت خود، ابزاری مناسب برای

استثمارگران فراهم کرده بودند.

آثار نظریه تناسخ[1] در مکاتب هندی در مشابهت عجیبی با مکتب اشاعره[2] در اسلام است که قاتلانی مانند حجّاج بن یوسف[3] برای تخدیر مردم و شکستن مقاومت آن‌ها جبرگرایی را ترویج می‌کردند. حجّاج در توجیه جنایت‌های بی‌شمار خود می‌گفت: «این مردم گناهکارند. من باید بر آن‌ها مسلّط باشم

---

۱. یعنی زاییده شدن دوباره پس از مرگ، با اختلافاتی در مفهوم، از اعتقادات ادیانی مانند دائو، بوداگرایی، هندوگرایی، مانوی، برهمایی، جینیسم، سیکیسم، اهل حق (یارسان) و غُلات شیعه است. برمبنای تناسخ مظاهر هستی واقعی یکیست و تمام هستی‌ها پرتوی از آن هستی است و آن هستی یگانه همان برهمن است که همان عالم کبیر و روح جهان است و هر چیز جز او سایه‌ای از هستی اوست بر این اساس روح انسان عالم صغیر است که خود نیز پرتوی از روح برهمن است و رستگاری انسان در رهایی از تولد دوباره یا تناسخ اوست برپایه این اصل روح انسان تا قبل از تزکیه و پاکی کامل بارها در بدن‌های مختلف وارد شده و به این جهان بر می‌گردد و کیفیت زندگی کنونی او بسته به رفتار و کردار نیک انسان در زندگی گذشته اش دارد و راه نجات او مدد از شهود و درونگرایی و توجه به حقیقت است تا بتواند به حقیقت مطلق بپیوندد. برای انسان هیچ عذابی دردناکتر از این نیست که تا پشت دربروی ولی تورا راه نداده و برت گردانند.

۲. اَشاعِره، نامی است که بر پیروان مکتب کلامی ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری اطلاق می‌شود. اشاعره در معنای عام به سنت‌گرایان یا اهل سنت و جماعت گفته می‌شود، یعنی آنان که در برابر خردگرایان معتزلی، بر نقل (قرآن و سنت) تأکید می‌ورزند و نقل را بر عقل ترجیح می‌دهند. آن‌ها معتقند: حق تعالی مالک خلایق است و آنچه اراده اش باشد، انجام می‌دهد و فرمان می‌دهد. چنانچه جمیع خلایق را به بهشت ببرد یا همه را در آتش جهنم بیندازد، خطایی مرتکب نشده‌است؛ چون او مالک مطلق است.

۳. حجاج بن یوسف ثقفی (عربی: الحجاج بن یوسف الثقفی) (۴۰ هجری/اوائل ژوئن ۶۶۱ م. – ۹۵ هجری/۷۱۴ م) والی حجاز و عراق در روزگار بنی‌امیه و زاده طائف است. وی فردی خونریز بود و در زمان زمامداری در عراق، هزاران نفر را از دم تیغ گذراند. حجاج مردی خونخوار بود و پیرمرد و بچه و بزرگ و کوچک و زن و مرد را به اتهام شیعه بودن می‌کشت. در عصر حجاج اگر به کسی می‌گفتند کافر، بیشتر راضی بود تا اینکه بگویند شیعه.

و به آن‌ها ستم کنم، چرا که مستحق آن هستند»[1]

شاهان هند از رواج و دامنه گرفتن مکتب بودا خرسند بودند. زیرا می‌دیدند بر اقتدار آنان می‌افزاید و بر ظلم‌هایشان سرپوش می‌نهد. جامعه‌ای ساختند که طبقاتی بودن را می‌پسندید و فقرا از فقر خود راضی بودند و اجحاف در حق خویش را بر می‌تافتند. این به پنهان کردن کلید خانه زیر پادری می‌ماند. اگر چه ورود به خانه را برای اهل آن تسهیل می‌کند، اما راهی برای آمد و شد دزدان نیز می‌گشاید!

۱. تفسیر نمونه، ج۱، ص۸۵

و ایضاً ریشه‌های نظری ناتوانی ایرانیان در تقابل با استثمار

ایران نیز کشور بزرگی بود. این را صنعت آن دوران نشان می‌دهد. وقتی آثار باستانی دوره صفویه را می‌بینیم. کشوری که آباد نباشد این‌همه کاروانسرا[1] ندارد. صنعت توریسم فعّال است. تجار در امنیت اگر نباشند این‌همه رفت و آمد بین بلاد نمی‌شود، جاده ابریشم راه نمی‌افتد.[2] اگر امنیت و آرامش نباشد

---

۱. پررونق‌ترین دوره احداث و مرمت کاروانسراها را می‌توان دوره صفویه دانست. در این دوران بود که شاه عباس یکم با توجه به تدبیر خود، تصمیم به بازسازی و احیای جاده ابریشم نمود و یکی از الزامات این کار را احیای کاروانسراها می‌دانست. پژوهشگران همین موضوع را یکی از دلایل اشتهار بیشتر کاروانسراها به کاروانسرای شاه عباسی می‌دانند.

۲. بازرگانی در عصر صفویان هم به صورت مبادله کالا با کالا و هم مبادله کالا با پول نقد (سکه نقره صفوی یا خارجی) صورت می‌گرفت. بازرگانان عمده برای انجام کارهای تجاری، نمایندگی داشتند که به نقاط گوناگون سفر می‌کردند. برخی از بازرگانان در کشورهای دور مانند سوئد و چین فعالیت تجاری داشتند. بازرگانان به خاطر حمایت حکومت، از اعتبار بالایی برخوردار بودند. تجارت داخلی در دست تاجران ایرانی مسلمان بود. یکی از محصولات عمده صادراتی، ابریشم بود. بازرگانان ارمنی، انگلیسی و هلندی، ☜



هزاران اختراع صورت نمی‌پذیرد و دانشمندان دست به ساخت بناهای غیرمتعارف مثل منارجنبان[1] و مادی‌های

در صدور ابریشم خام ایرانی با یکدیگر رقابت می‌کردند. غیر از ابریشم و پارچه، تیماج، پشم شتر و گوسفند، چرم، ظروف مدل چینی، مصنوعات طلا و نقره، قالی و سنگ‌های قیمتی، به کشورهای اروپایی صادر می‌شد. در مقابل، از آن جا ماهوت و منسوجات، جام، آینه و شیشه پنجره، اجناس فلزی تجملی، چراغ و کاغذ تحریر وارد می‌شد. شاه عباس اول در توسعه بازرگانی مؤثر بود. یکی از کارهای مهم این پادشاه، برقراری روابط تجاری با کشورهای خارجی بود. از دیگر کارهای شاه عباس، توسعه بندرهای هرمز و جرون (بندرعباس) و برقراری امنیت در این مناطق مهم تجاری بود. این اقدامات موجب گسترش روابط تجاری با کشورهای خارجی شد، تا بدان جا که گاهی بیش از ۳۰۰ کشتی در بندر هرمز لنگر می‌انداختند. بندرعباس و اصفهان نیز از مراکز مهم فعالیت بازرگانان هند، پرتغال، هلند و انگلستان بودند. در دوره صفویه، امتیازات و تسهیلات زیادی مانند مصونیت قضایی و معافیت گمرکی، برای بازرگانان اروپایی قائل شدند. بازرگانان خارجی اجازه صدور هر نوع کالا، به جز اسب را داشتند. از جمله عوامل توسعه بازرگانی، امنیت راه‌ها بود. بازرگانان باید عوارض راهداری و مالیات گمرکی (به میزان ۱۰ درصد قیمت کالا) می‌پرداختند. علاوه بر این، برای آن که کالا زودتر ترخیص شوند، ۴ درصد به «شهبندر» پرداخت می‌شد.

۱. منارجنبان یکی از آثار تاریخی اصفهان است که در سال ۱۳۶۲ از خمینی شهر جدا و به اصفهان ملحق شد. این بنا در سال ۷۱۶ قمری ساخته شده و عارفی به نام «عمو عبدالله ☜

اصفهان[1] و جوی‌های شگفت‌آور فین[2] کاشان نمی‌زنند. زمین

کارلادانی» در آن به خاک سپرده شده‌است. کارلادان یکی از روستاهای معروف منطقه ماربین باستان است. نکته قابل توجه درباره این بنای تاریخی این است که با حرکت دادن یک مناره، مناره دیگر نیز به حرکت و جنب و جوش می‌آید. ایوان منارجنبان یکی از آثار تک ایوانی دوران ایلخانی است که به سبک مغول ساخته شده؛ ولی شکل مناره‌ها نشان می‌دهد که آن‌ها را اواخر دوره صفویه به ایوان اضافه کرده‌اند. دلیل حرکت این بنا مدت هاست برای دانشمندان سؤال بوده و بسیاری هنوز هم می‌گویند هیچ دلیل منطقی ای برای این حرکت وجود ندارد.

۱. کلمه مادی، در گویش عامیانه مردم اصفهان به جوی بزرگ و مجرای آبی گفته می‌شود که از رودخانه برای زراعت و کشاورزی و یا مصرف شرب اهالی شهری جدا می‌شود و این واژه به لفظ فارسی قدیم به معنای ممر و مجرای آبی است که از رودخانه کوچک‌تر و از نهر بزرگ‌تر باشد. در زمان صفویه بر اثر رشد جمعیت و توسعه شهر و نیاز بیش از پیش به آب، برای تقسیم آب زاینده رود از وجود دانشمند معروف شیخ بهایی استفاده نمودند. طومار شیخ بهایی در سال ۹۲۳ هجری قمری در زمان شاه طهماسب صفوی تنظیم و مورد استفاده قرار گرفت. «تقسیم آب زاینده رود که به نام طومار منسوب به شیخ بهایی معروف است و یگانه تقسیم نامه کامل بر جای مانده از زمان های دور در مورد بهره گیری از آب این رودخانه محسوب می‌شود، شامل یک صفحه (حکم شاه و روش محاسبه و مدیریت آن)، دو صفحه قواعد کلی اجرایی و ۲۴ صفحه ریز حقابه های بلوکات و روستاهای مختلف حوزه آبخور رودخانه و جمعاً ۲۷ صفحه است.» بر اساس این تقسیم نامه، آب رودخانه طی چهار مرحله تقسیم به آخرین سطوح اراضی آبخور آن می‌رسد.

۲. باغ فین کاشان، نام یک باغ ایرانی است که حمام فین نیز در آن قرار دارد. مقایسه با بسیاری از باغ‌های ایرانی مشابه، باغ فین با آب قابل توجهی آب‌رسانی می‌شود. ساختمان باغ فین فعلی به دوران شاه عباس بزرگ نسبت داده شده و میراث فرهنگی ایران طراح باغ را غیاث‌الدین جمشید کاشانی می‌داند. با این وجود منابع دانشگاهی طراح باغ را شیخ بهایی معرفی می‌کنند. کار ساخت و توسعه عمرانی باغ در دوره شاه صفی و شاه‌عباس دوم نیز ادامه یافت و به اوج رسید. در طراحی باغ فین، آب اساسی‌ترین عنصر بوده‌است. آب در باغ فین به صورت‌های راکد (در استخر مقابل کوشک و حوض خانه صفوی)، روان (در جوی‌ها)، فورانی (فواره‌ها) و جوششی (ظهور آب از حفره‌های منظم کف حوض در حوض جوش و حوضخانه صفوی و شترگلوی فتحعلی شاه) حضور دارد. هریک از اشکال گوناگون آب در این باغ، مفهومی خاص را تداعی می‌کند. آب جاری در جوی‌ها، استخرها و حوضهای باغ از چشمه سلیمانیه تأمین می‌شود. آب این چشمه ابتدا در استخری ☜

چوگان به وسعت میدان نقش جهان نمی‌سازند[1] که جایگاه

در پشت باغ جمع می‌شود. اختلاف ارتفاع این استخر نسبت به سطح جوی‌ها، ایجاد فواره‌هایی را امکان‌پذیر کرده‌است که به روش ثقلی آب را به بالا پرتاب می‌کنند. زیر تمام جوی‌ها و دور تمام حوض‌ها در عمق یک متری زمین لوله‌هایی تعبیه شده به اسم تنبوشه که این لوله‌ها از جنس سفال بوده که از یک طرف به حوض‌های اصلی متصلند و طرف دیگر آن در انتهای جوی مسدود است. آب از یک طرف وارد می‌شود و چون انتهای لوله مسدود است آب از فواره‌ها خارج می‌شود. چون سطح زمین شیب دارد برای اینکه فشار تقسیم شود قطر لوله را متفاوت ساخته‌اند. ابتدای لوله از انتهای آن قطورتر است به این ترتیب فشار تقسیم می‌شود و آب به یک میزان از فواره خارج می‌شود. آب حوض اصلی از دوازده چشمه داخل آن می‌جوشد که به آن حوض جوش گفته می‌شود. طراح سیستم، ریاضی‌دان معروف قرن دهم و عصر صفوی، غیاث الدین جمشید کاشانی است. ایشان دویست سال قبل از پاسکال از قانون اختلاف سطح استفاده کرده و از شیب طبیعی زمین بهره جسته‌است.

۱. میدان نقش جهان هم‌چنین معروف با نام تاریخی میدان شاه و پس از انقلاب ۱۳۵۷ ایران با نام رسمی میدان امام، میدان مرکزی شهر اصفهان است که در قلب مجموعه تاریخی نقش جهان قرار دارد. بناهای تاریخی موجود در چهار طرف میدان نقش جهان شامل عالی‌قاپو، مسجد شاه (مسجد امام)، مسجد شیخ لطف‌الله و سردر قیصریه است. علاوه بر این بناها دویست حجره دو طبقه پیرامون میدان واقع شده‌است که عموماً جایگاه عرضه صنایع دستی اصفهان می‌باشند. در پیرامون میدان، مشهورترین و عظیم‌ترین بناهای تاریخی اصفهان مانند مسجد جامع عباسی یا مسجد شاه (در ضلع جنوبی)، مسجد شیخ لطف‌الله (در ضلع شرقی)، عمارت عالی‌قاپو (در ضلع غربی) و سردر قیصریه (در ضلع شمالی) ساخته شده‌است. اطراف میدان را چهار بازار بزرگ احاطه کرده‌اند. عایدات چهار بازار اطراف میدان، در سال ۱۰۱۷ قمری وقف چهارده معصوم شده‌است. ولی قلی شاملو در کتاب قصص الخاقانی می‌نویسد که شاه عباس در سال ۱۰۱۴ بازار دور میدان نقش جهان اصفهان، کاروانسرای بزرگ آنجا، بنای قصیریه، و حمام شاهی را وقف سادات مدینه و به خصوص برای هزینه ازدواج دختران و پسران سید این شهر کرده‌است. همزیستی ابنیه تجاری با ساختمان‌های حکومتی و مذهبی و همچنین وجود قدیمی‌ترین دروازه بازی چوگان جهان در میانه میدان از جاذبه‌های معماری میدان است. دو دروازه سنگی چوگان از آن دوره هنوز در میدان باقی است که از انجام ورزش چوگان در آن دوره حکایت می‌کند و قدیمی‌ترین دروازه چوگان دنیاست. طرح این میدان تا جایی در نحوه اجرای بازی چوگان تأثیر داشته‌است که زمین‌های ورزشی هارلینگام و سایر زمین‌های چوگان معروف، کم و بیش از روی این میدان ساخته شده‌اند.

ویژه‌ای مشرف به آن مثل عمارت عالی‌قاپو[1] داشته باشد. مدنیّت در این کشور سر به فلک گذاشته بود و جرأت داده بود حتی نان جدید اختراع کنند[2] و خوردنی‌های ویژه برای

---

۱. این بنا پس از انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان توسط شاه عباس اول بین سال‌های ۹۷۳ تا ۹۷۷ خورشیدی به عنوان مقر و دولتخانه حکومتی سلاطین صفوی شروع به ساخت شد. در ابتدا شکلی ساده داشته و به مرور زمان و در طول سلطنت شاه عباس طبقاتی به آن افزوده شدند و در زمان شاه عباس دوم ایوان ستوندار به آن افزوده شد. این بنا در ضلع غربی میدان نقش جهان و روبروی مسجد شیخ لطف‌الله واقع شده‌است. ارتفاع آن ۴۸ متر است و ۶ طبقه دارد که با راه‌پله‌های مارپیچ می‌توان به آن‌ها رسید. آنچه باعث گردیده‌است عالی قاپو در زمره آثار باشکوه و بسیار نفیس عصر صفوی قرار گیرد، مینیاتورهایی هست که کار هنرمند معروف عصر صفوی رضا عباسی است و همچنین گچبری‌های آخرین طبقه کاخ عالی قاپو است که تالار آن «اطاق موسیقی» یا «اطاق صوت» نیز نامیده می‌شود.

۲. شاه عباس برای رفاه حال لشگریان خود که غالباً در سفر احتیاج به نان و خورش موقت و فوری داشتند و لازم بود به هر شهری می‌رسند نانواهایی باشند که بتوانند به قدر مصرف سربازان نان تهیه نمایند و غذایی باشد که خورش نان قرار دهند، درصدد چاره برآمد و حل این مشکل را از «شیخ بهایی» که از دانشمندان ایران بود خواست. چون در سفر لشکریان مجبور به تهیه آرد از شهرهای مختلف بودند و آرد هر شهر با شهر دیگر از نظر نوع گندم آن تفاوت داشت باید طوری این نان پخته می‌شد که از هم وا نرود و قابل استفاده باشد. پس آرد آن مخلوطی از انواع آردها بوده و همچنین باید با سبوس گندم نیز برای سهولت در هضم مخلوط می‌شد. همین است که رنگ آن تیره بوده و به خاطر وجود انواع آرد قدرت چسبندگی آن کم است و باید حتما بصورتی که می‌بینید باید روی سنگ پهن شود تا نریزد. لذا شیخ بهایی نیز تنور سنگکی را ابداع نمود. این اختراع به قدری با دقت و هوشیاری طراحی و عملی شده که پس از گذشت چند صد سال هنوز به همان صورت اولیه پخته می‌شود و نانی که از تنور سنگکی بدست می‌آید، محبوب‌ترین نان ایرانی است. این است که شیخ بهایی از علما و دانشمندان قرن دهم هجری را باید مخترع نان سنگک و شکل تنور آن دانست.



سپاه[1]. یک تمدن باستانی باید در چه حدّی از شکوفایی باشد که از بخارات فاضلاب انرژی گرمایی تولید کند؟![2]

اما مطالعه تاریخ نشان می‌دهد این عظمت با شیب پرسرعتی از دست می‌رود. چرا و به چه علّت؟ چگونه جامعه‌ای با این قدرت علمی و معنوی تسلیم کفار اروپایی گردیده و جان و

---

۱. ابداع، چگونگی و نحوه دستیابی به فن آوری تولید حلوا ارده را به شیخ بهایی نسبت می‌دهند. به‌طوری که در تاریخ آمده شاه عباس به‌دنبال جیره غذایی مناسب برای سربازانش بود که دارای این شرایط باشد: اولا مقوی و انرژی زا باشد، دوما حمل و نقل آن آسان و ثالثا برای شرایط جنگی مناسب بوده و برای مصرف نیاز به گرم کردن نداشته باشد. به‌دنبال این قضیه شیخ بهایی با همکاری شیرینی سازان آن زمان چیزی را که امروز بنام حلواارده معروف است اختراع کرد.

۲. حمام شیخ بهایی ۲۹ تیر ۱۳۷۷ با شماره ۲۰۶۳ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده و تا ۲۰ سال پیش همچنان این بنا به عنوان حمام استفاده می‌شده است. این حمام از مهم‌ترین رازهای نامکشوف بناهای تاریخی است به گونه‌ای که پس از گذشت سالیان سال هنوز دانشمندان نتوانسته‌اند به شکل ۱۰۰ درصدی به معمای روشن بودن همیشگی شمعی که مخزن این حمام را گرم کرده پی ببرند. این احتمال وجود دارد که یک سیستم سفالینه لوله کشی زیرزمینی در حد فاصل آبریزگاه مسجد جامع و این حمام وجود داشته که با روش مکش طبیعی، گازهایی مانند متان و اکسیدهای گوگردی را به خزینه حمام هدایت می‌کرده و طبق محاسبات دقیقی که شیخ بهایی انجام داده بود و با طراحی خاص خزینه، این فاضلاب تبدیل به گاز متان شده و به عنوان منبع گرما در مشعل خزینه می‌سوخته است. با مطالعات باستان‌شناسی در این منطقه مشخص شد که فاضلاب شهر اصفهان توسط لوله‌های جمع آوری فاضلاب وارد خزینه حمام می‌شده است. امروزه تولید گاز از فاضلاب با عنوان بیوگاز نامیده می‌شود که یکی از تخصص های مهندسین بهداشت ☜

مال و ناموس خود را وا می‌گذارد؟

این‌جا نیز با بررسی‌های دقیق، ردپای همان مبانی نظری که هندوستان با عظمت را فروپاشید دیده می‌شود. تفکر فردمحور و انزواطلب بودایی و عرفانی که از تأثیرگذاری انسان بر پیرامون خود می‌کاهد و رشد را «درونی» معنا می‌کند، در سرزمین ایران نزج می‌یابد و رواج پیدا می‌کند. از کی و به دست چه کسی؟

عرفان، تصوّف و رهبانیت جایی در مذهب شیعه نداشت. تأکید مکرّر و مؤکّد رسول مکرّم اسلام (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) فضا را برای پیدایش چنین اندیشه‌های درون‌گرایانه‌ای بسته بود. نخبگان و اندیشمندانی هم که در طول تاریخ گرایش‌های عرفانی پیدا می‌کردند، به سرعت توسط بزرگان شیعه دفع می‌شدند و منزوی می‌گردیدند.

اما در اواسط دوره صفویه، درست در زمانی که گالیله[1] داشت کیهان‌شناسی را متحوّل می‌ساخت و دکارت[2] فلسفه

و محیط زیست است و در کشورهای اروپایی و آمریکا از این سیستم بعنوان بازیافت فاضلاب و تهیه سوخت استفاده می‌شود.

۱. گالیلئو گالیله (به ایتالیایی: Galileo Galilei) (۱۵ فوریه ۱۵۶۴–۸ژانویه ۱۶۴۲) دانشمند و مخترع سرشناس ایتالیایی در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی بود. گالیله در فیزیک، نجوم، ریاضیات و فلسفه علم تبحر داشت و یکی از پایه‌گذاران تحول علمی و گذار به دوران دانش نوین بود.

۲. رنه دکارْت (به فرانسوی: René Descartes) (زاده ۳۱ مارس ۱۵۹۶ در دکارت (اندر الوآر) فرانسه — درگذشته ۱۱ فوریه ۱۶۵۰ در استکهلم سوئد) ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی معروف عصر روشنگری است.

مَدرَسی[۱] قرون وسطی را، شکسپیر[۲] آمده بود تا صنعت رسانه را دگرگون کند، در نوع نمایشی آن، پیش از تولد نیوتن[۳]،



۱. فلسفه مَدرَسی یا اسکولاستیسم روشی از تفکر انتقادی است که توسط دانشگاهیان سده‌های میانه از حدود ۱۱۰۰ (میلادی) تا ۱۵۰۰ (میلادی) در اروپا تدریس می‌شد. این اصطلاح همچنین اشاره دارد به برنامه به‌کارگیری این روش در تبیین و دفاع از جزم‌گرایی در فضایی که کثرت‌گرایی در حال رشد بود.

۲. ویلیام شکسپیر (به انگلیسی: William Shakespeare) (زاده ۱۵۶۴ – درگذشته ۱۶۱۶) شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی بود که بسیاری وی را بزرگ‌ترین نویسنده در زبان انگلیسی دانسته‌اند. «سخن سرای ایون» (به انگلیسی: Bard of Avon) لقبی است که به خاطر محل تولدش در آون واقع در استراتفورد انگلیس به وی داده‌اند.

۳. سر ایزاک نیوتن (به انگلیسی: Sir Isaac Newton)؛ زاده ۲۵ دسامبر ۱۶۴۲ – درگذشته ۲۰ مَارس ۱۷۲۷) فیزیک‌دان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، فیلسوف و شهروند انگلستان بوده‌است. نیوتون در سال ۱۶۸۷ شاهکار «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» را به نگارش درآورد. در این کتاب، او مفهوم گرانش عمومی را مطرح ساخت و با تشریح قوانین حرکت اجسام، علم مکانیک کلاسیک را پایه گذاشت. از دیگر کارهای مهم او بنیان‌گذاری حساب دیفرانسیل و انتگرال است. نام نیوتن با انقلاب علمی در اروپا و ارتقای نظریه خورشید–مرکزی پیوند خورده‌است. او نخستین کسی است که قواعد طبیعی حاکم بر گردش‌های زمینی و آسمانی را کشف کرد.

لایبنیتس[۱] و جان لاک[۲]، صد سال پیش از پیدایش بریتانیای کبیر[۳]، صدرالمتألهین پا به عرصه وجود نهاد. فیلسوفی که به

---

۱. گوتفرید ویلهلم لایبنیتس (به آلمانی: Gottfried Wilhelm Leibniz) (۱۶۴۶–۱۷۱۶)، فیلسوف، ریاضیدان و فیزیک‌دان آلمانی بود که همچنین نقش به‌سزایی در سیاست اروپایی زمان خویش بازی کرده‌است و مقام بالایی نیز در تاریخ فلسفه و تاریخ ریاضی دارد. لایبنیتس بنیان‌گذار سیستم دودویی است. وی محاسبات دیفرانسیل و انتگرال را که همراه با دانش معادلات دیفرانسیل پایه‌گذار بسیاری از پیشرفت‌های بشر شدند، همزمان ولی کاملاً مستقل از آیزاک نیوتن به دست آورد و همین موضوع باعث اختلاف او با نیوتون بر سر این که کدام زودتر مبدع این علم بوده‌اند، گردید، که البته ظاهراً نیوتون پیروز این بازی شد و اکثر کشفیات به نام او ثبت شد، هرچند که نمادها و نشانه‌هایی که امروزه به‌طور گسترده استفاده می‌کنیم، نشانه‌هایی اند، که لایب‌نیتس نخستین بار به کار گرفت. (به‌طور مثال نماد dy/dx برای مشتق تابع y(x) در نقطه x یا نماد (∫) برای انتگرال) او از بزرگ‌ترین فیلسوفان عصر خرد و روشنگری محسوب می‌شود. در مکانیک کلاسیک، او بر این عقیده بود که زمان و مکان نسبی هستند، در حالی که نیوتون بر عقیده خودش مبنی بر مطلق بودن زمان و مکان اصرار می‌ورزید.

۲. جان لاک (به انگلیسی: John Locke) (زاده ۲۹ اوت ۱۶۳۲ – درگذشته ۲۸ اکتبر ۱۷۰۴) از فیلسوفان سده ۱۷ میلادی انگلستان بود که به‌طور گسترده به عنوان پدر لیبرالیسم کلاسیک شناخته می‌شود. لاک از مهم‌ترین شارحان نظریه قرارداد اجتماعی و پیروان مکتب تجربه‌گرایی است. نظرات او بر پیشرفت شناخت‌شناسی و فلسفه سیاسی مؤثر بود. او از تأثیرگذارترین اندیشمندان عصر روشنگری شمرده می‌شود. نوشته‌های او بر ولتر و ژان ژاک روسو، بسیاری از اندیشوران اسکاتلندی و انقلابیون آمریکائی اثرگذار بود. این تأثیر را می‌توان در اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا مشاهده کرد.

۳. بریتانیا یا پادشاهی متحد (به انگلیسی: United Kingdom) با نام رسمی پادشاهی متحد بریتانیای کبیر و ایرلند شمالی (به انگلیسی: United Kingdom of Great Britain and Northern Ireland و به اختصار: UK) کشوری است واقع در اروپای غربی و به پایتختی شهر لندن، که از دیرباز در اغلب منابع فارسی‌زبان آن را انگلستان یا انگلیس می‌نامند. پادشاهی متحد از چهار بخش تشکیل شده‌است: سه بخش آن کشورهای انگلستان، اسکاتلند و ولز هستند که روی‌هم بریتانیای کبیر را تشکیل می‌دهند. کشور پادشاهی متحد در سال ۱۷۰۷ میلادی در پی اتحاد پادشاهی انگلستان (شامل انگلستان و ولز) در جنوب و پادشاهی اسکاتلند در شمال بریتانیا به وجود آمد.



عرفان زبانی علمی بخشید[1].

عرفان پیش از ملاصدرا وجود داشت، اما بیشتر تحت عنوان «عرفان عملی»[2] مشتمل بر مجموعه‌ای از نسخه‌های رفتاری که سینه به سینه و چهره به چهره از نسلی به نسلی دیگر توسط استاد به شاگرد منتقل می‌شد. کار بزرگ و ماندگار صدرالمتألهین الهام

---

۱. صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به مُلاصَدرا و صدرالمتألهین (درگذشته ۱۰۴۵ قمری)، متأله و فیلسوف شیعه ایرانی سده یازدهم هجری قمری و بنیان‌گذار حکمت متعالیه است. کارهای او را می‌توان نمایش دهنده نوعی تلفیق از هزار سال تفکر و اندیشه اسلامی پیش از زمان او به حساب آورد. ملاصدرا بر این باور بود که مذهب شیعه دو وجه دارد، وجه ظاهری، یعنی همان شریعت و احکام دینی، و وجه باطنی، که همان درون‌مایه و حقیقت مذهب شیعه‌است و ملاصدرا آن را عرفان شیعی می‌نامید. او برای رستگاری انسان، هم شریعت و پایبندی به فرایض دین را لازم می‌شمرد و هم سیر و سلوک عرفانی برای رسیدن به حقیقت مذهب شیعه را ضروری می‌دانست. این در حالی بود که بیشتر دانشمندان قشری اصفهان، دید خوبی نسبت به عرفان نداشتند. ایشان بر این باور بودند که بسیاری از عارفان، به احکام دین اسلام پایبند نیستند و عمل به فرایض دینی را برای رسیدن به رستگاری لازم نمی‌بینند. یکی از دلایل تبعید ملاصدرا از اصفهان همین باور بود. ملاصدرا اگرچه به عرفان باور داشت، اما کوتاهی از احکام و واجبات دین را به بهانه سیر و سلوک عرفانی رد می‌کرد. با دانشمندان قشری نیز به دلیل ستیز با عرفان شیعی مخالف بود. همچنین با برخی از صوفیان که عمل به واجبات دینی را ضروری نمی‌دانستند، مخالف بود. البته برخی معتقدند ملاصدرا با ادغام فلسفه و عرفان ناخواسته راه را برای بسته شدن مسیر فلسفه ورزی در جهان اسلام فراهم کرد.

۲. عرفان اسلامی (Islamic mysticism) را می‌توان به عرصه وسیعی تعبیر کرد که عرفان نظری و عملی و متعارف را دربر می‌گیرد و با طریقت تصوف هم‌آمیختگی دارد و در مواردی تلقی یکسان یا مختلطی از آندو می‌شود.

گرفتن از «ابن عربی»[1] در تولید عرفان نظری و شیعی کردن آن بود. وی با نگارش کتاب اسفار اربعه[2]، چهار گام عرفان عملی[3] را در قالب ادبیاتی فلسفی که استفاده از اصطلاحات ابن سینا و فارابی و کندی بود به نحوی آرایش داد که از نظر عقلی قابل قبول به نظر می‌رسید و با عقاید شیعه سازگار. ملاصدرا درباره ابن عربی می‌گوید: «منشأ دیگر تحول دینی در جهان اسلام به حتم عارف کبیر ابن عربی است، که واضع عرفان نظری در جهان اسلام است که به عقیده حقیر [ملاصدرا] اگر باعث رنجش اهل فلسفه نشود مقامی عظیم‌تر از بوعلی و فارابی دارد.»

---

۱. محی‌الدین محمّد بن علی بن محمّد بن عربی طائی حاتمی (۲۶ ژوئیه ۱۱۶۵–۱۶ نوامبر ۱۲۴۰ میلادی) معروف به محیی‌الدین ابن عربی، شیخ اکبر و کبریت احمر پژوهشگر، فیلسوف، عارف و شاعر مسلمان سنی عرب اهل اندلس بود. ورود رسمی ابن عربی به تصوف در سنّ ۲۱ سالگی روی‌داد، ولی او به‌زودی و در زمانی اندک بلندآوازه گردید، و مشایخ زمانش به دیدار او شتاب نمودند. محیی‌الدّین آثاری گران‌سنگ و پرارزش در شاخه‌های مختلف حکمت و علم پدیدآورد، تصوف را به نوعی به فلسفه تبدیل کرد، و در نوشته‌هایش عقاید و باورهای بسیاری از مکاتب را تبیین و تفسیر نمود.

۲. اسفار اربعه با نام کامل الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة از معروف‌ترین آثار صدرالدین شیرازی شامل آخرین نظرات فلسفی او در حکمت متعالیه است که در چهار فصل (اول امور عامه وجود؛ دوم در جواهر و اعراض؛ سوم در خداشناسی و صفات او؛ چهارم در نفس و معاد) تنظیم شده و هر فصل آن با یکی از مراحل عملی و چهارگانه «مسافرت» های معنوی عرفا برای «رسیدن به خدا» که به اسفار اربعه مشهور است نامگذاری و هماهنگ شده‌است. ترجمه فارسی کامل این اثر با عنوان «حکمت متعالیه در اسفار عقلی اربعه» توسط محمد خواجوی در انتشارات مولی منتشر شده‌است.

۳. اسفار اربعه یا سَفَرهای چهارگانه بنا بر آثار و تعلیمات عارفان «مراحل عملی» برای «رسیدن به خدا» است. مشهورترین تقریر از اسفار اربعه از ملاصدرا است که نام مهمترین کتاب خود و فصول آن را با سَفَرهای چهارگانه تطبیق داده‌است. اصل این تقریر ریشه در کلمات داود بن محمود قیصری، شارح فصوص الحکم دارد.

در آن عصر و پیش از نشر آراء ملاصدرا، عرفا چهره محبوب و مورد پسندی در میان شیعیان نداشته و پیوسته مورد تکفیر قرار می‌گرفتند. ملاصدرا نیز به انحراف فکری و عملی بیشتر مدعیان تصوّف و عرفان اذعان می‌کرد.



اما تلاش او برای عقلانی کردن تفکر عرفانی، اگر چه در بادئ امر با مخالفت‌های شدیدی روبه‌رو شد، با گذر زمان، جای خود را در میان بزرگان شیعه باز کرد و به خصوص در اندیشه پاره‌ای از فقها و اصولیون راه یافت. این بزرگان دریافتند که با شیوه فلسفی بهتر می‌توانند از اصول اعتقادی شیعه دفاع کرده و مسائل و معضلات علم اصول را حل کنند و کم‌کم این پندار شکل گرفت که فهم از روایات و احادیث و حل تعارضات باب تعادل و تراجیح نیز با کمک تفکر فلسفی آسان‌تر می‌شود. بزرگ شدن باب اصول عملیه، علی الخصوص استصحاب، می‌تواند آثار فلسفه در علم اصول فقه را نشان دهد.

شدّت گرایش به عرفان و فلسفه ملاصدرا را می‌توان پس از پایان دوره اخباری‌گری مشاهده کرد. در دوران حیات

ملاصدرا، اخباری‌گری[1] حوزه‌های علمیه شیعه را فتح می‌کند و باور جاری بزرگان شیعه می‌شود. علم اصول فقه را طرد می‌کند و عرفان و فلسفه را نیز و ۱۷۰ سال تفقه عقلانی را به محاق می‌برد. اخباری‌ها آموزه‌های ابن عربی را خلاف باورها و اعتقادات شیعه می‌دانستند و طبیعتاً در این دوران جایی برای نشر اندیشه‌های ملاصدرا نبود. اما پس از آسیب‌های فراوانی که تفکر اخباری‌گری به شیعه زد، در دوره بازگشت، فقها که دوباره باب علم اصول فقه را گشودند، عطشی که به علوم عقلی و استدلالی پیدا شده بود، فضای گسترده‌ای برای رواج و نشر تفکر ملاصدرا گشود. درست در همین زمان فرانسه در حال انقلاب است و انقلاب آمریکا نیز به تحقق پیوسته است. عصر صفویه و افشاریه و زندیه در ایران به پایان رسیده و قاجار بر سر کار آمده است.

حکمت متعالیه مورد قبول قرار گرفت و پاره‌ای از بزرگان را به سمت خود کشید. اما آثار سیاسی و اجتماعی رواج تفکر فلسفی/عرفانی ملاصدرا چه بود؟ کافیست به تاریخ مراجعه کنیم و رویدادهایی را که علمای اسلام و روحانیون در آن نقش داشته‌اند را بر رسیم. نخست فاصله معناداری‌ست که حوزه‌های علمیه از علوم و فنون روز می‌گیرند.

---

۱. اخباریان در فقه شیعه امامیه معمولاً به یک مکتب فقهی می‌گویند که در بدست آوردن احکام عملی به اخبار و حدیث اکتفا یا تکیه می‌کنند در مقابل اصولیان که در این زمینه از روش‌های استنباط اجتهادی (اصول فقه) نیز کمک می‌گیرند. این‌گونه تقابل در روش فقهی از سده‌های نخستین نیز وجود داشته‌است اما به عنوان دو مکتب در سده‌های اخیر تاحدودی مرزبندی شدند.

«شیخ بهایی»[1] که خود استاد ملاصدرا محسوب می‌شود، حضور پررنگ و فعالی در عرصه سیاست دارد و در جمیع دانش‌های زمان خود صاحب نظر است. اخباریون مشهوری چون «علاّمه مجلسی»[2] نیز نقش‌های اجتماعی پرنفوذی را بازی می‌کنند. اما پس از ظهور و بروز عقلانیّت درون‌گرای عرفانی دیری نمی‌پاید که هیچ نمونه دیگری در میان بزرگان شیعه یافت نمی‌شود و اعتبار و احترام و عظمت علما به کناره‌گیری از زرق و برق دنیا، گوشه‌نشینی و ذکر کرامات و پیشگویی‌ها و علوم غیبیّه از قول و فعل آن‌هاست. تا جایی‌که می‌بینیم در فتنه‌های بزرگ هم کناره می‌گیرند[3] و



۱. بهاءالدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهایی (زاده ۸اسفند ۹۲۵ خورشیدی در بعلبک، درگذشته ۸ شهریور ۱۰۰۰ خورشیدی در اصفهان) حکیم، علامه فقیه، عارف، منجم، ریاضیدان، شاعر، ادیب، مورخ و دانشمند نامدار قرن دهم و یازدهم هجری؛ که در دانش‌های فلسفه، منطق، هیئت و ریاضیات تبحر داشت. در حدود ۹۵ کتاب و رساله از او در سیاست، حدیث، ریاضی، اخلاق، نجوم، عرفان، فقه، مهندسی، هنر و فیزیک بر جای مانده‌است. به پاس خدمات وی به علم ستاره‌شناسی، یونسکو سال ۲۰۰۹ که مصادف با سال نجوم می‌بوده نام وی را در لیست مفاخر ایران ثبت کرد.

۲. محمدباقر مجلسی (۱۰۳۷ هق در اصفهان - ۱۱۱۰ هق در اصفهان) (۱۰۰۶–۱۰۷۷ شمسی) معروف به علامه مجلسی و مجلسی ثانی فقیه شیعه در دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی بود. معروفترین اثر او بحارالانوار است که مجموعه بزرگی از احادیث را گردآورده‌است. وی بعد از مرگ آقا حسین خوانساری در ۱۰۹۹ هق در دوران سلطنت شاه سلیمان صفوی به مقام ملاباشی ایران رسید، عالی‌ترین مقام دینی کشور که تنها پس از پادشاه قرار می‌گرفت.

۳. مانند شیخ اعظم انصاری که در فتنه بابیت بالکل کناره گرفت.



دخالت نمی‌کنند و این عدم دخالت حمل بر فضل و کرامت می‌گردد. یا در قضیه مشروطه[1] که مداخله از طرف برخی صورت می‌گیرد، باقی طرد و نفی کرده و نهی می‌نمایند و این دخالت‌ها را منکَر تلقّی می‌کنند.

هنگامی که «درون‌محوری» عرفان به فلسفه راه پیدا می‌کند، یقینی که «ابن سینا»[2] در «شفا»[3] سه شرط سخت و دشوار برای تحققش اعلام

---

۱. جنبش مشروطه، جنبش مشروطه‌خواهی، جنبش مشروطیت، انقلاب مشروطه یا انقلاب مشروطیت، مجموعه کوشش‌ها و رویدادهایی است که به امضا کردن فرمان مشروطه به دست مظفرالدین شاه قاجار در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ انجامید و تا دوره محمدعلی شاه قاجار برای تبدیل حکومت استبدادی به حکومت مشروطه ادامه یافت و منجر به تشکیل مجلس شورای ملی و تصویب نخستین قانون اساسی کشور ایران گردید.

۲. ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا، مشهور به ابوعلی سینا، ابن سینا، پورسینا و شیخ الرئیس (زاده ۳۵۹ هـ.ش در بخارا – درگذشته ۲ تیر ۴۱۶ در همدان، ۹۸۰–۱۰۳۷ میلادی)، همه‌چیزدان، پزشک، ریاضی‌دان، منجم، فیزیک‌دان، شیمی‌دان، روان‌شناس، جغرافی‌دان، زمین‌شناس، شاعر، منطق دان و فیلسوف ایرانی و از مشهورترین و تأثیرگذارترین فیلسوفان و دانشمندان ایران‌زمین است که به ویژه به دلیل آثارش در زمینه فلسفه ارسطویی و پزشکی اهمیت دارد. وی نویسنده کتاب شفا یک دانشنامه علمی و فلسفی جامع است و القانون فی الطب یکی از معروف‌ترین آثار تاریخ پزشکی است.

۳. الشّفاء مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر ابن سینا را می‌توان دائرةالمعارفی به زبان عربی، در علوم عَقلی به حساب آورد که در آن چکیده آرای فلاسفه بزرگ قدیم یونان و شارحان مدرسه اسکندریه و افلاطونیان و نوافلاطونیان و... در همه علوم عقلی، اعم از منطق، طبیعیات، ریاضیات و الهیات فراهم آمده و مورد تحلیل و نقد و بررسی علمی قرار ☜



می‌کند[1]، ناگهان تبدیل به یک «حالت درونی»[2] می‌شود. روش منطقی میراث «ارسطو»[3] نیز که تلاش می‌کرد از طریق حدّ تامّ[4]؛ جنس و فصل، با واقعیت ارتباط برقرار کند و آن را بشناساند، با اصالت یافتن وجود در مبنای حکمت متعالیه، دیگر قادر به ارائه هیچ شناخت قابل تحلیل و ارزیابی‌ای از واقعیت نیست.

گرفته‌است. مؤلف در کتاب گران‌سنگ شفاء در هر چهار قسمت منطق، ریاضی، طبیعی و الهیات توانسته به‌طور دقیق و کامل سخن بگوید و مطالب لازم را درباره هریک از این چهار علم شریف به صورتی منظم و قابل استفاده در اختیار مخاطب قرار دهد.

۱. اول: اعتقاد جازم به این‌که الف ب است. دوم: اعتقاد جازم به این‌که الف ب نیست غلط است. سوّم: اعتقاد جازم به این‌که این دو گزاره جائزالزوال نیستند.

۲. یقین، مرتبه‌ای عالی از معرفت و از بالاترین مراحل سلوک و کمالات انسانی. در کتاب‌های اخلاقی یقین را اعتماد و توجه کامل به خدا و روی‌گردانی از غیر او معنا کرده و حالتی دانسته‌اند که در آن انسان نسبت به خوب و بد پیشامدها بی‌تفاوت است. علمای اخلاق برپایه آیات قرآن سه مرتبه «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین» را برای یقین بیان کرده و حق الیقین را ویژه عارفان و حکیمان بزرگ دانسته‌اند. محسن فیض کاشانی [داماد ملاصدرا] یقین را حالتی تعریف کرده است که در آن، انسان همه چیز را از خداوند می‌داند، به هیچ چیزی جز او توجه نمی‌کند، او را روزی‌ده خود می‌داند و باور دارد که هرچه او مقدر کرده است، تحقق پیدا خواهد کرد.

۳. وقتی کلمه منطق و علم منطق بدون قید به کار می‌رود منظور همان منطق ارسطویی است که همان قوانین درست فکر کردن را به ما می‌آموزد. منطق ارسطویی از دو بخش تشکیل یافته است، بخش اول منطق صوری، در این بخش محتوای فکر مورد نظر نیست، بلکه آنچه مهم است فقط صورت و قالب فکر است. یعنی فقط به ما یاد می‌دهد که اگر می‌خواهی نتیجه درستی از یک استدلال بگیری، باید شرایطی که دارد رعایت کنی. بخش دوم منطق قدیم ارسطویی به نام صناعات خمس است که به بررسی مواد قیاس و استدلال پرداخته است.

٤. حد یا تعریف به حسب اینکه شامل تمام ذاتیات محدود می‌شود یا نه، به تام و ناقص تقسیم می‌شود. حد تام، حدی است که همه ذاتیات معرَّف یا محدود را در برگیرد و باعث شناخت ماهیت و حقیقت محدود شود؛ مانند: الانسان حیوان ناطق.

این دو نقیصه، حکمت متعالیه را به ابزاری تبدیل کرد که صرفاً می‌تواند لوازمات اوهام و ادراکات باطنی یا شهودی فرد را نشان داده و تعقیب کند. این فلسفه هیچ ابزاری برای شناخت واقعیت ندارد و نظریه «اتحاد عقل و عاقل و معقول»[1] آن در شناخت جهان ماده ناکارآمد است. طبیعتاً اتفاق عجیبی در میان پیروان این فلسفه افتاده است؛ تعارضات و تناقضات غیر قابل حل.

اکنون به اصل بحث بازگردیم. چه شد که ایران نیز مانند هند آماده ظهور پدیده استعمار و حضور استثمارگران شد؟ غلبه درون‌گرایی عرفانی با قرائتی نوین که توانست جای خود را در میان فقهای بزرگ شیعه باز کند. خالی از لطف نیست که تاریخ مشروطه را ورق بزنیم و منازعات و اختلافات دو فقیه بزرگ؛ صاحب کفایه و صاحب عروه، را مشاهده کنیم. یکی طرف‌دار مشروطه

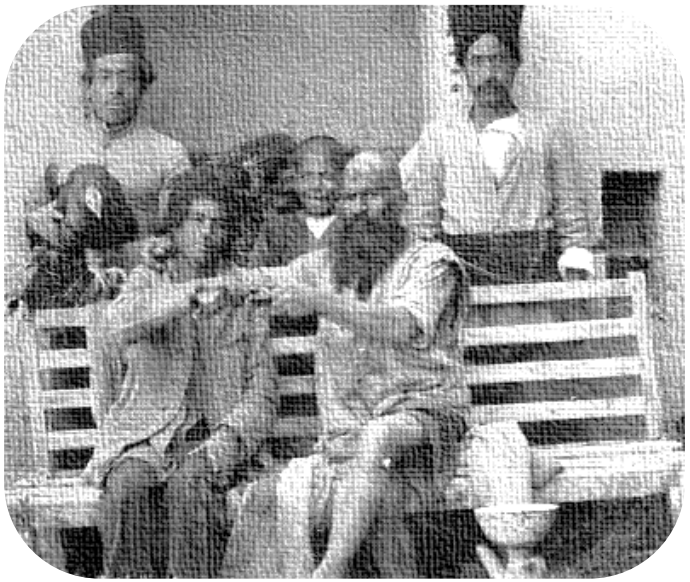


۱. اتحاد عاقل و معقول اصطلاحی در فلسفه است که به کیفیت ادراک مربوط می‌شود. قاعده «اتحاد عقل و عاقل و معقول» از ابتکارات فلسفی ملاصدرا، فیلسوف ایرانی سده ۱۱ هجری، است. وی معتقد است در تکوین شناخت، قوه شناخت و شخص ادراک‌کننده (مدرِک) و موضوع ادراک‌شونده (مدرَک)، سه چیز مستقل از یکدیگر نیستند. در هر عملِ شناخت، وجودی پدید می‌آید که در همان حال که نوعی وجود شیء ادراک‌شونده است در ظرف ادراک، نوعی وجود برای نفس ادراک‌کننده هم هست. نفس ادراک‌کننده این وجود را، که فعل خویش است، به وسیله قوّه فاعله ادراکی خویش آفریده است. این قوّه ادراکی، در حقیقت، خود نفس در مرتبه فعل و تأثیر است.

و دیگری مخالف آن، جامعه ایرانی را دو پاره کردند و آن‌چنان ضعیف و مستأصل، تا به سادگی در حلقوم استکبار انگلیس فرو رود. مردم تکلیف خود را از کجا بایستی می‌فهمیدند؟ وقتی مرجعیّت کثرت پیدا کند و یقین هر مرجع برای خودش و مقلّدینش حجّت باشد، آیا سنگ روی سنگ بند می‌شود؟! وحدت پیدا می‌شود؟!

در این دویست سال چه بر کشور گذشت؟

هنگامی که «فردمحوری» به اوج و غایت قصوای خود رسید و همه قله‌های دانش‌مان را فتح کرد، عرفان و درون‌گرایی زاییده آن و رنجی که در آن پیوسته ستایش



می‌شود و تسلیم در برابر ظلم و ستمی که معلوم نیست چندان هم شیطانی باشد، چه که در حکمت متعالیه خداوند هرگز شر نمی‌آفریند و هر چه آفریده است لزوماً خیر محض، کرامات علما نیز پیوسته رنج زیاد از حدّ آن‌ها را به رخ جامعه می‌کشد و مردم را به مشابهت با آنان دعوت می‌کند، تا تلاش نکنند و قانع باشند و بیشتر از آن‌چه دارند نخواهند، خُب معلوم است که صنعت ضعیف می‌شود و فن‌آوری رو به رکود می‌نهد.



امیرکبیر[1] مخالف این سبک زندگی‌ست. شکست «عباس‌میراز»[2] در مقابل روس‌ها

---

۱. میرزا محمد تقی‌خان فراهانی (زاده: ۱۱۸۶ هزاوه اراک، درگذشته: ۲۰ دی ۱۲۳۰ کاشان) مشهور به امیرکبیر، یکی از صدراعظم‌های ایران در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار بود. در او کربلایی قربان نام داشت و آشپز قائم مقام فراهانی بود. وی در خانه قائم مقام تربیت شد و در جوانی توانست سمت منشی‌گری قائم مقام را به دست آورد.

۲. عبّاس میرزا (زاده ۴ ذی‌الحجه ۱۲۰۳ هـق/۲۶ اوت ۱۷۸۹ م در نوا، مازندران —درگذشته ۱۰ جمادی‌الثانی ۱۲۴۹ هـق/۲۵ اکتبر ۱۸۳۳ م در مشهد) نایب‌اُلسّلطَنه از شاهزادگان قاجار و فرزند فتحعلی‌شاه بود که در فاصله سال‌های ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۳ م ولایتعهدی ایران و نیابت سلطنت پدرش در آذربایجان را بر عهده داشت. او قبل از مرگ پدرش درگذشت. عباس میرزا در عصر جنگ‌های ایران و روسیه در آذربایجان و قفقاز رشد یافت. در مه ۱۸۲۶ م ارتش روس میرک در خانات ایروان را اشغال کردند. در سپتامبر ۱۸۲۶ م، عباس میرزا از ☜



خبر از فقر علمی داد و فن‌آوری‌هایی که سال‌ها ایران را از پیشرفت به عقب انداخته بود. عباس میرزا جوانان ایرانی را برای تحصیل علوم جدید غربی به اروپا فرستاد و امیرکبیر نیز اساتید اروپایی را به ایران آورد و مدرسه دارالفنون[1] را در هفت شعبه تأسیس کرد تا این علوم را به جوانان ایرانی آموزش دهند. اما هر دوی این زحمت‌کشان، نتوانستند رسالت تاریخی خود را امتداد دهند و خیلی زود جای خالی‌شان در مدیریت کشور احساس شد.

عباس‌میرزا در نقد جبرگرایی پنهان در عرفان ابن عربی و صدرایی می‌گوید: «آیا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات

طریق شوشا به سمت گنجه پیشروی کرد؛ اما شکست شدیدی را متحمل شد. روس‌ها به آذربایجان نفوذ کرده و تبریز را در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۳ هـ‌ق/۲۴ اکتبر ۱۸۲۷ م تسخیر کردند. به موجب شرایط معاهده ترکمانچای، تمام سرزمین‌های شمال ارس به روسیه واگذار شد. افزون بر اینها، غرامت ۲۰ میلیون روبلی به ایران تحمیل شد. محافل درباری در تهران او را به‌عنوان طرفدار روس به دیده مذمت نگریستند. پس از برقراری روابط دیپلماتیک با بریتانیای کبیر، نایب‌السلطنه به‌شدت پذیرای نفوذ انگلیسی شد. او مردان جوان را برای تحصیل به انگلستان فرستاد. برخی از وسایل شخصی او، ازجمله کالسکه مورد استفاده در تابستان، تولید انگلیسی بودند.

۱. دارُالفُنون نام مؤسسه ای بود که در سال ۱۲۳۰ شمسی و ۱۸۵۱ میلادی به ابتکار میرزا تقی خان امیرکبیر در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار برای آموزش علوم و فنون جدید در تهران تأسیس شد. دارالفنون را می‌توان نخستین دانشگاه در تاریخ مدرن ایران دانست. در نوشته‌های ایرانی، تا دیر زمانی همه دانشگاه‌های خارجی را دارالفنون می‌خواندند. ساختمان دارالفنون در خیابان ناصرخسرو در مرکز شهر تهران جای گرفته‌است.

عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی‌کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم ... نمی‌دانم این قدرتی که شما (اروپایی‌ها) را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه‌ور و بندرت آتیه را در نظر می‌گیریم. مگر جمعیت و حاصلخیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟»

سفرهایی که شاهان بعدی قاجار به فرنگ داشتند تیر خلاصی بود بر هویّت‌مندی و باور به توانستن. از نظر ذهنی خلع سلاح شدند و چشم‌هایشان را زرق و برق فن‌آوری‌های نوین اروپا پر کرد. این‌بار تا استثمارگران آمدند، تمام امتیازها را به نامشان زدند، بانک شاهی را یک یهودی انگلیسی تأسیس کرد، اولین اسکناس‌های ایرانی را فلان کشور اروپایی، جاده‌ها را به دیگری سپردند، تنباکو را هم. البته فشار بازاری‌ها و مکاتبات با علما در زمینه تنباکو اثر کرد و «میرازی شیرازی»[1] که در بسیاری امور دیگر دخالت نمی‌کرد، در این امر مداخله

---

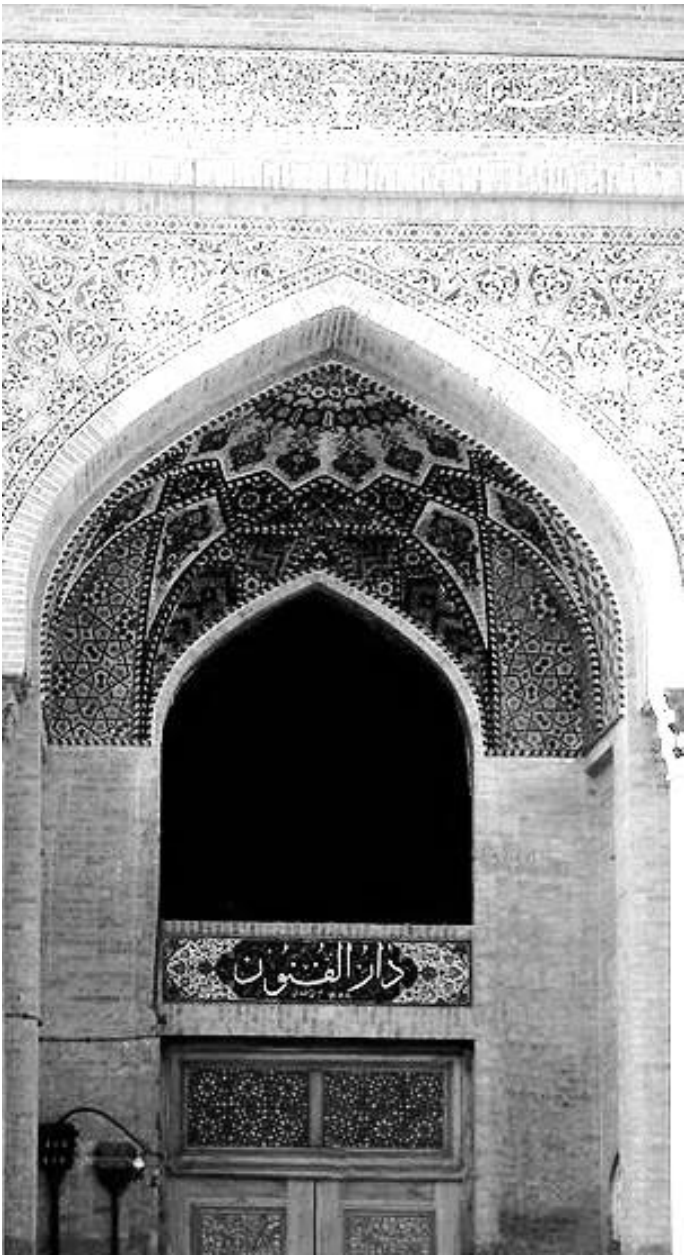
۱. سید محمدحسن حسینی شیرازی (۴ اردیبهشت ۱۱۹۴ شیراز، محله درب شاهزاده – ۱۵ بهمن ۱۲۷۳ سامرا) مشهور به «میرزای شیرازی» و میرزای مجدد، مرجع تقلید شیعه ایرانی (مرجعیت عام شیعیان در سال ۱۲۴۳) و صاحب حکم تحریم تنباکو بود. یکی از مهم‌ترین حوادثی که در ایام زعامت او رخ داد، نهضت تحریم تنباکو بود. پس از اعطای امتیاز انحصار توتون و تنباکو به کمپانی رژی در چهار شهر ایران، مردم به پیشتازی چهار نفر از شاگردان میرزای شیرازی دست به اعتراضات گسترده‌ای زدند. در تهران شیخ فضل‌الله نوری، در اصفهان آقانجفی اصفهانی، در شیراز سید علی‌اکبر فال اسیری و در تبریز میرزا جواد از رهبران این جریان بودند. حکم تاریخی او در معاهده انحصار تنباکو در زمان ناصرالدین شاه چنان مردم را به صحنه کشاند که شاه قاجار، مجبور به فسخ قرارداد تنباکو گردید.

نمود و تحریم او جواب داد. اما چرا با بانک‌های اروپایی رباخوار مقابله نشد؟ چرا علما اقدام مهمی نکردند؟ سیدجمال[1]، روحانی مبارز ایرانی، پس از نصیحت شاه قاجار و یأس از توجه او، به نزد میرزا می‌رود تا با توجه به آشنایی‌ای که با غرب و استعمار آن دارد، ایشان را آگاه کند، اما «یقین‌های فردی» اجازه چنین ملاقاتی ندادند[2]. وقتی یقین هر فرد برای خود او حجّت باشد، اصلاً جایی هم برای گفتگو باقی می‌ماند؟!

---

۱. سید جمال‌الدّین اسدآبادی (۱۲۱۷–۱۹ اسفند ۱۲۷۵ خورشیدی) (همچنین مشهور به سید جمال‌الدین افغانی) اندیشمند سیاسی و مبلغ اندیشه اتحاد اسلام بود. وی همچنین از اولین نظریه پردازان بنیادگرایی اسلامی محسوب می‌شود. سید جمال‌الدین اسدآبادی اولین متفکر مدرن و فعال اجتماعی بود که نسبت به بیماری‌های اجتماعی جوامع مسلمان و ضعف‌های موجود در آن هشدار داد؛ و در مقابل قدرت‌های غربی اسلام گرائی را تبلیغ نمود. تأثیر او بر کشورهای اسلامی، مخصوصاً افغانستان، ایران و مصر شایان توجه است.

۲. مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی از قول میرزای نائینی نقل می‌کرد که سید جمال به سامرا آمد و چند روزی در مدرسه و در حجره من ماند و می‌خواست با میرزا ملاقات کند، اما موفق نشد. مرحوم شیخ بهاءالدین نوری، فرزند مرحوم شیخ عبدالنبی نوری که در ۱۰۳ سالگی فوت کرد، برایم نقل می‌کرد که شیخ عبدالنبی، از روحانیون محترم تهران، مدت پنج سال در سامرا در خدمت میرزا بود. او از سامرا به ترکیه و مکه و سپس استانبول می‌رود و سید جمال در آنجا به ملاقاتش می‌آید و می‌گوید: «به میرزا این پیغام را برسانید که ناصرالدین شاه را تکفیر کند تا بشود او را عزل کرد.» سید جمال در نامه‌هایش هم اصرار زیادی بر براندازی ناصرالدین شاه داشت. شیخ عبدالنبی پیام سید جمال را به میرزا می‌رساند و میرزا می‌گوید:«تکفیر ناصرالدین شاه به صلاح اسلام و تشیع نیست. سعی ما این است که تشیع باقی بماند. اگر دولت عثمانی مسلط شود، تشیع از بین می‌رود.»


دارالفنون



خودباختگی مسئولین کشور به طبقات مردم رسوخ کرد و در گام نخست دانشجویانی که در غرب تحصیل کرده بودند و یا آن‌هایی که زیر نظر اساتید غربی در دارالفنون، در انجمن‌های سرّی عضو شدند و فراماسونری وابستگی را در ایران به راه انداخته، نام روشنفکر بر خود نهادند. چنددستگی‌ها میان علما به اختلافات اجتماعی دامن زد و جامعه هر روز به سمتی کشیده شد. یک روز مشروطه آمد. روز بعد به توپ بسته شد. عده‌ای از حادثه اول حمایت کردند و علمایی دیگر از حادثه دوم. درست شد آتش به اختیار. یکی در مجلس شورای ملّی داخل شد تا بر مصوّبات آن تأثیر بگذارد، دیگری تحریم کرد و هر کسی که با حکومت همراهی کند را تکفیر. نوعی «نابینایی علمی» حادث شد، در عین «خویش‌بیناپنداری» ناشی از همان عرفان فلسفی‌شده نظری که شرح آن رفت. «جهل مرکّب» جامعه شیعه را شرحه‌شرحه کرد و از قدرت انداخت.

در میانه این جنگ و جدال‌های میان علما، بانک‌های غربی ساختارهای مورد نیاز خود را می‌ساختند و صنعت وابسته و مصرفی را رونق می‌بخشیدند. رضاقلدر را انگلیسی‌ها به سادگی جایگزین قاجار کردند و سلطنتی وابسته‌تر رقم زدند. او برخلاف شاهان قاجار هیچ تحصیل و دانشی نداشت. قاجار

بر طبق اصول خود، تمام شاهزادگان را موظف به تعلّم می‌دانست، اما مردی که هیچ نمی‌دانست، نگهبان طویله و اصطبل اروپایی‌ها، ناگهان بر مسندی نشسته بود که قدر و منزلت آن را نمی‌دانست.

رضاشاه به هیچ وجه عرق وطن‌پرستی و میهن‌دوستی نداشت. تمام زمین‌هایی را کَه می‌توانست غصب کند به نام خود زد و دفاتر ویژه‌ای برای املاک خود تدارک دید. او همین‌قدر هم نمی‌فهمید که شاه مالک رقاب همه مردم و مُلک است، دیگر به نام زدن چه سود؟! با نفهمی خود، صرفاً به منافع شخصی خود می‌اندیشید و هیچ درکی از ساختار حکومت و عملکرد آن نداشت. کشور را در این مدت عملاً همان تحصیل‌کرده‌های غرب‌پرست می‌گرداندند. همین رویه توسط فرزند او نیز طیّ شد.

از روزی که روحیه «فردمحوری» و «خودبنیادی» در میان نخبگان رواج یافت و به مردم ارث رسید، دویست سال کشور در رخوت و سستی محل تاخت و تاز استثمارگران بود. قیام‌هایی هم که گاه و بیگاه در اقصی نقاط کشور صورت می‌گرفت، نمی‌توانست اجماعی ملّی حاصل کند تا به نتیجه رسیده و بیگانگان را اخراج نماید. هرگز دیگر این ملّت سیمای «وحدت» را به خود ندید، تا نهضت اعجازگونه امام خمینی (ره)[1]!

---

۱. سید روح‌الله موسوی خمینی (در شناسنامه سید روح‌الله مصطفوی: زاده ۱. مهر ۱۲۸۱ – درگذشته ۱۳ خرداد ۱۳۶۸) که در بین طرفداران و دوستدارانش به «امام خمینی» نیز شهرت دارد، اولین رهبر و ولی فقیه نظام جمهوری اسلامی ایران و از مراجع تقلید شیعه بود که انقلاب ۱۳۵۷ ایران را رهبری و در پی آن، جمهوری اسلامی را از راه همه‌پرسی (رفراندوم) اول، بنیان‌گذارد و تا پایان عمر، رهبرش بود.

امام موسی صدر[1] در همین باره می‌گوید: «یک روزگاری، صدها سال قبل، همه چیز در دنیا به صورت «فردی» بود. دولتش دیکتاتوری بود. استبداد بود. «فردی» بود. تجارتش بر اساس تاجرهای «فردی» بودند؛ یک‌نفر یک‌نفر تاجر بود. دخل و خرجش را خودش انجام می‌داد. همه‌چیز در دنیا صورت «فردی» داشت؛ زراعتش، تجارتش، درس‌خواندنش، دولتش، سیاستش، روزنامه‌ش، همه‌اش. در این دنیا، ما، یعنی «قوای دینی» و «راهنمایان اخلاقی بشر» هم اگر «فردی» زندگی می‌کردیم، تا حدودی معقول بود.



۱. سید موسی صدر (زاده ۱۴ خرداد ۱۳۰۷ در قم – ناپدید شده در ۱۰ شهریور ۱۳۵۷ در لیبی) روحانی عالم و مجتهد شیعه و مؤسس مجلس اعلای شیعیان لبنان بود. او از رهبران مذهبی و سیاسی لبنان نیز به‌شمار می‌رفت. سید موسی صدر، در روز ۱۴ خرداد سال ۱۳۰۷، در محله چهارمردان شهر قم به دنیا آمد. پدر او سید صدرالدین صدر، جانشین شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم و از مراجع بزرگ زمان خود بود و مادرش صفیه طباطبایی قمی فرزند سید حسین طباطبایی قمی و خواهر سید حسن طباطبایی قمی بود. صدر در اواخر سال ۱۳۳۸ و به دنبال توصیه‌های افرادی هم‌چون بروجردی، حکیم و شیخ مرتضی آل یاسین، وصیت سید عبدالحسین شرف الدین رهبر متوفی شیعیان لبنان را پاسخ گفت و به عنوان جانشین وی، سرزمین مادری خود ایران را به سوی لبنان ترک کرد. اصلاح امور فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه شیعیان لبنان از یکسو، و استفاده از ظرفیت‌های منحصربه‌فرد لبنان جهت نمایاندن چهره واقعی شیعیان به جهانیان از سوی دیگر، اهداف اصلی این سفر را تشکیل می‌داد.

روبه‌راه بود. عیبی نداشت. یکی در مقابل یکی. آن‌ها تنها بودند و ما هم تنها. اما امروزی که همه چیز به صورت دسته‌جمعی و منظّم درآمده، دولت‌هایش دسته‌ها و سازمان‌ها دارند، تجارتش شرکت‌های وسیع و محیرالعقول شده، تبلیغاتش مؤسسات وسیع دارند، مطبوعاتش نهادها تأسیس کرده‌اند، سیاستمدارانش احزاب به وجود آورده‌اند، فلاحت و کشاورزی مکانیزه شده و به صورت شرکت‌ها درآمده، در این دنیای «سازمانی» اگر ما باز هم بخواهیم تک‌روی کنیم، به نظر من نهایت «سادگی» (ساده‌لوحی) است. ما اگر عمل دست‌جمعی نداشته باشیم، کلاهمان پس معرکه‌ست که «هست»، که «هست»! برای این‌که همه چیز منظّم است. جامعه ما امروز همه‌چیزش «سازمانی» و منظّم است. اگر ما بخواهیم بی‌سازمان و بی‌نظم پیش برویم، موفق نمی‌شویم. اگر این حرف را پذیرفتید که پذیرفتید، اگر نپذیرفتید، مثل پنجاه سال پیش که تا حالا همه‌مان خُرد شدیم و له شدیم و قوای‌مان تلف شده و هر کس به راه خودش رفته و هر کس با دیگری تضارب و تزاحم داشته و مشکلاتی برای‌مان پیش آمده و دیگران هزاران فرسنگ از ما پیش افتاده‌اند و رفته‌اند، ما همین‌جا هستیم. باز هم می‌مانیم. میل خودتان است؛ می‌خواهید بپذیرید، می‌خواهید هم نپذیرید!»[1]

---

۱. امام موسی صدر، سخنرانی در حوزه علمیه قم، ۱۳۴۴

سال‌های تکرار و روزمرگی؛ نوسانات سینوسی راست و چپ

انقلاب وحدتی شگفت داشت. امام خمینی (ره) با صبر و حلمی که به کار بست و کوتاه‌سخنی‌ها و به‌جاگویی‌ها، همه گروه‌ها و دسته‌ها را با خود همراه کرد. اعتماد همه را به دست آورد. همه با او احساس هم‌جهتی کرده، هیچ هوای نفس و کیش شخصیتی در وی مشاهده نمی‌شد. این وحدت توانست همه استثمار را به یک آن دود کند، همان‌طور که می‌توانست صد سال قبل هم همین کار را انجام دهد، اما آن روز شخصی مانند امام (ره) در میان ما نبود.

این همان محوریت فرد است. شبیه به نقل قولی که از نادر[1] شده، پس از پیروزی بر افاغنه از سرداری پرسید: تو که

---

۱. نادر شاه افشار (زاده ۱۰۶۷ شمسی درگز – مقتول ۱۱۲۶ در قوچان) که پیش از پادشاهی نادر قلی خوانده می‌شد، ملقب به تهماسب‌قلی خان از ایل افشار خراسان که از ۱۱۱۴ تا ۱۱۲۶ خورشیدی پادشاه ایران و بنیان‌گذار دودمان افشاریه بود. سرکوب افغان‌ها و بیرون ☜



موقع حمله افغان‌ها بودی، چرا همان وقت این‌گونه جنگ نکردی؟ و سردار به نادر پاسخ داد: من بودم، ولی فرماندهی چون تو نبودی!

وقتی فرد، محور تصمیم‌گیری باشد، بود و نبود آن مهم می‌شود. نگران‌کننده می‌شود. مسیر را تغییر می‌دهد اصلاً. کافیست اسامی رؤسای جمهور کشور را از ابتدا تا امروز روی یک برگه کاغذ بنویسیم. جابه‌جایی را به وضوح مشاهده می‌کنیم. یک روز دعوای «روحانیون» و «روحانیت» مطرح می‌شود، مردم به یک طرف اعتماد می‌کنند، وقتی جواب نمی‌دهد، بار دیگر به طرف دیگر. در تمامی انتخابات‌ها، حتی مجلس شورا. مدتی بعد «کارگزاران» می‌شود و بعد «اصول‌گرا» و «اصلاح‌طلب». و آن‌چه تکرار می‌شود تغییر جهت‌ها در هر جابه‌جایی.

وقتی ساختار، محور تصمیم‌گیری نباشد، مردم سرگردان می‌شوند. به هر طرف که رأی می‌دهند تمام گذشته را می‌کوبد و فرو می‌ریزد و بنایی نو بنیان می‌نهد. ولی مگر چهار سال کافیست برای عمران؟ مردم البته این را می‌دانند. می‌فهمند که

راندن عثمانی و روسیه از کشور و تجدید استقلال ایران و نیز فتح دهلی و ترکستان و جنگ‌های پیروزمندانه او سبب شهرت بسیارش شد. همچنین او آخرین کشورگشا و فاتح آسیایی است.

چهار سال برای از پایه ساختن کافی نیست. همین است که همیشه وفا کرده، هر که را آورده، هشت سال به او فرصت داده‌اند. هیچ رئیس دولتی را نیمه کاره رها نکردند، چهار ساله. اما حالا مگر هشت سال برای از پایه ساختن کافیست؟!

اگر «فرد» تصمیم‌گیر نهایی نبود، ساختن در هشت سال منحصر نمی‌شد. «ساختار» تصمیم می‌گرفت و برنامه‌ها مدیریت کشور را واقعاً بر عهده می‌گرفتند. آن وقت چهل سال فرصت داشتیم. از روز اول تا امروز. چه می‌شد؟ خیلی بیشتر پیش می‌رفتیم.



هر هشت سال به هشت سال همه روند را بر هم نمی‌زدیم، تا از نو آغاز کنیم. انگار هر هشت سال به جای نخست خود باز می‌گردیم؛ روز نخستی که نظام اسلامی را تأسیس کردیم. این می‌شود؟ شدنی‌ست؟ تا چه زمانی؟

ناامیدی بستری و امیددهی رهبری؛ اعتماد تا کجا؟



پیوسته رخ می‌دهد. سال به سال و گاهی ماه به ماه. مقام معظّم رهبری (دام ظلّه) هم توجه به این مطلب دارند. می‌فهمند که مردم رو به یأس می‌روند. همین است که امید می‌دهند و در پاره‌ای بیانات، به شکلی ویژه، محسّنات و رویش‌های انقلاب را بر می‌شمرند، تا مردم توجه به خوبی‌ها پیدا کنند و امید به آینده. او آینده را می‌بیند، آینده‌ای شاید کمی دور، در عمق استراتژیک و راهبردی نظام، اما شدنی و مطلوب.

چند بار ایشان باید فرصت فراهم کنند؟ برای نخبگان جامعه؟ برای کسانی که قرار است طراح «ساختار» مدیریت نظام اسلامی باشند؛ در حوزه و دانشگاه؟ چند بار؟ و مردم، مردم تا چه زمانی بر این اعتماد باقی می‌مانند؟ فراموش نکنیم

که هر بار ایشان از اعتبار خود برای نظام مایه می‌گذارند، اگر طراحی ساختار اسلامی عقب بیافتد، از اعتبار ایشان نزد مردم کاسته خواهد شد. این امری گریزناپذیر است. چه کسانی مسئول طراحی ساختارهای اداره یک نظام هستند، پیش از آن‌که دیگر آبرویی برای رهبری نظام باقی نمانده باشد؟

تجربه بنی‌اسرائیل در قرآن و امّت برگزیده خداوند

گاهی انسان اصلاً متعجب می‌شود، وقتی حجم توجهی که در «قرآن مسلمین» به «اهل تورات» شده است را می‌بیند! چه رازی در آن است؟! خداوند چرا باید در کتاب مسلمانان



این‌همه بنی‌اسرائیل را خطاب قرار دهد؟

«ای بنی‌اسرائیل! نعمت های مرا که به شما عطا کردم، یاد کنید و به پیمانم [که سفارش به عبادت و ایمان به همه انبیا به ویژه پیامبر اسلام است] وفا کنید تا من هم به پیمان شما [که توقع ثواب وپاداش در برابر عبادت وایمان است] وفا کنم»[۱].

خداوند نعمت‌های فراوانی به فرزندان یعقوب (ع) داد، نه، بالاتر از آن، آن‌ها را از همه معاصرین خود برتر کرد: «ای بنی‌اسرائیل! نعمت های مرا که به شما عطا کردم و اینکه شما را بر جهانیان [زمان خودتان] برتری دادم، یاد کنید»[۲]

خداوند نوادگان اسحاق (ع) را از دشمنان نجات داد و از دشواری‌ها و عذاب‌های فراوان: «ای بنی‌اسرائیل! به راستی شما را از دشمنتان نجات دادیم، و با شما در جانب راست طور وعده گذاشتیم و ترنجبین و مرغ بریان را بر شما نازل کردیم»[۳] و «همانا ما بنی‌اسرائیل را از آن عذاب خوارکننده نجات دادیم.»[۴]

اما بنی‌اسرائیل مسیر حرکت خود را عوض کردند و بیراهه رفتند: «البته ما از بنی‌اسرائیل [بر اطاعت از خدا و پیروی از موسی] پیمان گرفتیم و پیامبرانی به سوی ایشان فرستادیم؛ هرگاه پیامبری احکام و قوانینی که دلخواهشان نبود برای آنان

---

۱. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» (بقره: ۴۰)

۲. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: ۴۷ و ۱۲۲)

۳. «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى» (طه: ۸۰)

٤. «وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ» (دخان: ۳۰)

می آورد، گروهی را تکذیب کرده و گروهی را می‌کشتند!»[1]



اما این امّت برگزیده الهی به عهد خود وفا نکردند و خداوند جور دیگری با آن‌ها رفتار کرد: «از بنی‌اسرائیل بپرس: چه بسیار نشانه‌های روشن به آنان عطا کردیم، و هرکس نعمت [هدایت] خدا را پس از آنکه به او رسید، تبدیل [به کفر] کند،

۱. «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (مائده:۷۰)

[بداند] که یقیناً خدا سخت کیفر است.»[۱]

زیرا: «این [کیفر سخت] به سبب این است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرده [به عذاب و نقمت] تغییر دهد تا زمانی که آنان آنچه را در خود [از عقاید حقّه، حالات پاک و اخلاق حسنه‌ای که] دارند [به کفر، شرک، عصیان و گناه] تغییر دهند»[۲] و «یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی‌دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتارشایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی‌ها و گناه تغییر دهند. و هنگامی که خدا نسبت به ملتی آسیب و گزند بخواهد [برای آن آسیب و گزند] هیچ راه بازگشتی نیست»[۳]

وقتی این نوادگان ابراهیم (ع) مورد غضب الهی قرار گرفتند، خداوند بدمردمانی را بر آن‌ها مسلّط کرد: «پس هنگامی که [زمان ظهور] وعده [عذاب و انتقام ما به کیفر] نخستین فسادانگیزی و طغیان شما فرا رسد، بندگان سخت پیکار ونیرومند خود را بر ضد شما برانگیزیم، آنان [برای کشتن، اسیر کردن و ربودن ثروت و اموالتان] لابه‌لای خانه‌ها را [به طور کامل و با دقت] جستجو می‌کنند؛ و یقیناً این وعده‌ای انجام‌شدنی است... پس هنگامی که [زمان ظهور] وعده دوم [برای عذاب و انتقام] فرا رسد، [پیکارگرانی بسیار

---

۱. «سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَن يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّـهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّـهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (بقره:۲۱۱)

۲. «ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّـهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّـهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال:۵۳)

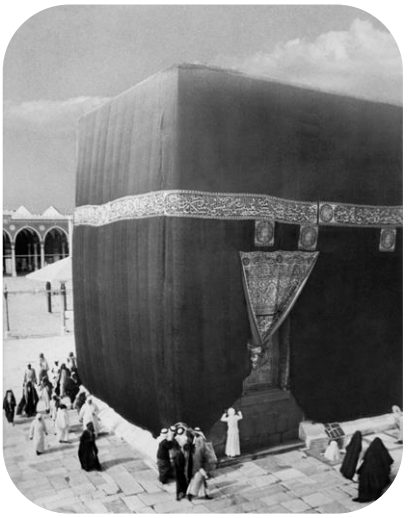
۳. «إِنَّ اللَّـهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّـهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» (رعد:۱۱)

سخت‌گیر بر ضد شما برمی‌انگیزیم] تا شما را [با دچار کردن به مصایب سنگین و گزند و آسیب فراوان] غصه‌دار و اندوهگین کنند و به مسجد [الاقصی] درآیند، آن گونه که بار اول درآمدند تا هر که و هر چه را دست یابند، به شدت در هم کوبند و نابود کنند.»[1]

۱. «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ... فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا» (اسراء:۵ و ۷)

آیا امّت برگزیده باز هم عوض خواهد شد؟

ولی در این میانه، چه چیز سبب شد که آن‌ها به زشتی‌های خود ادامه دهند و از تذکرات شدید الهی درس نگرفته، اصلاح نشوند؟ بیچارگی و نادانی آن‌ها را خداوند در این استدلال غلط‌شان نشان می‌دهد:



«و یهود و نصاری گفتند: ما پسران خدا و دوستان اوییم. بگو: [اگر گفتار شما درست است] پس چرا خدا شما را به گناهانتان عذاب می کند؟ بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقاتی که خدا آفریده است. هر که را بخواهد می‌آمرزد، و هر

که را بخواهد عذاب می‌کند.»[1]

امّت موسی (ع) و امّت عیسی (ع) هر کدام در زمان خود، آن‌قدر مشمول عنایات و الطاف ربوبی قرار گرفتند که به اصطلاح، خودشان را گم کردند[2]. گمان کردند این نعمت‌ها از باب رفاقت و دوستی با خداست و همین برای همیشگی بودن‌شان کافیست. پنداشتند خداوند چون آن‌ها را برگزیده و بهترین رسولان خود را برای هدایت‌شان ارسال کرده، دیگر خر مُراد[3] را سوارند و خرشان از پل گذشته است[4]. هر چه بخواهند بکنند و هیچ عقابی دنبالشان نیست. خداوند صراحتاً چنین نسبت‌هایی را نفی می‌کند و رسماً اعلام می‌کند: همه‌تان بشر هستید و نزد من مساوی. هر که گناه کند عقاب می‌شود و هر که عمل صالح انجام دهد نجات می‌یابد.

فراموش نکنیم که این خطابات قرآن به فرد یا افراد خاصّی نیست. مخاطب امّت است. جامعه بنی‌اسرائیل، جامعه یهود و جامعه نصارا. جامعه مسلمان چطور؟ جامعه شیعه چطور؟ جامعه ایران چطور؟ آیا ملّت ما از این قاعده مستثنی‌ست؟! نیست. می‌دانیم و باید بدانیم که نیست. توجه داشته باشیم که هیچ مناسبت و رابطه متفاوت و خاصّی بین این منطقه از جهان و مردم آن با خداوند وجود ندارد، جز ایمان و عمل صالح. اگر این ایمان و عمل صالح از دست برود، خداوند استثناء قائل نمی‌شود.

---

۱. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّـهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُم بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ» (مائده:۱۸)

۲. اصطلاح «خود را گم کردن» به معنای: غرور پیدا کردن از حصول موفقیت.

۳. اصطلاح «بر خَر مُراد سوار شدن» به معنای: به موفقیت، هدف و آرزوی خود رسیدن.

٤. اصطلاح «خَر از پل گذشتن» به معنای: به مقصود رسیدن، برآورده شدن خواسته.

بحران مشائی‌نژادی و فروغلتیدن جامعه در عرفان، وقتی که عقل ناتوان می‌نماید

نشانه‌های سرگردانی اجتماعی را می‌بینیم؟ وقتی قدرت از این دست به آن دست می‌شود و مردم به هر که گمان کنند «می‌تواند» امید می‌بندند و رأی می‌دهند، اما امیدشان ناامید



می‌شود.

همیشه عقل که به بن‌بست برسد خرافات جا باز می‌کند. وقتی مال را دزد برده است، چرا سراغ رمّال و سرکتاب‌بازکن می‌رود؟ چون از دست پلیس کاری بر نیامده و هیچ راه دیگری برای رسیدن به حق خود نیافته. همه دیدیم چطور در یک برهه‌ای تجلّی واقعی انجمن حجتیه و اندیشه‌های آن، نه حتی بدتر، جن و جن‌گیری و طلسم، به هیئت دولت کشیده شد و چه آبرویی از نظام برد. حقیقتاً چرا پاره‌ای از مردم این رفتارها را پسندیدند و همچنان هم می‌پسندند و دفاع می‌کنند؟

راهی جز این نیست که ساختارهایی عاقلانه تدارک کنیم. تا وقتی نشود، راه برای هر عرفان نادرستی باز می‌شود و انحراف خواهی‌نخواهی بر همه جامعه غلبه می‌کند و آینده همان خواهد شد که گذشته. ساختار کفر مردم را کافر می‌کند. چقدر فرصت داریم؟

فرصت و مجال تمدّنی؛ از شعار سیاسی تا شعار فرهنگی؛ انقلاب سیاسی تا انقلاب فرهنگی



البته که زمان نیاز است. هر تمدّنی به زمان نیاز دارد. انقلاب فرانسه در سال ۱۱۶۸ هجری شمسی محقق شد. چگونه پس از ۱۰ سال در ۱۱۷۸ هـ ش آرمان‌هایش به پایان رسید، با قدرت یافتن دیکتاتوری مانند «ناپلئون»[1]. مگر شعار نخبگان فرانسه «جمهوریت»[2] نبود،

---

۱. ناپلئون یکم یا ناپلئون بناپارت زاده ۱۵ اوت ۱۷۶۹ میلادی – درگذشته ۵ مه ۱۸۲۱ میلادی)، به عنوان نخستین امپراتور فرانسه در فاصله سال‌های ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۵ میلادی بر این کشور حکومت کرد و نقش بسزایی در تاریخ اروپا ایفا نمود. ناپلئون در ماه مه ۱۸۰۴ توسط سنا به عنوان امپراتور فرانسه شناخته شد و در دوم دسامبر همان سال در کلیسای نوتردام تاجگذاری کرد.

۲. جُمهوری یا جُمهوریت نوعی حکومت است که در آن مسئولین حکومتی موروثی ☜

حکومت مردم بر مردم، مردم‌سالاری؟ چه شد که فردی مستکبر و خودخواه به مثابه یک شاه جدید، یک امپراتور، یازده سال زمام امور این کشور را در دست گرفت؟

نگاهی که به تاریخ فرانسه می‌اندازیم؛ سه دوره جمهوری برای آن معرفی می‌کنند. ❶ دوره اول همان ده سالی‌ست که سلطنت ملغی می‌شود و کشور در هرج و مرج به سر برده، توسط یک هیئت مدیره اداره می‌گردد. تا وقتی ناپلئون کودتا کرده، امپراتور شده و جمهوری به پایان رسیده است. ❷ در سال ۱۲۲۷ هـ ش، یعنی حدود پنجاه سال بعد، دوباره انقلاب صورت گرفته و یک‌بار دیگر حکومت جمهوری بر سر کار می‌آید. اما همان فردی که به عنوان رئیس جمهور رأی می‌آورد چهار سال بعد ادعای امپراتوری می‌کند و مجلس را منحل کرده، قدرت سلطنت مطلقه برای خود مقرّر می‌نماید. ❸ بار سوّم هجده سال بعد در سال ۱۲۴۹ هـ ش تلاش برای تشکیل جمهوری سوّم در فرانسه آغاز می‌شود. شش سال طول می‌کشد تا این جمهوری کاملاً تثبیت شود. در حقیقت از اولین انقلاب فرانسه تا استقرار کامل جمهوریت و قوانین آن و رهایی کامل از فردگرایی سلطنت، ۱۱۶ سال طول کشید!

این روند مختص فرانسه نیست. یونان، اسپانیا و اتریش نیز از کشورهایی هستند که چند مرحله جمهوری داشته‌اند، تا به وضعیت پایدار و ساختار حقیقی جمهوری دست یابند.

تمدن‌ها اساساً این‌طورند. تحوّلات تمدنی سریع صورت

انتخاب نشوند، ریاست کشور با رای مستقیم یا غیر مستقیم مردم برگزیده شده و دوران تصدی او محدود باشد. تأکید اصلی مفهوم جمهوری بر عدم وجود منصبی دائمی برای شخص اول مملکت است.



نمی‌گیرد. آن‌چه به سرعت اتفاق می‌افتد تغییر «سیاسی» حکومت‌هاست که به تبع تغییر شعارها روی می‌دهد. تا دیروز می‌گفتند: هر چه شاه بگوید. امروز می‌گویند: هر چه اسلام بگوید یا هر چه مردم بگویند. این تنها تغییر شعارهاست. اما مسأله این است که چگونه؟ وقتی شعار این بود که هر چه شاه بگوید، یا هر چه غرب بگوید، یا هر چه استثمارگران بگویند، برای جریان یافتن این شعار و تحقق آن، ساختارهای پیچیده و مفصلی تدارک شده بود. تمام نظام اداره کشور در ابعاد مختلف؛ بانک، صنعت، کشاورزی، مالیات، حقوق، قضا، قانون، آموزش، ورزش و... همه به گونه‌ای طراحی شده که شعار سیاسی فوق را به عمل نزدیک کند.

انقلاب سیاسی همین است. در هر جمهوری اولی، صرفاً شعارها تغییر می‌کند. اما قوانین و ساختارها، چارچوب‌هایی که تحقق شعارها را تضمین می‌کنند، این‌ها در یک انقلاب دومی باید تغییر یابند؛ انقلاب فرهنگی. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ طبیعتاً یک انقلاب سیاسی محسوب می‌گردد. ساختارهای اداره کشور و قوانین موضوعه پس از انقلاب تغییر

چندانی نداشته‌اند، تغییری عمده و کلان.

نظام اسلامی به مثابه یک تمدن نوین، برای رسیدن به گام دوم خود نیاز به فرصت دارد. زمانی که اندیشه اندیشمندان آن گرد هم آید و عزم ملّی بیافریند، در طراحی ساختارهایی که تا کنون در هیچ کجای عالم وجود نداشته است. ساختارهایی متناسب و ویژه برای این انقلاب با این شعارهای خاصّ و منحصر به فرد. ما باید شعار فرهنگی خود را بیابیم و برای تحقق آن تلاش کنیم.



تسریع حاکمیتی و ضرورت حمایت سیاست از فرهنگ

وقتی ساختارها کفرند، پیش از انقلاب بوده‌اند و پس از آن هم باقی مانده، نمی‌شود که همه چیز را به حال خود رها کرد تا در یک محیط آزاد متحوّل بشود. دست مردم را که رها کنی، در حقیقت به چاه طراحی شده توسط ساختار غربی انداخته‌ای. دنیاپرستی و سرمایه‌محوری آن‌چنان قوی می‌کشد، به دلیل چارچوب‌های مادی نظام اداَره کشور، شیوه مونتسکیو[1] و

---

۱. شارل–لوئی دو سکوندا (به فرانسوی: Charles-Louis de Secondat) یا بارون دو مونتسکیو (به فرانسوی: Baron de Montesquieu)، یکی از متفکران سیاسی فرانسه در عصر روشنگری که در سال ۱۶۸۹ در بوردو از شهرهای فرانسه زاده شد. به پژوهش‌های علمی، تاریخی و حقوقی توجه ویژه داشت و چون از وضع آن زمان کشور نا خرسند بود با نام مستعار کتابی زیر عنوان نامه‌های ایرانی منتشر ساخت و چون مورد توجه واقع گشت ☜



ماکیاولی[1]، مگر آزادی کمک به اصلاح می‌کند؟ بیشتر افساد است.

انقلاب سیاسی باید زمینه‌ساز انقلاب فرهنگی باشد. باید با اعمال قدرت، فرهنگ را جهت دهد و همسو کند. گام دوم وقتی جلو می‌افتد که حاکمیت در آن اعمال نفوذ نماید. اگر ساختارهای غربی نیامده بود و ابزارهای شکل‌دهنده رفتار را حاکم نکرده بود، بله، البته که می‌شد رها کرد تا در یک محیط باز، فرهنگ به صورت طبیعی شکل بگیرد و متبلور شود؛ فرهنگ انقلاب اسلامی. ساختارهای

به عضویت فرهنگستان فرانسه برگزیده شد. رفته رفته دست از دادستانی کشید و به تدوین اثر نام‌آور خویش، روح القوانین پرداخت، این کتاب با اقبال عمومی روبرو شد و بعدها نیز از مضامین آن در اداره کشورها و دولت‌ها بهره بسیاری گرفته شد. نظریه سه بخشی (به انگلیسی: Tripartite) منسوب به شارل دو مونتسکیو فیلسوف سیاسی قرن ۱۸ میلادی می‌باشد. مونتسکیو تفکیک قوای سیاسی کشور را در قالب قوای مقننه، مجریه و یک قوه قضائیه تعریف کرده‌است. رویکرد مونتسکیو پرهیز از حکومتی است که بیش از اندازه در دستان یک پادشاه یا مانند آن متمرکز شده باشد. نظام سه بخشی تفکیک قوای مطلق تلقی می‌شود.

۱. نیکولو دی برناردو د ماکیاولی (به ایتالیایی: Niccolò di Bernardo dei Machiavelli) فیلسوف سیاسی، شاعر، مورخ و نمایشنامه‌نویس مشهور ایتالیایی در ۳ مه ۱۴۶۹ در فلورانس ایتالیا به دنیا آمد و در ۲۱ ژوئن ۱۵۲۷ درگذشت. فرضیه ماکیاولی این بود که هدف مهم دولت پایداری و قدرتمند بودن است. از دیدگاه او، وجود دولت و دستیابی ان به قدرت خود هدف به‌شمار می‌رفت. مصلحت دولت از همه چیز برتر است. این بالاترین خیری است که ماکیاولی دست به دامان آن می‌شود، و از آن هیچ گریزی نیست. وی معتقد بود که دولت تنها موجود قانونی است که مستحق قانون گذاری و اجرای قانون است. دولت ☜



جدید متناسب ساخته شود و جای خود را در نظام باز کند. اما، ساختارهای غربی «هستند». جامعه باز سمت و سوی مشخصی در همان ساختارها دارد. چنین جامعه بازی قطعاً دشمن دارد و ما «باید» از دشمنان آن باشیم[1]. جامعه باز زمانی برای ما مطلوبیت دارد که ساختارهای غربی محیط آن را نبسته باشند. که امروز بسته‌اند. اصلاح انقلابی اصلاً در چنین جامعه باز و رها شده‌ای محقق نمی‌شود. مکانیزم بازار اجازه عمل را نمی‌دهد. نظام اسلامی نباید مردم و نهادهای مردمی را رها کند و امید داشته باشد تا گام دوم انقلاب به زودی محقق شود.

موفق، دولتی است که فکر کند بر جنگلی حاکم است که هر کس از زور و حیله بیشتری برخوردار باشد پیروز می‌شود. از نظر وی دولت میل به گسترش و توسعه طلبی دارد. اساس نظریه سیاسی وی بر بدبینی او نسبت به انسانها استوار است. به نظر ماکیاولی، انسانها بالطبع پلیدند و به همین سبب نیاز به نظام‌های سیاسی هماهنگ و با ثبات دارند تا بتوانند به صورت اجتماعی زندگی کنند.

۱. اشاره به کتاب «جامعه باز و دشمنان آن»، جامعه باز و دشمنان آن (به انگلیسی: The Open Society and Its Enemies) نام کتابی است از کارل پوپر (۱۹۰۲-۱۹۹۴) فیلسوف انگلیسی اتریشی تبار، که در ۱۹۴۵ انتشار یافت. به نظر پوپر در این کتاب، افلاطون و هگل و کارل مارکس دشمنان جامعه بازند و وی آن‌ها را به نقد می‌کشد.



استاد حسینی الهاشمی (ره) یکی از نخبگانی بود که در دهه‌های نخست انقلاب، شعار انقلاب فرهنگی را با تأسیس «دفتر مجامع مقدماتی فرهنگستان علوم اسلامی قم»[1] بر افراشت. بسیاری از بزرگان نیز روزهای اول با او همراهی کردند. اما به تدریج با دور شدن از عصر طلایی نهضت، ساختارها توجهات را برگرداند و عادی‌سازی اتفاق افتاد و او با شاگردان خود در مؤسسه‌ای که تأسیس کرده بود تنها شد و در سال ۱۳۷۹ هـ ش در اوج همین انزوا بدون هیچ بودجه‌ای که بتواند مسیر انقلاب فرهنگی را ادامه دهد از دنیا رفت.

وقتی در راستای خصوصی‌سازی و کاهش تصدّی‌گری دولت، اصل ۴۴ قانون اساسی[2] بازتعریف می‌شود، به نحوی

---

۱. فرهنگستان علوم اسلامی قم، موسسه‌ای علمی، پژوهشی و مذهبی است که بعد از انقلاب توسط سید منیرالدین حسینی الهاشمی در شهر قم تأسیس شد. این مؤسسه در زمینه نظریه‌پردازی در تولید علم دینی فعال است و تاکنون ایده‌های جدیدی را در این زمینه طرح کرده‌است. بعد از مرگ سید منیرالدین حسینی الهاشمی در سال ۱۳۷۹ سید محمدمهدی میرباقری مسئولیت این فرهنگستان را عهده‌دار است.

۲. اصل ۴۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به بیان رهنمودهای کلی و دیدگاه‌های و انتظارات از اقتصاد در جمهوری اسلامی پرداخته‌است و اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به بیان ساختار اقتصاد کشور از دید حقوقی. در این اصل تأکید شده که بنیان اقتصاد ایران دولتی است و فعالیت بخش خصوصی به‌عنوان مکمل و پایین دست پذیرفته ☜

که بتواند مفرّی برای نظام سرمایه‌داری شود، این نحوه رهاسازی به نفع مردم‌سالاری نیست. اگر چه ذیل نام مردم‌سالاری درج شده باشد. «آتش به اختیار»[1] واگذاری نهادها به دست مردم است. مسئولان است. متخصّصان و نخبگان است. سپردن وضعیت کشور به مکانیزم تعادلی بازار. وقتی ساختارها با دست نامرئی اسمیت بسته شده‌اند، پیش از انقلاب، جهت را می‌رباید و دسته‌بندی‌ها را طوری شکل می‌دهد که از درون همین آدم‌های خوب، بدترین‌ها رشد کنند و جایگیری کرده، این بار انقلاب را بربایند.



همه ما بازی خوردیم. نخبگان ما هم بازی خوردند. ساختارهای غربی موجود در اداره کشور ما را بازی دادند. گمان کردیم برای این‌که

می‌شود. به استناد این دو اصل بخش عظیمی از کارخانجات، شرکت‌ها و املاک پس از انقلاب ۵۷ مصادره شده بود. این دو اصل در بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸نیز تغییری نکرد. آیت الله خامنه‌ای در خرداد سال ۸۴طی ابلاغیه‌ای در این اصل تجدید نظر کرد و فعالیت بخش خصوصی را در بخش‌های بالادستی و بنیانی اقتصاد مجاز شمرد. وی سال بعد بند "ج" این ابلاغیه را که مربوط به واگذاری بخش‌های کلان اقتصاد ایران به بخش خصوصی بود را نیز به دولت ابلاغ کرد.

۱. رهبر انقلاب در دیدار رمضانی سال ۱۳۹۶ با دانشجویان، آن‌ها را به تلاش جدی و همه‌جانبه برای غلبه دادن گفتمان انقلاب در دانشگاه توصیه نمودند. ایشان در ضمن این بحث فرمودند: «من به همه‌ی آن هسته‌های فکری و عملی جهادی، فکری، فرهنگی در سرتاسر کشور مرتّباً میگویم: هرکدام کار کنید؛ مستقل و به‌قول میدان جنگ، آتش‌به‌اختیار.»

مردمی باشیم، برای این‌که بخش خصوصی بدرخشد و موفق شود، باید آدام اسمیتی عمل کنیم و مدام به سمت رهاسازی و آزادسازی برویم. خیال کردیم دست نامرئی آدام اسمیت به ما هم چون غرب خدمت خواهد کرد. غافل از این‌که نه تنها غرب خودش در دوره کینز به ضرورت دخالت‌های دولتی رسید، فراتر از آن، این ساختار در مسیر دنیاپرستی و رونق ربا عمل می‌کند و جامعه ما و انقلاب ما اساساً دینی‌ست و نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم به آن‌سو سرازیر شود. ما هر چه دست بازار را باز بگذاریم، مکانیزم آن «علیه» ما عمل می‌کند، نه «له» ما.

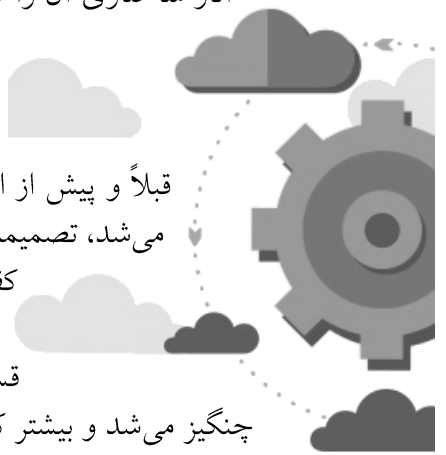
حاکمیت باید رسماً و علناً از انقلاب فرهنگی در تولید ساختارهای جدید حمایت کند، پول خرج کند و بودجه تخصیص بدهد و در برابر چشم همگان، نخبگان را جمع کرده و ناگزیر به فکر در این موضوع نماید. این راه سرعت دادن به انقلاب فرهنگی‌ست، گام دومی[1] که همه ما انتظار آن را می‌کشیم.

---

۱. گام دوم انقلاب بیانیه‌ای است که از سوی رهبر جمهوری اسلامی ایران، سید علی خامنه‌ای به مناسبت چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی صادر گردیده‌است و در آن برای استمرار راه انقلاب اسلامی به تبیین دستاوردهای چهل سال گذشته می‌پردازد. او در این بیانیه با هدف «جهاد بزرگ برای ساختن ایران اسلامی بزرگ» توصیه‌هایی ارائه می‌دهد. در این بیانیه سید علی خامنه‌ای، ملت ایران، به ویژه جوانان را مورد خطاب قرار می‌دهد و به توضیح و روشن کردن مسئله برداشتن «گام دوم» به سوی آرمان‌های انقلاب اسلامی در ۷ فصل می‌پردازد.

تنها راه نجات قایق توفان‌زده؛ بازگشت به سنّت، با تجربه کفر مدرن؛ آیا ما غرب را می‌شناسیم؟

کفر، مدرن شده است. قبلاً نبود. قبلاً کفر، مدرن نبود. ما همان‌چه نبود را می‌شناسیم. اما این کفر جدید را، این کفر ساخت‌یافته و نظام‌ساخته را اصلاً نمی‌شناسیم. با مفاهیم اولیه آن و بنیادینش آشنا نیستیم. همین است که هنوز قادر نشده‌ایم آثار ساختاری آن را کنترل کنیم.



در نظام مدرن، کفر تبدیل به وصف ساختار شده است. قبلاً و پیش از این، فردمحور که اداره می‌شد، تصمیمات که دست افراد بود، کفر هم وصف همان‌ها. اگر یکی کافرتر بود و قساوت بیشتری داشت، چنگیز می‌شد و بیشتر کشتار می‌کرد. آن‌که در

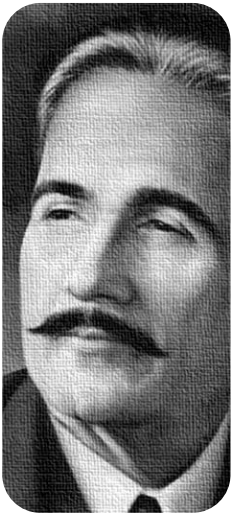
کفر رقیق‌تر، وصف فرد است دیگر، حاکم هم که می‌شد، بیش از دو سه نفر را نمی‌توانست.

اما امروز، ساختار کافر است. این‌طور بنا شده اصلاً. مهم نیست چه کسی رئیس‌جمهورشان باشد، یا صدراعظم. جناح‌ها هم تأثیر چندانی ندارند. به قول خودشان سرمایه ترسوست. سرمایه است که تصمیم می‌گیرد. اگر بهترین آدم دنیا هم باشد، صدراعظم کشورشان شود، نمی‌تواند به مردم فلک‌زده و بیچاره کشورهای آفریقایی کمک کند، زیرا ساختار اجازه نمی‌دهد. ساختار بر مبنای نظریه «منفعت شخصی» چیده شده، ماکیاولی طراحی شده، اسمیتی‌ست، نمی‌تواند به نفع کودکان گرسنه آفریقا از پیمانی خارج شود، سرمایه اجازه نمی‌دهد. تصمیم با سرمایه است.

راه ما چیست؟ بازگشت به سنّت‌های دینی خودمان؛ تقوا. هدف و آرمان ما سود و منفعت بیشتر نیست. دنبال رفاه بیشتر نیستیم. دنیاپرست اصلاً نیستیم. ما باید به ایمان خویش و تاریخی خود باز گردیم. چون کلام اقبال بزرگ[۱]:

---

۱. محمد اقبال لاهوری یا علامه اقبال (به اردو: علامه محمد اقبال) (۱۸ آبان ۱۲۵۶ سیالکوت تا ۱ اردیبهشت ۱۳۱۷ لاهور) شاعر، فیلسوف، سیاست‌مدار و متفکر مسلمان پاکستانی بود که اشعار زیادی نیز به زبان‌های فارسی و اردو سروده‌است. اقبال نخستین کسی بود که ایده یک کشور مستقل را برای مسلمانان هند مطرح کرد که در نهایت منجر به ایجاد کشور پاکستان شد. اقبال در دوران جنگ جهانی اول در جنبش خلیفه که جنبشی اسلامی بر ضد استعمار بریتانیا بود، عضویت داشت. وی با مولانا محمد علی و محمد علی جناح همکاری نزدیک داشت. وی در سال ۱۹۲۰ در مجلس ملی هندوستان حضور داشت. اقبال همواره کوشیده‌است که مردم را آگاه کرده و از بند استعمار برهاند؛ ازاین رو نگاهی ژرف به کشورهای استعمارشده اسلامی پیرامون خود داشت و با نظر به ویژگی‌های سیاسی آن زمان و اندیشه‌های اسلامی، او پذیرش ویژه‌ای پیدا کرد. دلیل دیگر چهره فرامرزی ☜



پس چه باید کرد ای اقوام شرق
باز روشن می شود ایام شرق

در ضمیرش انقلاب آمد پدید
شب گذشت و آفتاب آمد پدید

یورُپ از شمشیر خود بسمل فتاد
زیر گردون رسم لادینی نهاد

در نگاهش آدمی آب و گِل است
کاروان زندگی بی منزَل است

روح شرق اندر تنش باید دمید
تا بگردد قفل معنی را کلید

اما این بازگشت باید با ابزاری نو باشد، با شیوه‌ای جدید، با تجربه‌ای که از کفر مدرن آموخته‌ایم؛ وصف‌سازی برای جامعه و نظام. ما باید تقوا را «وصف نظام» کنیم، همان‌طور که کفار کفر را کردند. طوری که بدترین آدم‌ها اصلاً نتوانند در سیستم بالا بروند. اصلاً جایی برای آن‌ها نباشد. به نفع‌شان اصلاً نباشد. نخواهند اصلاً خودشان که در سیستم اسلامی مدیر باشند، مدیریت آن‌چنان پرهزینه، که دنیاپرستان را طرد کند. ما باید تقوا را وصف ساختار اداره کشور کنیم، با تمام مفاهیم و معانی و راهکارهای اخلاقی‌مان. تمام فضایل اخلاقی باید وصف نظام شود؛ صداقت، عدالت، رفق و مدارا، اشداء علی الکفار و.... چطور ممکن است؟ ما تحت فشار کفر هستیم امروز. آن‌چه به آن‌ها اعطا شده سبب این فشار است.

وی را می‌توان در پیوستگی فرهنگی و تاریخی و مذهبی کشورش با برخی کشورهای همسایه مانند ایران و افغانستان دانست.

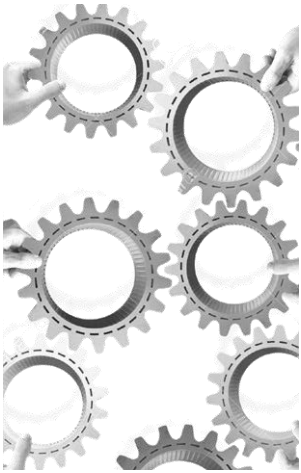
مؤمنین باید حرکت کنند. وقت پیشرفت رسیده است. تلاش می‌خواهد. موضوع تلاش چیست؟ بازگشت به مبانی ایمانی البته با تجربه مدرن! انقلاب باید «ساختار متّقی» بسازد، در مقابل «ساختار کفر».

امتناع اصلاحِ بخشی در نظامی که ساختار در آن کار می‌کند، نه آدم‌ها

این «بخشی» نمی‌شود. یعنی چه؟ نمی‌شود بخشی از «سیستم»[1] را تغییر داد، بدون این‌که تمام آن تحت تأثیر قرار

---

۱. سیستم مجموعه‌ای از اجزای مرتبط است که در کلیت خویش برای ایفای وظیفه‌ای مشخّص در کنش متقابل و هماهنگ با محیط است. در تفکر سیستمی، سازمان‌ها مانند سیستم‌هایی هستند که در دل یک مجموعه محیطی بزرگ‌تر قرار گرفته‌اند. هر سیستم شامل ورودی، خروجی، پردازش و بازخورد است، بنابراین داشتن تفکر سیستمی برای یک مدیر بسیار حائز اهمیت است. به کمک یک نظارت دقیق اگر خروجی ما از خروجی مورد نظرمان فاصله کم و بیش چشم‌گیری داشت، با استفاده از Feedback (بازخورد) ورودی را تغییر داده و Replanning (برنامه‌ریزی مجدّد) می‌کنیم. تفکر سیستمی به مدیران کمک می‌کند تا ساختار، الگوها و وقایع را در پیوند با یکدیگر مورد بررسی قرار دهند و تنها به مشاهده اکتفا نکنند. تفکر سیستمی مبتنی بر نوعی کلّی‌نگری است که با تحلیل، قابل درک نیست. به عنوان مثال در بدن انسان، نحوه رفتار چشم بستگی به نحوه رفتار مغز دارد. هر زیرمجموعه‌ای که از عناصر تشکیل شود، بر رفتار کلّ سیستم مؤثّر است و این تأثیر حدّاقل به یک زیرمجموعه دیگری از سیستم بستگی دارد. به عبارت دیگر اجزای یک سیستم چنان به هم مرتبطند که هیچ زیرگروه مستقلّی نمی‌تواند از آن‌ها تشکیل شود. با استفاده از تعاریف فوق نتیجه می‌گیریم هر سیستمی را نمی‌توان به اجزای مستقل ☜



نگیرد. نگرش سیستمی این را می‌گوید. ما با یک نظام مواجه هستیم. هر جا که نظام هست، نظم هست، اجزاء هست و یک کلّ که اجزاء با کنار هم قرار گرفتن آن را ساخته‌اند.

اجزاء با هم متفاوت‌اند. لاجرم باید باشند. کارکردهای هر یک مختلف. مثل هم باشند کلّ نمی‌سازند، نظام نمی‌شود و نمی‌تواند یکپارچه در مسیر واحدی عمل کند. حالا یک بخش را بخواهی اصلاح کنی، نه فقط دیگر بخش‌ها مقاومت می‌کنند و جلویت را می‌گیرند، که همان بخش هم مثل فنری دوباره جای خود باز می‌گردد، تا رها کنی. اصلاح در یک نظام به صورت بخشی غیرممکن است. ممتنع. مدیری بیاید برای اصلاح واحد خودش، طرد می‌شود. کل سیستم او را طرد می‌کند. نمی‌پذیرد. قابل پذیرش نیست.

فضای مجازی را بیاییم اصلاح کنیم. فعلاً آموزش و پرورش را رها کن، بیا مسأله حجاب را کف خیابان حل کنیم. نه، مسجد مهم است، فضای مجازی به کنار، همه تمرکز خود را روی مسجد قرار دهیم. نشد، حوزه علمیه مهم‌تر است، باید تحوّل در نظام آموزشی آن حاصل شود. دانشگاه هم هست.

تقسیم نمود و در نتیجه انتظار اوّلیه از هدف اصلی سیستم را برآورده نمی‌سازد. در تفکر سیستمی مدیر سازمان تنها به خروجی اکتفا نکرده و برای رسیدن به هدف به یکایک اجزای سیستم توجه خاص می‌کند.



فعلاً مدرسه را درست کنیم، بعد می‌رویم سراغ باقی.

مشکل اصلی مسکن است. بیایید چند صد هزار خانه بسازیم و تحویل جوانان بدهیم، ازدواج زیاد بشود، مشکل طلاق را بعد حل می‌کنیم. کودکان بی‌تربیت شده‌اند؟ مهم هست، ولی الآن جمعیت را به اندازه مطلوب برسانیم، بحث تربیت باشد بعد از آن.

خیر، این نمی‌شود. سیستم مثل یک سینی بزرگ است. قدیم می‌گفتند: «مجمع». وسط آن، دقیقاً در نقطه وسط روی میله‌ای تیز استوار شده. مثل ترازو. از همه طرف تعادل می‌خواهد. یک لیوان را یک‌طرف بگذاری، سوی دیگر بالا می‌آید و به سمت سقوط می‌رود. برداری هم. اگر تغییری لازم باشد، ناچاری چند وسیله را با هم اضافه کنی یا با هم کم. تا تعادل را حفظ کنی. جامعه تعادل می‌خواهد. جامعه یک سیستم است. امروز این‌طور است.



وقتی با نظامی مواجه هستیم که آدم‌ها ابزارند و قدرت در اختیار

ساختار. تصمیم را ساختار می‌گیرد در راستای آرمان‌ها و اهداف. این‌جا «بخشی» کار پیش نمی‌رود. یک طرح کلان می‌خواهد. «مدل‌سازی»[1] لازم است. عناصر محوری شناسایی می‌شود و ترابط آن‌ها بررسی، ملاحظه که شد، ایراد ساختار در می‌آید. همان را برطرف می‌کنند با طرحی جدید. قوانین که تغییر کند و ساختار درست شود، به سرعت تمام مشکلات مرتفع می‌گردد. تمام بخش‌ها.

۱. خلاصه‌ای از واقعیت را مدل گویند. به بیان دیگر، نمایش مجرّد (به انگلیسی: abstract) یا فیزیکی یک شیء یا سیستم (سامانه) را (از یک دیدگاه و نگاه خاص) مدل می‌نامند. فرایند ایجاد و انتخاب مدل‌ها را مدل‌سازی نامیده‌اند. مدل‌ها، انواع گوناگون داشته (مثل مدل فیزیکی، مدل (ریاضی)، مدل آماری، مدل گرافی، نرم‌افزاری، و ...) و کاربردهای حیاتی متنوّع و فراوانی در همه زمینه‌های علوم و فناوری دارند.



توضیح بدنامی آدم‌هایی که نقشی در خرابی نداشتند، جز عدم آشنایی با سیستم؛ از بازرگان تا روحانی

از ابتدای انقلاب درگیر این مسأله بودیم. هنوز هم. این یک ایراد جدّی‌ست؛ چرا اکثر رؤسای جمهورمان با بدنامی کنار رفتند، در پایان کارشان؟

اگر پنج سیب از باغی بکنی، اولی را باز کردی و کرم داشت، می‌گذاری به حساب احتمال، شانس من بوده است، اتفاق است، در اصطلاح فلسفی «صُدفه»[1]. اما اگر دومی را باز کردی و باز هم کرم داشت، مشکوک می‌شوی. بلافاصله سراغ

---

۱. صدفه عبارت است از اینکه فرض کنیم حادثه ای خودبخود بدون آنکه شیئی ازاشیاء دخالت داشته باشد، به وجود آید.

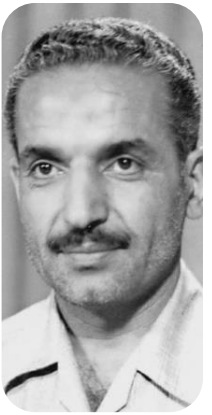


سوّمی می‌روی، اگر صاحب باغ باشی و سوّمی را هم کرمو بیابی، بر می‌آشوبی و فغان می‌کشی: «آی، تمام محصولم از دست رفت!» باغدار چطور با دیدن سه سیب کرمو به قضاوت می‌رسد و داغدار می‌شود؟!

کار کار همان حساب احتمال است. حساب احتمال می‌گوید که «صُدفه» دائمی نمی‌شود، تکرار نمی‌شود. اگر شد دیگر اتفاق نیست. حادثه نیست. اگر تکرار شد علّت دارد. آن را باید جست.

به رزومه آدم‌ها وقتی می‌نگریم، از نخستین رئیس جمهور تا آخری، نمی‌شود راحت قضاوت کرد و همه را بد دانست. خیلی‌هایشان تلاش کردند خوب باشند، خوب رفتار کنند. اما سیستم را نمی‌شناختند. آن‌هایی که دنبال اصلاح وضعیت زندگی مردم بودند، خواستند با ساختار غربی همراه شوند، نفهمیدند که عناصر انقلابی نظام جلوی آن‌ها خواهند ایستاد. خاتمی درست شد و روحانی و آغاز امر با رفسنجانی. آن‌هایی که انقلابی عمل کردند، تمام ساختار کفر که در عمق قوانین کشوری مستتر و پنهان شده، تمام قد در برابرشان ایستادگی کرد. خواستند مفسدین را نام ببرند، قوانین اجازه ندادند، خواستند عمران و آبادانی





کنند، تورّم گریبان‌گیرشان شد. نظام بانکداری حالشان را با تکثیر اسکناس و اعتبار گرفت. احمدی‌نژاد هم قربانی این اتفاق است. بازرگان می‌خواست کشور در عرصه سیاست آزاد باشد و غربی رفتار کند، ندید که ملّت غرب را نمی‌خواهد. با تعجب جایگاه خود را رها کرد. اگر با هر کدام از این آدم‌ها خلوت کنی، محرم اسرارشان که باشی، به شگفتی شاید بیایی از این‌که می‌خواستند صواب کنند و کباب شد! خواستند شاید واقعاً. اما بلد نبودند. سیستم را نمی‌شناختند. اشتباه کردند. قصوری که بدنامشان ساخت.

مثال ساختاری آن را عرض می‌کنم. فقط یک نمونه. روزی در قانون اساسی نوشتیم که سه قوّه داشته باشیم؛ به پیشنهاد مونتسکیو. یک رئیس جمهور هم، تا مسئول هماهنگی سه قوّه باشد و بر کار آن‌ها نظارت کند. مسئول اجرای قانون اساسی باشد. مسئول و نماد تمام جمهوریت نظام باشد. خُب این نشد. ما یک ولی فقیه هم داشتیم. چیزی که در ساختار مونتسکیو دیده نشده بود. نخست وزیر به عنوان رئیس دولت با رئیس جمهور به چالش خورد.

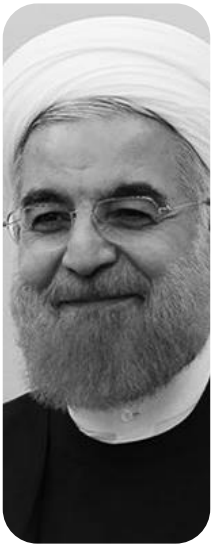


آیت‌الله خامنه‌ای[1] شکایت به امام (ره) برد و میرحسین[2] هم از طرف دیگر. قانون اساسی بالاخره اصلاح شد و... چه؟! کدام حذف شد؟ رئیس جمهور یا نخست‌وزیر؟! ظاهر این است که نخست‌وزیر حذف شد و رئیس جمهور شد رئیس دولت. اما، این یک اشتباه لفظی‌ست. وقتی تمام وظایف نخست‌وزیر افتاد گردن رئیس جمهور، هماهنگی قوا و نظارت بر قانون اساسی هم شد وظیفه رهبری، پس در حقیقت این رئیس جمهور بود که حذف گردید و نخست‌وزیر نام او را به ارث برد. خُب این چه اشکالی دارد؟ یک اسم است دیگر. خیر، فقط اسم نیست. توقّع هم هست. عنوان رئیس جمهور برای فردی که این منصب را به دست می‌گیرد



۱. سید علی حسینی خامنه (زاده ۲۹ فروردین ۱۳۱۸، مشهد) معروف به سید علی خامنه‌ای، روحانی مسلمان، مجتهد، مرجع تقلید شیعی و امام جمعه تهران و دومین رهبر ایران است. پس از پیروزی انقلاب ایران در بهمن ۱۳۵۷، سید علی خامنه‌ای عضوی از شورای انقلاب، امام جمعه تهران، و معاون وزیر دفاع شد. پس از آن، یک دوره نماینده تهران در مجلس شورای اسلامی و دو دوره رئیس‌جمهور ایران شد.

۲. میرحسین موسوی خامنه (۱۱ اسفند ۱۳۲۰ در خامنه) سیاستمدار اصلاح طلب ایرانی، نقاش و معمار اهل ایران است. او یکی از نخستین اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و یکی از بلندپایه‌ترین اعضا و قائم‌مقام دبیرکل این حزب در دهه شصت و نخستین سردبیر ارگان حزب جمهوری، و پنجمین و آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ بود. او پس از درگذشت سید روح‌الله موسوی خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، با تغییر قانون اساسی و حذف پست نخست‌وزیری، از فعالیت‌های اجرایی کناره گرفت.

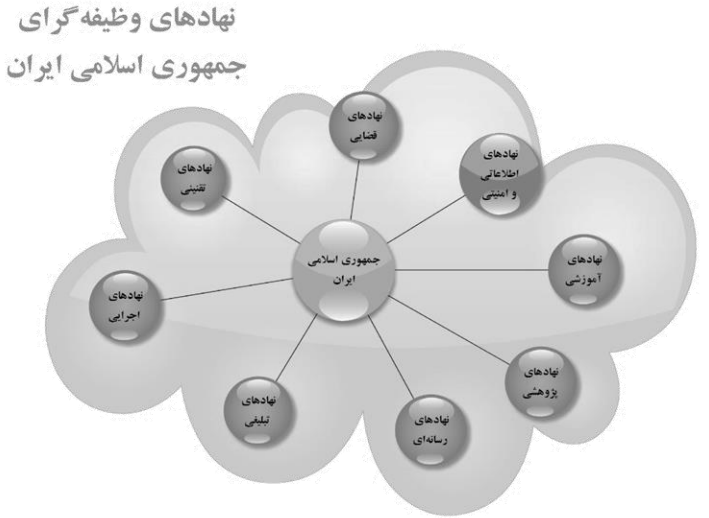


توقعاتی همراه می‌آورد؛ تعیین سیاست‌های خارجی، امنیت داخلی، ارتباط با دُوَل جهان و چه و چه. اما در عمل، وقتی متوجه می‌شود بعضی از این تصمیمات از عهده او خارج است و به دست رهبری سپرده شده، وقتی بعضی از وزرا را نباید رأساً و شخصاً تعیین و جابه‌جا کند، به چالش می‌خورد. ایمان آدم‌ها هم مراتب دارد، بعضی بیشتر می‌لغزند و بعضی کمتر.

چنین مواردی کم نیست. تقصیر آدم هم نیست. نمی‌شود همه را مقصّر دانست. ساختار از پایه ایراد دارد. غربی بوده در ابتدا، به دلیل سازگار کردن با اسلام و انقلاب بخشی را بر هم زده‌ایم. انگار چوب لای چرخ دوچرخه رفته باشد، مدام لنگ می‌زند. زیرا دیگر یکپارچه و سازگار نیست.

اصلاح سیستمی در نگرش سیستمی؛ آیا ما نظریه حکومتی جدیدی داریم؟

اگر قرار باشد سیستم را اصلاح کنیم، یک نظریه جدید برای کل سیستم نیاز داریم. اگر دنیا باشد و دولت دنیاداری، وظیفه حکومت را همان تعریف کنیم که ماکیاول گفت، خُب



این‌که همان می‌شود. همان سیستمی که اکنون هست. بهترینش هم هست، در دنیا. سال‌ها تجربه پشت آن. ما آن را نمی‌خواهیم. نخواستیم که انقلاب کردیم. شاه که همان مسیر را داشت می‌رفت. می‌خواست دروازه‌های تمدن را هم باز کند. مردم ما دنیاپرستی را انتخاب نکردند، دنیا را به نفع آخرت، مزرعه آخرت طلب کردند.

ولایت فقیه یک نظریه جدید است، در حکومت. نظیر ندارد در دنیا. جمهوری اسلامی ما مثل جمهوری اسلامی پاکستان[1] نیست. ما ساختاری می‌خواهیم که مسیر پیشرفت ایمان و تقوا در جامعه باشد. پس ساختار خود را باید بر بنیان ولایت فقیه استوار کنیم.

یک نظریه جدید در حکومت، تعاریف جدید می‌خواهد. باید بگوییم هدف از دولت چیست، کار آن چیست اصلاً. قوّه قضاییه را بازتعریف کنیم. مکانیزم عمل آن را متناسب با هدف آن بسازیم. مجلس شورا چیست اساساً؟ کارکرد آن؟ باید تعریف کنیم و از ابتدا اجزاء را در کنار هم بچینیم. با نظمی جدید. چرا سه قوّه؟ شاید بیشتر لازم باشد. سپاه و ارتش چه جایگاهی دارند؟ چه هدفی؟ در ساختار کلان نظام چطور؟ این‌ها تعریف می‌خواهد و برای تعریف، ما به آن نظریه‌های کلیدی محتاجیم.

---

۱. پاکستان با نام رسمی جمهوری اسلامی پاکستان (به زبان اردو: اسلامی جمهوریه پاکستان)، کشوری در جنوب آسیا است و پایتخت آن اسلام‌آباد نام دارد. این کشور در جنوب مرز آبی هزار کیلومتری با دریای عمان دارد و از غرب با ایران، از شمال با افغانستان، از شرق با هندوستان، و از شمال شرق با جمهوری خلق چین هم‌مرز است.

قوای پنجگانه
جمهوری اسلامی ایران
جمهوری اسلامی ایران
قوه رهبری
دفتر
بیت
نهادهای وابسته
قوه اجرایی
کابینه
تقسیمات کشوری
استانداری
فرمانداری
بخشداری
شوراهای عالی
قوه قضایی
دیوان عالی
شوراهای حل اختلاف
دادگاه‌ها
عمومی
خانواده
کیفری
انقلاب
انتظامی قضات
قوای امنیتی
ارتش
وزارت اطلاعات
سپاه
پدافند غیرعامل
قوای تقنینی
مجمع تشخیص مصلحت
شورای نگهبان
مجلس شورای اسلامی
شورای انقلاب فرهنگی

سیستم را از پایین نمی‌شود اصلاح کرد. تغییر از کلان آغاز می‌شود. پس دست مردم نیست. مردم به کار روزمره خویش مشغول، قدرت و فرصت و دانش کافی ندارند. نباید فرصت‌سوزی کنیم، مثل فرانسوی‌ها، تا جمهوری اول به دوم برسد، با خونریزی و انقلاب. انقلاب در ساختارها را باید خود ما رقم بزنیم. باید حکومت رقم بزند. اگر تلاش از بالا باشد، مسیر که باز بشود، نخبگان سر جای خود عمل خواهند کرد. اگر فرصت اصلاح سیستم از بالا را فراهم نکنیم، نظریات جدید را ارائه ندهیم، کف جامعه تا یک زمانی صبوری خواهد کرد. بعد به خاطر حفظ اسلام هم که شده قیام خواهد کرد. برای حفظ اسلام دوباره ناگزیر به مبارزه در بستر جامعه خواهیم بود.

قیام فرهنگی؛ تنها راه برای انقلاب فرهنگی و انقلاب فرهنگی؛ تنها راه برای نجات

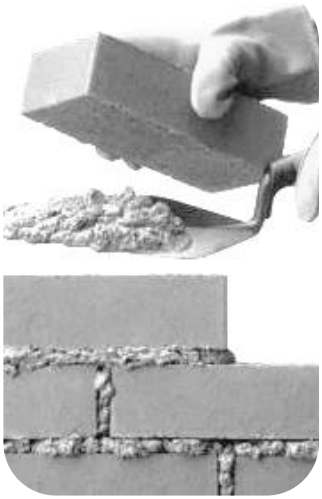
اصلاح جامعه نیاز به عزم ملّی دارد. یک تنه نمی‌شود. یک نفر و دو نفره نیست. اگر یک روز امام راحل عظیم‌الشأن (ره) فریاد «اسلام در خطر است» سر داد، این روند آگاه‌سازی بوده است. نخبگان را آگاه کرد. مردم را آگاه کرد. شبکه‌سازی کرد در میان نخبگان. خواصّ اهل حق جمع شدند. متوجه شدند. آگاهی پیدا کردند و آگاهی بخشیدند. از تمام ابزارهای به روز هم استفاده کرده. نوار کاست را که آخرین فن‌آوری آن عصر بود به خدمت گرفته. کار را تا انتها بردند، تا دورترین روستاها را آگاه



کردند. مسجد فعّال شد و مرکز و کانون تبشیر و اطلاع‌رسانی و اجتماع مردم برای آغاز یک حرکت بزرگ.

انقلاب فرهنگی یعنی تغییر در ساختارها. این تغییر ضروری‌ست. ساختار مثل ساختمان یک بناست. اگر ساختمان مال بیگانه باشد، همه مستأجریم. مال خودمان نیست. امروز ما در ساختمان کفر زندگی می‌کنیم. بانک ما ربوی‌ست. مهریه زنان ما ربوی‌ست. اسکناسی که در دست داریم ربوی‌ست. خرید و فروش نقد و نسیه ما ربوی‌ست. اجاره خانه و رهن آن ربوی‌ست. تمام مواد غذایی که از طریق کارخانه‌ها تولید شده، که امروزه همه چیز کارخانه‌ای شده، ربوی‌ست، زیرا کارخانه نمی‌تواند بدون وام بانکی و سود و کارمزد آن سر پا شده باشد. این ساختمان از اساس اسلامی نیست. مال ما هم نیست. ما در ساختمان بیگانگان زندگی می‌کنیم. سال‌هاست.

اگر بخواهیم ساختمان خودمان را بسازیم، باید در فرهنگ، انقلاب کنیم. یعنی ساختارهای جدیدی طراحی کنیم. از اساس و بنیان، فکر جدید کنیم. این عزم ملّی می‌خواهد. و عزم ملّی بدون آگاهی نمی‌شود. تنها راه آن «قیام» است. قیام یعنی همه باید بیایند وسط و با تمام قوا. مردم آگاه شوند، نخبگان هم. سفت بایستیم پشت تولید ساختار. شرح دهیم که چه بر سر ما آمده و می‌آید. به این روش امید است که درست شود.



شیوه صحیح یافتن راهکار؛ از جایی که خودت ایستاده‌ای

وقتی به دنبال راهی برای حل مشکلات می‌گردیم، یکی از بحرانی‌ترین اشتباهات ما، یافتن راهکار برای دیگران است. مثلاً قیمت طلا که بالا می‌رود، ما چنین راه‌هایی می‌جوییم: رئیس بانک مرکزی باید طلا را ارزان‌تر در بازار بفروشد. رئیس جمهور باید سخنرانی کند و فلان حرف را بزند. صرافی‌ها باید... این‌ها هیچکدام «راهکارِ ما» نیست. ما عادت داریم به جای دیگران بیاندیشیم و راهکارَهای آن‌ها را بیابیم.

راه صحیح، مبدأ و مقصد می‌خواهد. راهی که برای تو تنظیم شده باشد، راهی‌ست که مبدأ آن تو باشی. راهکار تو باید دقیقاً از جایی شروع شود که تو ایستاده‌ای. راهکار من نیز. راهکار من باید از خودم شروع شود.

یک‌بار دیگر به مثال دقّت می‌کنیم. راهکار من چه خواهد بود؟ اگر من با فلانی صحبت کنم، شاید چون با رئیس بانک مرکزی آشناست، بتواند توصیه کند تا طلا را ارزان به بازار



عرضه کند. من یک مقاله بنویسم در این موضوع و برای فلان نشریه ارسال کنم. من در این‌جا سخنرانی کنم تا مردم در این زمینه مطالبه کنند.

انقلاب فرهنگی عزم ملّی می‌خواهد و نقش هر کدام از ما متفاوت، ما باید راهکار خودمان را پیدا کنیم و از جایی که هستیم حرکت را آغاز کنیم. تا «قیام لله» نکنیم به این زودی‌ها نمی‌توانیم امید به تغییر ساختار کفر داشته باشیم.

و در پایانی خوش: آزادسازی انرژی‌ها و همسوسازی کانالیزه شده در ساختار

و این فصل از نوشتار، دقیقاً محلی است که ما پاسخ تمام سؤال‌های خود را می‌یابیم. وقتی کانال‌سازی کردیم، ساختاری که چارچوب رفتاری بشر است، وقتی تقوامحور شده باشد، تصمیمات دیگر فردی گرفته نمی‌شود، آمد و رفت آدم‌ها و نیروهای انسانی و مدیران دانی و عالی تأثیری در جهت حرکت نمی‌نهد، حالا ما آن‌چه را که نیاز داریم در اختیار داریم.

این‌جاست که قایق‌ها را باید به آب بیاندازیم و جامعه حرکت خود را آزادانه به انجام برساند. حالا ما مدعی جامعه باز هستیم و به زودی تمام غربی‌ها دشمنان جامعه باز ما خواهند بود. آن‌ها خواهند فهمید که آزادی در جامعه اسلامی ضرورتاً به سمت و سوی حق و عدالت هدایت می‌شود. مردم در این آزادی به سمت تعالی و پیشرفت می‌روند. جامعه رشد می‌کند و آخرت‌محور می‌گردد. مردم را این‌جا اگر آزاد بگذاری دنبال ثروت‌اندوزی و کلاه‌برداری از هم نیستند.

ارزش‌ها تغییر کرده و روش‌ها نیز.

مردم‌سالاری دینی در نقطه‌ای اتفاق می‌افتد که ساختارهای اداره نظام، دینی باشند. وقتی باشند، دیگر خودشان رفتار خود را اصلاح می‌کنند. جهت حرکت جامعه پیوسته رو به هدایت است.

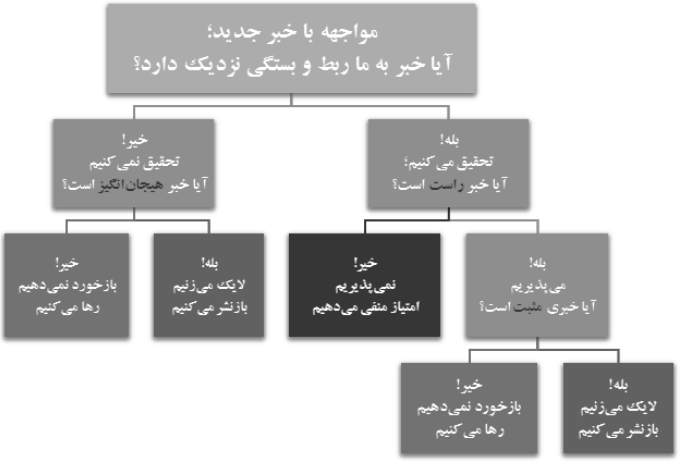


حالا اگر حجاب را هم سخت نگیریم، از روی رقابت با هم پیوسته باحجاب‌تر می‌شوند. «حجاب» ارزش شده و هر کسی سعی می‌کند بیشتر از آن داشته باشد، تا مقرّب‌تر باشد. کسی دنبال «ربا» نیست، زیرا سود مادی فایده‌ای برایش ندارد. بانک می‌خواهد که چه کند؟ بانکدارها هم بیکار می‌شوند و وامی درخواست نمی‌شود از آن‌ها. باید که تعطیل کنند و بروند کار دیگری برای خود پیدا کنند.

وقتی صحبت از جریان فعالیت‌های آزاد مردم می‌شود، انرژی‌های نهفته در بشریت را در این مرحله می‌توان آزاد کرد. خودشان اگر مثلاً در شبکه اجتماعی بروند، محتوای درست تولید می‌کنند، داده‌های خوب را بازنشر کرده، مطالب ارزنده را به گوش هم می‌رسانند. دیگر ناخواسته، بدون نیاز به کنترل، بدون ابزارهای بازرسی و ارزیابی و کسانی که محاسبه کنند و مراقبه، بدون پرداخت حقوق حتی، شبکه‌های انسانی شکل می‌گیرد و گروه‌های همکاری. مردم خودشان به خاطر آرمان‌هایشان تلاش می‌کنند و سلسله مراتبی از قدرت لازم

نیست تا آن‌ها را الزام نماید.

امروز مگر فعالیت‌های آزاد فسادآمیز همگی با انحصار و فشار و هزینه به انجام می‌رسد؟ کافیست به شبکه‌های اجتماعی روزمان نگاه کنیم. مردم خودشان با هزینه شخصی در حال نشر اکاذیب و ابتذال و هجوهای بی‌سود و فایده هستند. چرا چنین می‌کنند؟ زیرا در ساختار دنیاپرستانه کفر زندگی می‌کنند. این نمودار را مشاهده کنید، درخت تصمیم‌گیری برای نشر اطلاعات در شبکه مجازی است:



امروز بیشتر اخبار و مطالب منتشره در شبکه‌های مجازی در سمت «غیرمرتبط» قرار می‌گیرند و صرفاً به دلیل «هیجان» آن منتشر می‌گردند و بالا می‌آیند. هیچ کنترلی روی صحّت این اطلاعات صورت نمی‌گیرد.

انسان‌ها انرژی‌های غیرمتمرکز و گسترده‌ای در جهان هستند. وقتی ساختارهای اجتماعی این انرژی‌ها را به صورت «همسو» «آزاد» کند، آزاد شدن و سرکوب نشدن از یک‌سو و



«هم‌جهتی» در ساختار از سوی دیگر، قدرتی بیشتر از بمب اتم در اختیار آرمان‌ها قرار می‌دهد. این آن چیزی‌ست که انبیاء عظام الهی نیز به دنبال آن بودند. این‌که با شهادت یا رحلت یک نبی، مردم به فساد اَعقاب خود باز نگردند و مسیر حق را ترک نکنند. این تنها در ساختارسازی دینی رخ می‌دهد. این رسالت انبیاء بوده است. مردم باید در غیاب انبیاء و اولیاء هم بتوانند به سادگی دین خود را حفظ کنند. جامعه به آن‌ها کمک کند برای این منظور.

شرایط اضطرار



اما اگر ما باشیم و ناتوان از اصلاح ساختارهای اداره نظام اسلامی، اگر نمی‌توانیم قیام کنیم و توانایی کافی برای تحوّل بزرگ نداریم، چاره چیست؟

این‌جا دیگر نمی‌توانیم به «آزادی» فکر کنیم. باید شرایطی کاملاً کنترل‌شده فراهم کرد. دیگر نمی‌شود اجازه داد ماهواره بیاید و ول باشد، اینترنت بدون فیلتر باشد، وضعیت حجاب را نمی‌توانیم واگذار کنیم تا با فرهنگ اصلاح شود. باید سفت و سخت بگیریم. حکومت باید که در این مرحله پلیسی باشد.

اما پلیسی بودن و امنیتی بودن حاکمیت باید متناسب با تأثیرگذاری مخاطب باشد. یک فردی که حجاب شخص خودش نادرست است، برخورد با او بسیار سهل‌تر است، تا

بازیگری که بی‌حجاب فعالیت مجازی دارد. او الگوست. الگو شده و مسئولیت دارد. او هزارهزار را بی‌حجاب می‌کند. با او باید سفت برخورد کنیم. با آن مسئولی هم که ثروت مردم را بر می‌دارد، سفت‌تر و محکم‌تر از همه. بازار نباید آزاد باشد، و گرنه دست نامرئی غربی می‌آید و تعادل آن را به نفع ثروت‌اندوزان بر هم می‌زند. باید به زور جلوی دزدی را بگیریم و اشرافی‌گری را مهار کنیم. خانه‌ها را بگردیم و هر چه خالی‌ست از مالکین بگیریم و به قیمت آجر و مصالح آن، به بی‌خانمان‌ها بفروشیم. زمین را اجازه ندهیم کسی مالک شود، تا نتواند با انحصار آن، بر تورّم دامن بزند، مسئولین زراندوز را مهار کنیم، طرد کنیم.

برای کنترل شبکه‌های مجازی، پلیس قدرتمند می‌خواهیم و ابزارهای پیشرفته‌تر. گروه‌های تولیدکننده محتوا هم باید کاملاً طبقه‌بندی شده و تحت سلسله‌مراتبی دقیق عمل کنند. بودجه و هزینه فراوان هم، ردیف به ردیف نیاز است. می‌خواهیم خلاف جریان رودخانه حرکت کنیم، شوخی که نیست. وقتی ساختارهای کفر را بخواهی دور بزنی، ساختارهایی که هزار هزار هر روز فساد می‌آفرینند، تو که نمی‌توانی روزی یکی را اصلاح کنی. باید ابزارها و فن‌آوری‌ها را به کار بگیری، بلکه از هزار دشمن عقب نمانی.



دشمن، ساختاری ساخته که وقتی مردم را رها می‌کند، آزادی مورد نظر «میل» را که به آن‌ها می‌دهد، هر روز میلیون‌ها

کلیپ شهوت‌رانی را تولید و بازنشر می‌کنند. فساد را اشاعه می‌دهند و هوای نفس و شهوات بشر می‌شود وصف همه شبکه‌های مجازی.

ما تا وقتی ساختارها را تغییر نداده‌ایم، باید هزینه کنیم، وقت بگذاریم، نیرو جمع کنیم و تربیت نماییم، سپاه بسازیم، ارتش تدارک کنیم، لشکر فرهنگی داشته باشیم، آموزش دهیم و به صف کنیم، دقیق جهت بدهیم و عملیات تعریف کنیم، افسران جنگ نرم این‌ها هستند، تحت مدیریت دقیق سلسله‌مراتبی ما، تحت فرماندهی یک قرارگاه واحد.



کار فرهنگی امروز این است، برای حرکت در جهت مخالف جریان ساختاری فرهنگ غربی. درست مثل یک نیروی نظامی، نیروها با موفقیت‌ها مدال بگیرند، درجه بگیرند، امتیاز کسب کنند، تا نسبت به هم رقابت پیدا کرده و تلاش‌شان بیشتر شود. غیر این نمی‌شود. آن‌هایی که این مطلب را نفهمیده‌اند، همگی دچار مشکل شده، جریان تند مخالف آن‌ها را برده است!

و کلام آخر

اگرچه متن کتاب را با جداول ۲۷گانه آغاز نکردم و شرح مبانی فلسفی «اصالت ولایت» را مقدّم نداشتم، روش تحقیق ۱۳ جدولی را مبنای تعریف ابعاد موضوع قرار ندادم و اوصاف را در قالب «وصف و موصوف» و «مضاف و مضافٌ‌الیه» بر نشمردم، به معنای تخطّی از مبانی نظری حضرت علاّمه استاد حسینی الهاشمی (ره) نیست.

خود را پیرو روش علمی ایشان دانسته، تلاش کردم برداشتم را با ادبیاتی ساده و عامه‌فهم عرضه کنم، در حدّ بیان ضرورت طراحی ساختارهای حکومت اسلامی.

آسیب‌های عرفان و فلسفه و خطرات رواج فردمحوری و حجّت دانستن یقین فردی را ذکر کردم و به ضرورت مجموعه‌نگری و حفظ جهت و حجّت شدن تفاهم اجتماعی و ساختارمحوری و در نهایت انقلاب فرهنگی پرداختم.

امید که مرضیّ امام عصر (عج) قرار گیرد و مفید برای تعجیل در ظهور حضرتش.

❋ ❋ ❋

انرژی‌های آزادشونده غیرهمسو

وقتی ساختارها مدیریت جامعه را بر عهده می‌گیرند، اختیارات حکمران مقیّد شده و قدرت تصمیم‌گیری در میان جمع کثیری توزیع می‌شود، تا جایی که یک کارمند خُرد نیز مستقل می‌تواند در حوزه مسئولیت‌های خود تصمیم بگیرد و اختیار داشته باشد.

این قدرت را بشر تا پیش از این نداشت. همواره و در طول زمان حکمرانان در تصمیمات خود مطلق عمل می‌کردند، ساختار نمی‌توانست اختیار آن‌ها را قید بزند. پس از رنسانس، قدرت «عقل جمعی» در تصمیم‌گیری به طرز شگفتی مدیریت جوامع را متحوّل کرد. این شیوه تصمیم‌گیری تخصص‌های بسیاری را درگیر تولید «تصمیم» در نظام می‌کند که در کُنشی همسو «کیفیّت» و «سرعت» تصمیم‌گیری را بالا برده، موفقیت‌های اجتماعی را به صورت تصاعدی افزایش می‌دهد.

«اگر ما بخواهیم بی‌سازمان و بی‌نظم پیش برویم، موفق نمی‌شویم. اگر این حرف را پذیرفتید که پذیرفتید، اگر نپذیرفتید، مثل پنجاه سال پیش که تا حالا همه‌مان خُرد شدیم و له شدیم و قوای‌مان تلف شده و هر کس به راه خودش رفته و هر کس با دیگری تضارب و تزاحم داشته و دیگران از ما پیش افتاده‌اند و جلو رفته‌اند، باز هم عقب می‌مانیم. میل خودتان است؛ می‌خواهید بپذیرید، می‌خواهید هم نپذیرید!»

9 780064 420280

قیمت: ۱۱۰ هت